

سَلَامٌ عَلَيْهَا
نور فاطمه زهرا



کتابخانه دیجیتال
www.noorfatemah.org



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لقمان حکیم

نویسنده:

استاد حسین انصاریان

ناشر چاپی:

المهدی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۹	لقمان حکیم
۹	مشخصات کتاب
۹	مقدمه
۹	اشاره
۱۰	زمین
۱۰	خورشید
۱۰	هوا
۱۱	آب
۱۱	تشکیلات بدن
۱۲	اسلام یگانه راه نجات
۱۴	بخش اول
۱۴	انسان غربی
۱۵	انسان اسلامی
۱۸	بخش دوم
۱۸	چهره انبیاء بهترین دلیل بر حقایق و کمالات انسانی
۲۰	چهره ای پیروز و جاویدان
۲۲	کمالات روحی و جاودانی پیامبر اسلام (ص)
۲۴	عواقب وخیم مادیگری
۲۵	فساد در تمام زوایای حیات
۲۷	سیر و حرکت انسان مادی از زبان علی (علیه السلام)
۲۹	بخش سوم
۲۹	کمال کدام است؟

۳۰	کمال در پرتو تربیت روح و روان
۳۱	شخصیت معنوی انسان
۳۲	پرورش روان بهترین عامل جلوگیری از فساد
۳۴	حالات گوناگون روح
۳۵	نقش مربی کامل در حیات انسان
۳۶	اخلاق چراغ راه زندگی
۳۷	در حریم قرآن
۳۸	بخش چهارم
۳۸	افسانه نژاد و رنگ
۴۰	وضع سیاه پوستان در دنیای متمدن
۴۱	در سایه اسلام
۴۳	ندای اسلام
۴۳	اشاره
۴۵	قسمت اول
۴۷	قسمت دوم
۴۹	بخش پنجم
۴۹	بخش ششم
۴۹	انتخاب به مقام رهبری
۵۰	آیین راستی
۵۲	اداء امانت
۵۲	قسمت اول
۵۴	قسمت دوم
۵۶	عدم دخالت بیجا
۵۷	فروبوستن دیده از حرام

۵۹	اقتصاد در شؤون زندگی
۵۹	قسمت اول
۶۱	قسمت دوم
۶۳	اسلام و مالکیت
۶۵	عبودیت و بندگی
۶۶	مغز متفکر
۶۸	صبر و شکیبایی
۷۰	عبرت
۷۱	قضاء و قاضی
۷۱	قسمت اول
۷۳	قسمت دوم
۷۵	قسمت دوم
۷۸	بخش هفتم
۷۸	حکمت
۷۹	توحید
۷۹	قسمت اول
۸۱	قسمت دوم
۸۴	قسمت سوم
۸۶	معاد
۸۶	قسمت اول
۸۸	قسمت دوم
۹۰	نماز
۹۲	امر به معروف و نهی از منکر
۹۲	قسمت اول

۹۳	قسمت دوم
۹۵	تکبر
۹۷	دنیا
۹۸	روزه
۹۹	عفو و عذاب
۱۰۰	علم - عمل - ایمان
۱۰۰	قسمت اول
۱۰۲	قسمت دوم
۱۰۳	حسن خلق
۱۰۴	اندرزها
۱۰۷	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

لقمان حکیم

مشخصات کتاب

سرشناسه: انصاریان حسین - ۱۳۲۳ عنوان و نام پدیدآور: لقمان حکیم حسین انصاریان مشخصات نشر: تهران المهدی ۱۳۶۲.
 مشخصات ظاهری: ص ۳۰۹ شابک: بها: ۳۵۰ ریال وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی یادداشت: کتابنامه ص [۳۰۵] -
 ۳۰۶؛ همچنین به صورت زیرنویس موضوع: لقمان موضوع: اخلاق اسلامی موضوع: امثال و حکم رده بندی کنگره:
 BP۸۸/۷۷ الف ۷۸ ۱۳۶۲ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۱۵۶ شماره کتابشناسی ملی: م ۶۲-۲۳۰۸

مقدمه

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم بزرگ پروردگارا! از ثنا گویت ناتوانم، مهربان خداوند! از آوردن سپاس به پیشگاه با عظمت عاجزم، به ربوبیت اقرار دارم، و چرا نداشته باشم که تمام اجزاء آفرینش بر وجودت بهترین دلیل و راهنمایند. خداوند، به وجودت به همان صورت که در قرآن فرموده ای اقرار می کنم: قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * اللَّهُ الصَّمَدُ * لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ * وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ. (۱) هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ * هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ * هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ. (۲) و درود بی پایان به روان تابناک انسان کامل حضرت محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله وسلم)، و دوازده جانشین او که اول آنان امیرالمؤمنین (علیه السلام) و آخرینشان مهدی (عج) منجی انسان هاست. برای اندیشمندان و صاحبان خرد در این مسئله تردیدی نیست که مقصد واقعی و اصلی از آفرینش انسان وزندگی او در این عالم جز به کمال رسیدن ماده پاورقی (۱) سوره توحید. (۲) الحشر: ۲۲ تا ۲۴ وجود او و بدست آوردن درجات عالی چیز دیگری نیست. انسان به اراده عالی حق با همکاری و شرکت عوامل متعددی در جهان خلقت، قدم به هستی گذاشته و در پیرو همین قاعده نمی تواند به تنهایی زندگی کند. ادامه حیات انسان، در پرتو آمیختگی او و بهره بردنش از عوامل خلقت و کمک گرفتن از انسان های دیگر است، و این آمیختگی باید بر پایه اصول صحیحی استوار باشد تا انسان را به سوی یک آراستگی همه جانبه سوق دهد، و در این مسیر موقعیتش محفوظ بماند. زمین خدای بزرگ در قرآن مجید از همکاری و شرکت عوامل متعدد در پدید آوردن نظم جهان و بالخصوص وجود انسان یاد فرموده و بشر را به تدبیر و تفکر در تمام زوایای هستی و وجود پر از اسرار خودش دعوت نموده است. ترجمه آیاتی در این زمینه شما را به این مسئله نزدیک تر می کند. در آفرینش آسمان ها (ستارگان، خورشید، قمرها، سحابی ها و کهکشان ها، توده های عظیم نور و...) و زمین و توالی شب و روز برای اهل خرد نشانه هایی است، آنان که ایستاده یا نشسته یا بر پهلو دراز کشیده، از خدا یاد می کنند و در آفرینش آسمان ها و زمین می اندیشند می گویند: پروردگارا! این برنامه ها را بیهوده نیافریده ای. (۱) بگو در زمین گردش کنید و بنگرید و دقت نمایید که خداوند چگونه آفرینش را آغاز کرد؟ و می آفریند آفرینش دیگری. (۲) آیا نمی بینید خداوند آنچه را در آسمان و زمین است به فرمان شما قرار داد، و نعمت های آشکار و نهان خود را به شما ارزانی داشت. (۳) پاورقی (۱) آل عمران: ۱۹۰ و ۱۹۱. (۲) العنکبوت: ۲۰. (۳) لقمان: ۲۰. شب و روز، خورشید و ماه و ستارگان به فرمان حق در اختیار شما هستند در این برنامه برای کسانی که خرد خود را بکار بندند نشانه هایی است مهم. (۱) در هر صورت آیات زیادی در قرآن مجید شرکت عوامل گوناگونی را در عالم برای بوجود آمدن انسان گوشزد می کند و به آدمی هشدار می دهد که همانند

سایر موجودات جهان وجودی است هدف دار. می دانید که انسان در اصل نطفه ای بیش نبود، برای به ثمر رسیدن این ذره بی مقدار میلیاردها عوامل مختلف با هم همکاری کردند تا از تعاون آنان میوه ای بنام بشر پدید آید، و برای اینکه خوانندگان گرامی بهره بیشتر از این مسئله بگیرند به پاره ای از عوامل اشاره کرده و برنامه را با دید وسیعتری تجزیه و تحلیل می کنیم:

زمین

قرآن عظیم زمین را با تمام عواملش که برای آسایش بشر و زندگی او مقرر شده یکی از نشانه های بزرگ حق می داند. کره زمین که حقیقت بشر زائیده اوست، از نظر وضع وجودش بسیار دقیق و منظم است، و اگر غیر از این بود زندگی در آن از برای موجودات زنده بسی دشوار و مشکل می نمود. مساحت زمین ۵۰۹ میلیون کیلومتر مربع حجم ۱۰۸۳ میلیارد کیلومتر مکعب وزن ۵۹۸۰ میلیارد تن فاصله از خورشید ۱۵۰ میلیون کیلومتر تقریباً عمر در حدود چهار میلیارد و پانصد میلیون سال پاورقی (۱) النحل: ۱۲. قسمت بیشتری از سطح زمین را دریاها فرا گرفته و به وسیله همین دریاها تمام نقاط زمین به یکدیگر وصل می شود. علاوه بر این، موجوداتی در آبهای زمین زندگی می کنند که وجود آنها از هر جهت برای بشر سودمند است. مقدار زیادی از آبهای دریا به وسیله حرارت خورشید بخار شده و سپس به صورت ابر درآمد، آنگاه بر زمین می بارد تا دانه های نباتی برای ادامه حیات موجودات زنده به ثمر برسد. فاصله زمین تا خورشید به قدری دقیق و حساب شده است که ادامه حیات بر روی این گاهواره پر نعمت کاری ساده و آسان است، بطور حتم اگر این فاصله بیشتر بود کلیه موجودات زمین از حیات بی بهره بودند و اگر کمتر بود نیز سخنی از حیات و زندگی به میان نبود. زمین کروی شکل است و کروی بودن و حرکت به دور محورش باعث پدید آمدن شب و روز است، زیرا همیشه نیم آن روبروی خورشید است روشن، و نیم دیگرش تاریک است، و اگر غیر از این بود یک طرفش همیشه روز و طرف دیگرش شب بود، آن گاه باین وضع زندگی در آن جز با ملالت و خستگی چیزی دیگر نبود، یا زندگی امکان نداشت. گردش زمین به دور خورشید پدید آورنده چهار فصل است، و نباید منافع چهار فصل از احدی پوشیده باشد. کوهها چون میخهایی محکم بر پشت زمین استوار شده، و اگر وجود کوهها نبود زمین در حال گردش به دور خود و خورشید همیشه دچار حرکتی عجیب و غریب بود، و زندگی بر روی آن امری محال می شد، پستیها و بلندیها دارای منافع فوق العاده ایی است و برنامه ای در زمین عبث و بیهوده نیست.

خورشید

حجم ۱ میلیون و سیصد هزار برابر زمین تقریباً درجه حرارت خارج آن ۶ هزار درجه درجه حرارت مرکزی ۱۷ میلیون درجه حیات و زندگی موجودات زنده مدیون نور خورشید است، خورشید تقریباً سرچشمه تمام انرژی ها است، بی نور خورشید گیاه رشد نمی کند و مواد غذایی فراهم نمی شود، و چون زندگی جانداران بستگی به گیاه دارد پس بی نور خورشید جاننداری ادامه حیات نمی دهد. چوب، زغال، و نفتی که هر روز مصرف می کنیم کار مایه را در اعصار قدیم از خورشید گرفته و در خود نهفته اند.

هوا

اگر به شما بگویند که ما هم از بعضی جهات مانند ماهیهای اعماق دریا هستیم شاید این مقایسه به نظر شما عجیب باشد، ولی حقیقت همین است که ما در عمق یک اقیانوس بزرگ، اقیانوسی از هوا که چند بار از دریا عمیق تر است زندگی می کنیم. در این اقیانوس بزرگ و عمیق که آن را هوا می گویند، بسیاری از گیاهان و جانداران زندگی می کنند که بدون هوا زندگی برایشان امکان ندارد، زیرا هوا شامل موادی است که برای حیات موجودات زنده ضروری است، و مهم ترین این مواد اکسیژن است که برای

تمام موجودات لازم است.

آب

انسان مانند سایر موجودات زنده به آب احتیاج دارد، شبانه روز باید مقدار شش تا هفت لیوان آب بپاشد تا جانشین آب از دست رفته در بدن گردد، انسان مرتباً از بدن خود آب دفع می کند و با هر یک نفس مقداری بخار آب به هوا می فرستد، از این رو از آشامیدن آب برای ادامه حیات نیاز شدید دارد. آب همراه سبزیها و سایر غذاها به بدن ما می رسد، آب ماده حیات است و بدون آن زندگی امری محال است. علاوه بر اینها عوامل گوناگون دیگری در عالم خلقت به کمک یدیگر وسائل زندگی را فراهم می آورد تا از مواد بی جان نطفه جاندار ساخته شود و آن نطفه به صورت انسانی زنده قدم به سفره هستی گذارد انسانی سراسر پر از عجایب و اسرار که در خطوط زیر به برخی از تشکیلات وجودیش آشنا می شوید.

تشکیلات بدن

پا ۲ عدد تنه ۱ عدد ساق ۲ عدد سر ۱ عدد ران ۲ عدد اسکلت ۲۴۳ عدد دست ۲ عدد روابط اسکلت ۱۵۰ عدد بازو ۲ عدد عضلات ۴۵۰ جفت آرنج ۲ عدد قلب دارای ۴ حفره باز و بسته شدن در شبانه روز ۱۱۰ هزار مرتبه تحویل خون به بدن در ۲۴ ساعت معادل ۱۰۵۲۰ لیتر قدرت فعالیت قلب به اندازه آسانسوری که ۳ سرنشین را به ارتفاع صد متر بالا ببرد. باز و بسته شدنش در ۷۰ سال ۳ میلیارد مرتبه شبکه لوله کشی بدن به وسیله رگها ۵۶۰ میلیون متر گلول خون ۲۵ ترلیون مجموع گلولهاروی هم به صورت یک ستون ۳۷ میلیونو ۵۰۰ هزار متر. کلیه دارای ۲۰۰ میلیون حفره هر حفره ۵ سانتی متر طول مجموع حفره ها ۱۰۰ کیلومتر تصفیه خون به وسیله کلیه در شبانه روز معادل ۵۰۰ لیتر ریه دارای ۳۵۰ میلیون حفره عمل اکسیژن گیری شبانه روز ۷۰۰ لیتر پوست ۵/۱ متر مربع در هر سانتی متر مربع پوست ۵۰۰۰ دگمه عصبی مجموع مراکز عصبی ۴ میلیون روده کوچک ۸ متر در هر سانتی متر مربع ۴۰۰۰ غده هر غده دارای ۳۰۰۰ سلول هر سلول دارای ۱۰۰ لوله تنفس مغز ۱۴ میلیارد سلول شبکه سیم کشی و مخابرات ۴۸۰ میلیون متر معادل ۱۲ مرتبه دور کره زمین گوش ۲۴ هزار عامل عصبی و... و.. خدای بزرگ در قرآن مجید می فرماید: اگر بخواهید نعمتهای مرا که به شما ارزانی داشته ام بشمارید از عهده شما خارج است. راستی نعمتهایی که در بوجود آوردن انسان و ادامه حیاتش در کارند، قابل شمارش نیست، اینجاست که باید توجه خوانندگان عزیز را به چند سؤال معطوف داشته و بپرسیم با تمام این مراتبی که در سطور گذشته خواندید، آیا انسان که در تمام برنامه های حیاتیش در سیطره قانون و اراده حق است، می تواند در زندگی خانوادگی و اجتماعی بی نیاز از قانون الهی باشد؟ آیا آزاد است هر چه دلش بخواهد انجام دهد، و هر عملی خواسته باشد پیاده کند، گر چه به نظام زندگی دیگران ضرر وارد کند؟ آیا عوامل عالی حیاتی و آنچه در کارند بی هدف و بی نتیجه در کارند؟ آیا انسان جز خوردن و آشامیدن و اعمال شهوت تکلیف دیگری ندارد؟ آیا زندگی مفهوم واقعیست همین است که گروهی بی بند و بار پنداشته اند؟ آیا صلح و صفا، و اخلاق پسندیده در سایه هر مکتبی پدید می آید؟ آیا بشر در پیروی از برنامه های مناسب با حیاتش محتاج به خداوند نیست؟ آیا جز آفریدگار جهان کسی عالم و آگاه به تمام مصالح و مفاسد است؟ آیا روش پیامبران عالی قدر و انسان دوست نباید مورد عمل قرار بگیرد؟ آیا در سایه قوانین غیر حق زندگی آرامی بدست می آید؟ آیا برنامه ای منظم و حساب شده عالم دلیل بر آفریدگار جهان نیست؟ و آیا... اگر از طرف انسانها اقدام به زنده کردن معارف در وجودشان نشود، و ثروت درونی خود را آشکار نسازند، و فشاری که زندگی فعلی در درون آدمی می آورد احساس نکنند، روح در درون آنان همچون سنگ می شود و انسان به صورت ماده بی جانی درمی آید. زندگی انسان و حیات جاودانی رو به پیش او بسته به این است که با واقعیتی که روبروی اوست ارتباط برقرار سازد، و آنچه این ارتباط را برقرار می سازد معرفت است، و معرفت همان ادراک

حسی است که به وسیله فهم حالت کمال و پختگی پیدا کرده باشد. میوه معرفت یک زندگی به تمام معنی سالم و صحیح است که در پرتو انسان به تمام حقوق انسانیتش دست پیدا کرده و دیگران هم در سایه زندگی آدمی به حقوق خود می رسند. البته در میان تمام مکتب هایی که برای نگه داشتن انسان در اصول انسانی پدید آمده مکتبی زنده تر و اصولی تر همانند مکتب انبیاء نیست، زیرا تمام افکار و نتیجه افکار آن بزرگ مردان از وحی سرچشمه گرفته و با فطرت و طبیعت بشر هماهنگ است. آنان انسان را به پاسخ دادن به ندای فطرت و طبیعت دعوت کردند، و در این راه تربیت شدگانی بوجود آوردند که نظیر آنان را در هیچ مدرسه ای نمی یابیم.

اسلام یگانه راه نجات

پیامبران پیشروان به سوی ایمان و عمل صالحند، و تربیت شدگان آنان نیز همین طور، و جز اینکه بشر را به سوی این اصول دعوت کنند برنامه ای دیگر ندارند. آنانکه از ایشان به حق پیروی کنند به مقام ایمان و عمل صالح برسند و مردمی که دعوت انبیاء را بشنوند و قدرت تحقیق داشته باشند و کوتاهی در تربیت خود کنند چون از دواعی نفسانی و تقلید نرسته اند، رستگار نخواهند شد. نظام اسلام که شاهی زنده و گویا و چهره ای روشن و تابناک از قوانین وضع شده خداوند در تمام ادوار حیات بشری بوده جامع و کامل آن به وسیله خاتم پیامبران در سرزمینی خشک و بی آب و علف همانند نقشه ای منظم برای نجات تمام بشر پیاده شد. ساختمان هایی عظیم از فضائل انسانی بر سطح خاک بنا کرد که تا ابد از تندباد حوادث در امان خواهد بود. برای سر و سامان بخشیدن به پراکندگی ها قوانینی آورد که امواج خروشان زمان هرگز آن را از دفتر زندگی محو نخواهد کرد. برای درهم کوبیدن شرک و نفاق و رذائل اخلاقی حقایقی بیان کرده که ماندنش آورده نشده بود و نظیرش نخواهد آمد. اسلام آیینی است ساده و بی آلاش، و همین سادگی و هماهنگی آن با اصول زندگی بود که در اندک زمانی بر همه مکتب ها فائق آمد و شؤون اجتماعی ملل مختلف جهان را زیر سلطه و نفوذ خود قرار داد. اسلام که اساس آن بر توحید و یکتاپرستی است، بشر را به پاکی درون و برون و درستکاری، امانت، راستگویی، صداقت و یگانگی و برادری، دستگیری و مساوات، دعوت می نماید، و این همان اصولی است که توده بشر را از نادانی به شاهراه هدایت و دانایی و تکامل در همه زوایای حیات رهنمون است. عمل کردن به اسلام نه تنها مفید و آسان است، بلکه هیچ ناسازگاری با سیر تمدن به معنای واقعی ندارد، بلکه وسیله سرعت و پیشرفت واقعی به سوی تمدن حقیقی است. مسلم آن دینی که دوش به دوش تمدن در حرکت نباشد و آبادی واقعی دنیا را از پی نداشته باشد برای پیروان خود جز لُهو و لعب ثمری ندارد و تابعین و فرمانبردارانش را به سوی هلاکت می کشد. با مراجعه به قرآن و فرمایشات پیشوایان دین این نکته روشن می شود که یگانه دین حقی که با سیر تمدن پیش می رود و خود مثل اعلای تمدن است دین مبین اسلام است و منکر این معنی یا دور از خرد است، یا دست نشانده استعمار است، یا با اسلام به خاطر عقده های روانی دشمنی دارد. این مسئله هم ناگفته نماند که بسیاری از مردم مغرب زمین روی خوشی با برنامه های دین ندارند، و دین را عامل انحطاط و دور شدن از تمدن می دانند، البته باید به آنان حق داد، زیرا آیین تحریف شده عهد عتیق و جدید استعداد جوابگویی به نیازمندی های بشر را نداشت و در آن قوانینی یافت نمی شد که انسان برای تحصیل سعادت بتواند به آن عمل کند. با پیشرفت علوم مادی در مغرب زمین حکومت کلیسا خود در خطر اضمحلال می دید، کلیسایی که به جان و مال و ناموس مردم در سایه دینی که داشت مسلط بود، و البته در هم کوبیده شدن این تسلط برای اربابان کلیسا آسان نبود، از این رو با دانشمندان به مبارزه برخاسته و سخت در مقابل آنان ایستادند تا جایی که نزدیک به چند میلیون عالم و دانشمند را برای برای نگاهداری مقاصد غلط خود از بین بردند، دانشمندان و مردم که از دست مظالم کلیسا به جان آمده بودند مبارزه جانانه ای را تا سر حد پیروزی با کلیسا و پیروانش پایه گذاری کردند و بالاخره در این جنگ که جنگ با دین بود پیروز شدند و کلیسا و برنامه هایش را از تمام برنامه های زندگی جدا کردند، و به راه خود کشف

برنامه های طبیعی ادامه دادند، و برای خالی نبودن جای دین در زندگی یکی دو ساعت از روز یکشنبه را اختصاص به برنامه های مذهبی داده، آن هم برنامه هایی که هیچ مشکلی از بشر حل نمی کند، بلکه آن برنامه ها بشر را به جانب گناه تشویق می کند. آزاد شدن از آیین خرافی یهود و نصرانیت یک عامل پیشرفت برای مغرب زمین بود عامل دیگری که نقش مهمی در پیشرفت اروپا به سوی تمدن داشت آشنایی مسیحیان در طول جنگ های صلیبی با علوم مسلمین بود، کتب علمی اسلامی پس از برخورد اروپا با مسلمین به ممالک مغرب منتقل شد و سالها مدار بحث و تحقیق مغربیان بود، در سایه این برنامه بیگانگان به پیشرفت های مهمی نائل شدند، در حالی که مسلمین به خاطر ثروت های مادی و آبادی سرزمینشان با سرعت هر چه تمامتر به سوی ارضاء شهوات پیشروی می کردند. مغربیان در سایه کوشش و فعالیت های علمی به ترقیات شگفت انگیز رسیدند و در ازدیاد قوا و قدرت مادی و نظامی خود کوشیدند، با به دست آوردن قدرت چشم طمع به ثروت های مشرق زمین دوختند، بدست آوردن ثروت بی کران مسلمین برای آنان جز از راه بریدن مسلمین از اسلام و جاهل نگاه - داشتن دولتها و ملتهای اسلامی میسر نبود، برای این دو موضوع به کوشش های سخت برخاستند، تا توانستند بر علیه اسلام و قرآن از طرق مختلفه تبلیغات سوء کردند، وسائل بیشتری از برای شهوت رانی مشرقیان تهیه دیدند، نور علم را از آنان گرفتند، علماء و دانشمندان اسلامی را منفور ملت کردند، راه نفوذ استعمار را در ممالک اسلامی باز نمودند. روزگار عجیبی بود مغرب به سرعت بیدار می شد، مشرق به سرعت به خواب خرگوشی فرو می رفت، گلاستون در مجلس عوام انگلستان به پاخواست و با یک دست اشاره به قرآن و با دست دیگر اشاره به کعبه کرد و گفت که: تا این دو قدرت معنوی در میان مسلمین است حکومت ما بر آنان محال است، و نیز در خلال همین زمان زمامدار روسیه تزاری برنامه ای را به این صورت پیشنهاد کرد. هر چه بیشتر باید به اسلامبول نزدیک شد، کسی که در آنجا حکومت کند سلطان حقیقی جهان خواهد بود. بنابراین بایستی جنگ های مداوم گاهی بر ضد عثمانی و گاهی بر ضد ایرانی ها ایجاد کرد، لازم است مؤسسات کشتی سازی در ساحل دریای سیاه ایجاد نمود و به تدریج این دریا و دریای بالتیک را که دو نقطه لازم و ضروری است برای پیشرفت و انجام نقشه ها به تصرف آورد. در اضمحلال ایران باید تسریع کرد و بر خلیج فارس دست یافت در صورت امکان راه تجارتی قدیم مشرق را از طریق سوریه تا هندوستان که به منزله انبار دنیاست دایر کرد، وقتی به آنجا رسیدیم می توانیم از طلای انگلستان صرف نظر کنیم. خوانندگان عزیز نادانی زمامداران آن روز، و بیدار نبودن مردم بیشتر به برنامه های استعماری کمک کرد تا استعمارگران که خود فاقد اخلاق و فضیلت بودند توانستند چراغ انسانیت را نیز در ممالک اسلامی خاموش کنند. جامعه مغرب حیاتش تبدیل به حیات مادی محض، و جامعه مشرق هم زیر یوغ استعمار، فضایل روانی را باخت در نتیجه جهان یک پارچه تبدیل به جهنمی سوزان شده امنیت و آسایش از زندگی رخت بست، امروز کم و بیش جهان دریافته که مبارزه با اسلام و با اخلاق و فضیلت کار احمقانه ای بوده. جهان می بیند که نسل جدید در گردابی مهلک از رذائل و جاده ای پرخطر از معاصی افتاده، فساد از هر طرف چون باران می بارد، نسل برای نجات تشنه یک متر مکتب اصیل و ریشه دار است. جهان دریافته که هسته مرکزی برای نگهداری وجود انسان از آفت ها و بلاهای خانمانسوز شهوات، عقیده به خداوند و عمل به مقررات کامل اوست. امروز بر عقلای جهان بنابر اعترافات خودشان ثابت شده که اسلام با تمام برنامه هایش در رأس تمام برنامه هاست و تنها راه نجات بشر از بدبختی ها اسلام است. در این کتاب سعی شده یک دوره اصول اخلاقی و مبانی محکم آن در پرتو شمع وجود لقمان حکیم که خود از مصلحین بزرگ بشری بوده نگاشته شود، و امید است با مطالعه این کتاب چهره اخلاقی و شخصیت روحی انسان برای شما روشن شود. و آنان که می خواهند به نعمت اخلاق آراسته شوند، و کسب سعادت دو جهان کنند از سرمایه های تربیتی اسلام بهره مند گردند. این نکته را ناگفته نگذارم که نوشتن این کتاب انگیزه اش سوره مبارکه «لقمان» که سوره ۳۱ قرآن و در جزء بیست و یکم است بود، تا آنجا که در حد و توانایی من بوده در معرفی لقمان بزرگوار و شرح حکمت هایش از قرآن و روایات کوشیده ام. »

حسین انصاریان

بخش اول

انسان غربی

قوانین و قواعد بی مایه کلیسا، و قدرت مطلقه اربابان آیین تحریف شده انجیل، به تدریج مردم مغرب زمین را در جدا شدن از همه امور معنوی، و بدبین شدن به خط دین، و گرایش به مسائل مادی در تمام زمینه های حیات، و میدان دادن به شهوات و آمال، و آزادی بی قید و شرط، و در یک کلمه خود فراموشی که میوه، بسیار تلخ خدا فراموشی است، آماده کرد. برنامه های کلیسا که هیچ گونه هماهنگی با فطرت و نیازهای معنوی انسان نداشت و جنایات اربابان کلیسا به جان و مال و ناموس انسان، باعث گرایش انسان به فراورده های عقل تنها، و تکیه کردنش به علوم تجربی شد. انسان در مغرب زمین دریافت های خود را ملاک حق و باطل قرار داد، و خود بت خود گشت. فکر می کرد علوم تجربی و امور حسی، و محصولات عقل جزئی می تواند ته تمام نیازهای مادی و معنوی او پاسخ دهد، ولی گذشت زمان به او ثابت کرد که این مجموعه، ظاهری غذای کاملی برای او نیست. به خیال اینکه شکستن قیود و شروط اخلاقی، و دست برداشتن از حالات انسانی، و آزاد گذاشتن شهوات و امیال، و باز گذاشتن دست غرائز، او را سیر و سیراب خواهد کرد، وارد این میدان وحشتناک شد، و در نتیجه خود را با آفات و بلاهایی دچار ساخت که امروزه از دست خودش بجان آمده، و پوچی و بی هدفی، خلأ سنگین باطنی او را آزار می دهد. احساس پوچی و پوکی در سنین بالا در مرد و زن غربی بیش از سنین پایین حس می شود. پیرمردان و پیرزنان مغرب زمین اگر دست به خودکشی نزنند، و اگر دچار جنون نشوند، در کمال افسردگی بسر می برند، و هر لحظه در انتظار مرگ هستند، تا سایه شوم حیات را از سر خود باز کرده، و با تبدیل شدن به خاک گور به خیال خودشان برای همیشه راحت شوند، ولی نسل جوان غرب به خاطر شور و هیجان جوانی کمتر احساس پوچی و پوکی کرده، و در این سنین دلخوش به انواع لذات و شهواتند آنان هم پس از فروکش کردن هیجانات جوانی، و از کار افتادن ابزار شهوات، و رشکسته شدن بدن، به همان کاروانی که احساس پوچی و بی هدفی آنان را در رنجی جانکاه فرو برده وارد می کند و به افسردگی یا جنون، یا خودکشی دچار می سازد. محصول خدا فراموشی غربی ها خود فراموشی، و محصول خود فراموشی روی آوردن به عقل جزئی و علوم تجربی، و نتیجه روی آوردن به عقل جزئی و علوم تجربی غرق شدن در منجلا ب لذات حیوانی، و شهوات غریزی و پس از آن دچار شدن به پوکی و پوچی، و افتادن در بند افسردگی شدید، یا بیماری روانی و یا خودکشی است. من تمام این مسائل را در طول سفرهای مکرری که به اروپا داشته ام از نزدیک لمس کرده، و با صحبت های مفصلی که با مرد و زن غربی داشته ام دریافت نموده ام. تعدادی انگشت شمار از دانشمندان غربی امثال کارل فرانسوی، و دی لانزاد فاستو، که برقی کم سو از بیداری و بینایی در وجودشان جلوه کرده، به اوضاع وحشتناک حیات در غرب پی برده و فریادشان از فاجعه و بلایی که بر انسان غربی آمده بلند شده، و غرب را نسبت به خود فراموشی هشدار داده، و عاقبت بسیار خطرناکی را برای تمدن غرب و بندگان و بردگان آن تمدن پیش بینی کرده اند. آنان می گویند: ۱- تمدن جدید که واقعیات و حقایق و نصوص اصیل و محکم قدیم را لغو کرده، ناچار است مجموع بلاهایی که به سرش آمده با خودیت خود اندازه گیری کند، که این اندازه گیری بدون تردید نمی تواند مقیاس شناخت حق از باطل گردد، از این جهت بشر غربی چاره ای برای علاج دردهای خطرناک فردی و اجتماعی، و ظاهری و باطنی خود نمی بیند، و خود را در این زمینه دچار بن بست مشاهده می کند! ۲- انسان غربی امکانات و مواهب مادی و زمینی را مالک است، ولی از یک چیز با تمام وجود عاجز می باشد، و آن خودشناسی و تأمل در باطن خویش است، و تنها همین موضوع برای اثبات پوچی درخشندگی کاذب تمدن جدید کافی است. ۳- بدون تردید غربی ها از هوش و درک قابل قبولی برخوردارند، ولی شک نیست که از حیث آشنایی با حکمت عملی، و حیات معنوی فقیرترین مردم روی زمین اند! ۴- تمدن غربی اگر غربی ها را مبتلا به خوردن مشروبات الکلی و گوشت خوک و انواع مواد حرام نموده، و به اعمال جنسی و شهوات بی قید و شرط مبتلا کرده،

به خاطر این است که غربی بجای خویشتن جویی در پی فراموشی و هدر ساختن خویشتن خویش است، اغلب کارهای بزرگ و قهرمانی و حتی اعمال نیک غربی و چیزی جز محصول فراموشی و بیهودگی نیست، قدرت عملی او بر اکتشاف و اختراع، و تهیه وسایل جنگی ناشی از فرار غربی از خویشتن است نه قدرت و تسلط استثنائی بر خود. ۵- ترس از تنهایی و سکوت، وحشت از خلأ باطن و درون و توسل به پول، غربی را از شنیدن ندای باطن عاجز ساخته، و انگیزه فعالیت مداوم او همین امور است. ۶- محرک وی در جهانگشایی، ناتوانی او در حکومت به خویشتن است، به همین علت غربی پدید آورنده آشوب و فساد در سراسر دنیا است. (۱) ذلت و زبونی انسان در غرب، و در هم شکستن شخصیت او ناشی از آن است که نتوانسته حقیقت وجود خود، و ارزش گوهر شخصیت خویش را دریابد، انسان در مدرسه غرب به خیال خودش حیوانی مانند سایر حیوانات است، و ارزش او مانند و برابر ارزش موجودات زنده دیگر روی زمین است. به نظر غربیان از آنجا که میزان و مقیاس ارزش هر موجود در نظام تطور و شبکه نشو و ارتقاء، پایداری و بقاء است، بنابراین همگی موجودات زنده که غربال انتخاب طبیعی باقی مانده، و در مبارزه حیات یارای مقاومت آورده اند، از نظر ارزش برابرند. معنای این ارزیابی این است که گاو و مورچه، پلنگ و روباه، الاغ و خرگوش، « انسان اسلامی » مار و عقرب، گرگ و سگ، کلاغ و خوک و انسان و شتر در یک ارزش و مقیاسند!! انسان غربی که با تمام وجود مغرور فرآورده های علمی و تمدن شده، در تشخیص ارزش و موقعیت خود دستخوش خبط و اشتباه گشته، و در شناخت حقیقت راه خطا رفته، تا آنجا که خود را به سطحی برابر با مورچه و موش فرو کاسته!! انسان غربی با اثر گرفتن از افکار دانشمندان ملحد خود از دایره نفوذ و پاورقی (۱) مذهب من به نقل اقوال الأئمه، ج ۷، ص ۴۸. حمایت حضرت حق و ولایت و حاکمیت پروردگار بیرون رفت، و تصورش این بود که با خروج از مدار توحید به خوشبختی موهومی که فرض کرده بود می رسد، در حالی که پس از بیرون رفتن از حوزه نفوذ ربوبیت حق به چنگ شیاطین و خدایان مجعول و موهوم گرفتار شد، و دامن به انواع مفساد و معاصی آلوده کرد. فشار اربابان کلیسا به مردم، و قانع نبودن روح انسان در برابر آیین کلیسا، و فعالیت های مرئی و نامرئی یهودیان اروپا به خصوص سردمداران صهیونیست در اوضاعی که امروز غریبان گرفتار آن هستند تأثیر به سزا داشت. امروز درصد بالایی از مردان و زنان غربی به خاطر خدا فراموشی دچار خود فراموشی سختی هستند، و این خود فراموشی اگر علاج نشود، به فاجعه ای عظیم در جهت نابودی انسان و تمدن او خواهد انجامید.

انسان اسلامی

انسان در فرهنگ اسلام یعنی احسن تقویم، خلیفه خدا، ظرف علم اسماء، عرصه گاه هدایت، منبع کرامت، سزاوار رشد و کمال، مسجود فرشتگان، و بالقوه یعنی: متقی، طاهر، شاکر، صابر، ذاکر، عادل، محسن، مجاهد، مهاجر، مؤمن، زاهد، تائب، سلیم، اصل، شریف، کریم. انسان اسلامی موجودی است که برای شکوفایی اصول انسانیت، و حقایق وجودی او انبیاء الهی مبعوث به رسالت شدند، و وظیفه باغبانی این نهال بی نظیر هستی بر عهده آنان قرار گرفت. انسان اسلامی وجود با عظمتی است که کتب آسمانی، برای رساندن او به کمال مطلوب، از جانب حق برای او فرستاده شد. انسان اسلامی انسانی لایق حریم قرب، و شایسته ای برای مقام لقاءالله و وجودی سزاوار بهشت ابد و رضوان الهی است. انسان اسلامی، انسانی است دارای چراغ فطرت، نور و وجدان، عقل نظری، و مستعد بدست آوردن بزرگی و عظمت بی نهایت. انسان هایی که در پرتو اسلام خود را یافتند، و به خویشتن خویش آگاه شدند، و از برکت برنامه های اسلامی در جهت عقاید و اخلاق و عمل به مقامات ملکوتی رسیدند کم نیستند. شماره کردن این منابع فضیلت، و نشان دادن چهره همه آنان برای این اوراق محدود میسر نیست، در این زمینه تنها به چند نمونه می توان اشاره کرد، تا دورنمایی از شخصیت انسان و تأثیر اسلام و هدایت الهی در او روشن شود. سلمان ایرانی روح انسانی و فطرت الهی اش با آیین زردشتی سیراب نشد، به اشاره کسی به کلیسا روی آورد، آنجا هم خبری از حقیقت و شکوفایی مایه های انسانیت ندید، با هدایت

و راهنمایی کسی به مدینه آمد، و محضر نورانی آخرین فرستاده حق را درک کرد، خود را لب چشمه آب حیوان دید، و کنار گنجی بی پایان یافت، از آن چشمه عشق وضو گرفت و از آن گنج بی پایان کسب بهره کرد، قلبش از پرتو اتصال به حق و قیامت روشن شد، نفسش به مقام تزکیه رسید، اعضاء و جوارحش در مدار عمل صالح قرار گرفت، درخت شخصیت او میوه داد، تبدیل به کلمه طیبه شد، به مراحل عالی ایمان رسید، خورشید حقیقت از افق وجودش طلوع کرد، بجایی رسید که پیامبر اسلام درباره او فرمود: **سَلِمَانٌ مِّنْ أَهْلِ الْبَيْتِ، يَمْنَحُ الْحِكْمَةَ وَ يُؤْتِي الْبُرْهَانَ**. سلمان از ما اهل بیت است، حکمت می بخشد، و برهان می نمایاند. و درباره او فرمود: **بَحْرٌ لَا يُتْرَفُ وَ كَنْزٌ لَا يُنْفَدُ**. سلمان دریایی است که کشیده نمی شود، و گنجی است که پایان نمی پذیرد. و فرمود: ایمان را ده مقام است، و سلمان دارای آن ده مقام می باشد. خداوند پیامبر را به محبت چهار نفر دستور داد، یکی از آن ها سلمان بود. او در دنیا از تحفه های بهشتی بر اثر یکی شدن با اهل بیت تناول کرد، و بهشت عاشق او بود. منصور بن برزخ می گوید به حضرت صادق (علیه السلام) عرضه داشتم از سلمان فراوان یاد می کنید، فرمود: آری به سه علت: اختیار خواسته امیرالمؤمنین برخواسته خودش در تمام شؤون حیات، دوستی با تهیدستان، عشقش به علم و دانش و دانشمندان. زمانی که عبدالله بن یعفور از دنیا رفت حضرت صادق (علیه السلام) درباره عظمت و شخصیت آن انسان رشد یافته به مفضل بن عمر کوفی نوشت: عبد الله بن یعفور که صلوات خدا بر او باد از دنیا رفت، در حالی که به عهدی که از خدا و پیامبر و امام خود بر عهده داشت وفا کرد، از دنیا رفت، صلوات خدا بر روح او، اثرش نیکو بود، سعی و کوشش او مشکور شد، غفران الهی او را دریافت، از برکت رضای خداوند و پیامبر و امام واجب اطاعه اش به رحمت حق پیوست. به حق فرزندیم در رابطه به رسول خدا، در زمان ما احدی نسبت به خداوند و رسول حق و امامش مطیع تر از او نبود، این پیروی را در برنامه زندگی خود داشت، تا خداوند او را به جانب رحمتش سوق داد، و وی را با رسول خدا و امیرالمؤمنین در بهشت ساکن نمود، منزلش را بین منزل پیامبر و امیرالمؤمنین قرار داد، گرچه آن منازل و درجات در آن جایگاه رفیع یکی است خداوند به رضایتی که از او دارم رضایت و مغفرتش را بر او بیفزاید. (۱) عبد الله بن مسعود می گوید، تنها یک آرزو دارم که رسیدن به آن آرزو بر من محال شده: پاورقی (۱) رجال کشی، ص ۲۱۵. [۳۲] - در جنگ تبوک در دل شب از خواب بیدار شدم، شعله آتشی در گوشه اردوگاه دیدم پیش رفتم بینم چه خبر است، دیدم عبد الله مزنی جان سپرده، پیامبر و دو نفر از مسلمانان برای دفن او آتش افروخته اند، من وقتی که این منظره را دیدم ایستادم تا بینم چه می شود؟ قبر آماده شد پیامبر میان قبر رفت و فرمود: برادران را نزدیک بیاورید، آن دو نفر عبدالله را بدست رسول خدا دادند، حضرت او را در میان قبر گذاشت و گفت: خداوند من از او راضی هستم، تو هم از او راضی باش آرزو دارم ای کاش صاحب آن قبر من بودم، ولی پیامبر از دنیا رفته و من از عاقبت بی خبرم، و آن آرزو بر دلم مانده، و رسیدن به آن برایم غیر ممکن است! مدرسه های جهان، و مکتب های شرق و غرب از تعالیم لازم برای انسان سازی خالی است، انسان ها در آن مدارس و مکتب ها تغذیه روحی و فکری و اخلاقی نمی شوند، به ناچار پس از مدتی از آن منابع بی خیر روی گردانده، به آزادی بی قید و شرط، روی می آورند و یک پارچه بنده و برده شهوات و امیال می شوند، و چون حیوانات و بلکه بی بند و بارتراز آنان اسیر شکم و شهوت می شوند و فرهنگ و تمدن و علم و صنعت و همه مواهب و نعمتها را در خدمت شکم و غریزه جنسی می گیرند. جوامع غربی در این روزگار حیات و زندگی را در کار مادی، و شکم چرانی و شهوت رانی معنا می کنند. و جز این سه برنامه برای بشر برنامه ای دیگر نمی شناسند. و با کمال تأسف چنانکه از گفتگوهایم با آنان در اروپا شنیده ام مرگ را پایان همه چیز و خاموش شدن چراغ حیات و فرو رفتن در عدم مطلق می دانند، به این خاطر توجهی به عقاید حقه، و اخلاق حسنه، و اعمال صالحه، و امور مثبت، و حالات انسانی، و فضایل روحی، و کمالات نفسی ندارند، زیرا برای پیاده کردن این امور، در وجود خویش انگیزه ای حس نمی کنند. آنان از اهداف مثبت و انگیزه های حقیقی، به تمام معنی خالی هستند، از این جهت برای ادامه حیات و رسیدن به لذات چاره ای جز کار و کوشش و خوردن و آشامیدن و ارضای غریزه جنسی به هر شکلی که ممکن باشد برای خود نمی بینند. آنچه من در اروپا دیده ام و در رابطه

با مَلَّت آمریکا شنیده ام از نوشتن و بیانِ شرم دارم، تنها چیزی که می توانم در رابطه با غریبان اظهار کنم، این است که غریبان با تمام وجود از هویت انسانی خالی شده، و تبدیل به حیواناتی غیر از حیوانات صحرا و دریا و هوا شده اند، حیواناتی که در میان تمام حیوانات اعم از وحشی و اهلی نمونه ندارند. این حقیقت را هم ناگفته نگذارم که از نظر علمی و حاکمیت قوانین مربوط به امور مادی، و رعایت نظم و انضباط کاری برای زنده ماندن و شکم چرانی و شهوت رانی بی قید و شرط در سطح بالایی قرار دارند. شما نمونه مسائل تربیتی و اخلاقی اسلام را در جهت رشد و تکامل انسان، در هیچ مکتبی از مکاتب موجود جهان حتی ادیانی که در ادعای آسمانی بودن آن را دارند نمی یابند. در این زمینه به گوشه ای از واقعیات و حقایق اسلامی که برای شکوفا کردن شخصیت انسان و رسانیدن او به اوج کمال و عظمت است اشاره کرده، باشد که دل مشتاقان بیش از پیش متوجه این مدرسه الهی گردد، و این هدیه حق را غنیمت دانسته وجود خود را به آن حقایق بیارایند. معاذ می گوید از جانب رسول خدا مأمور به برنامه ای در یمن شدم، به وقت وداع مرا نصیحت کرد، و به آراسته شدن به مسائلی دعوت نمود، در قسمتی از آن سفارشات آمده: **أَوْصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ، وَصِدْقِ الْحَدِيثِ، وَالْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ، وَأَدَاءِ الْأَمَانَةِ، وَتَرْكِ الْخِيَانَةِ، وَحِفْظِ الْجَارِ، وَرَحْمَةِ الْيَتِيمِ، وَلِينِ الْكَلَامِ، وَبَذْلِ السَّلَامِ، وَحَسَنِ الْعَمَلِ، وَقَصْرِ الْأَمَلِ، وَلِزُومِ الْإِيمَانِ، وَالْفَقْهِ فِي الْقُرْآنِ، وَحُبِّ الْآخِرَةِ، وَالْجَزْعِ مِنَ الْحَسَابِ، وَخَفْضِ الْجَنَاحِ، وَإِيَّاكَ أَنْ تَسْبَحَ حَكِيمًا، أَوْ تَكْذِبَ صَادِقًا، أَوْ تَطِيعَ أَثَمًا، أَوْ تَعْصِيَ إِمَامًا عَادِلًا:** (۱) توراسفارش می کنم به تقوای الهی یعنی خودداری از همه گناهان، و راستی در گفتار، و وفای به پیمان، و ادای امانت، و ترک خیانت، حفظ حقوق همسایه، و مهربانی بایتم، و نرمی گفتار، و سلام به مردم، و نیکی عمل، و کوتاهی آرزو، و پای بندی به ایمان، و فهم قرآن، و عشق، به آخرت، و وحشت از حساب روز قیامت، و فروتنی و خاکساری از این که حکیمی را ناسزاگویی، و راستگویی را تکذیب کنی، و زشت کاری را پیروی نمایی، و از امام عادل سرپیچی کنی بپرهیز. در معارف اسلامی براساس آیات قرآن و روایات انسان تشبیه به درخت شده، که دانه اولیه و مایه اصلی آن درخت لطف حق، و باغبان و برزگر آن نبی و امام، و مالک درخت خداوند، و سرزمین آن روح انسان است. برای آن درخت عروقی در هفت مقام، و شاخی در هفت مرحله، و هفت برگ و هفت میوه، شمرده اند که از هفت آب و از هفت بر سیراب می شود، و چون به لقاء حق رسد هفت جایزه نصیب او می گردد: ۱ - عروق: یقین، توکل، رضا، صبر، خوف از مقام حق، رجا، تسلیم. ۲ - شاخه: طهارت، نماز، صدقات، روزه، جهاد، حسن خلق، امر به معروف. ۳ - برگ: صفا، حمد، ثناء الهی، اخلاص، خضوع، حرمت، وفا. ۴ - میوه: انابت، حیا، تجرید، قلب از ماسوی الله، تفرید، زهد، محبت - شوق. ۵ - باران: کفایت، ولایت، هدایت، رعایت، قرب، نعمت، عنایت. ۶ - ابر: رحمت، کرامت، جود، لطافت، احسان، امتنان، مغفرت. ۷ - تعهد بر فقر، مسکنت، زهد، جوع، ذلت، انکسار، افتقار. ۸ - جایزه: جزاء، عطا، نعماء، خلد، بقاء، رضا، لقا. (۱) این امور که همه و همه در ظرفیت انسان است، و هر مرد و زنی از نظر اسلام لیاقت آراسته شدن به آنها را دارند، اگر بخواهد تفسیر شود، بدون تردید کتاب مفصلی خواهد شد. انسان غربی دچار حجاب های سنگینی است که آن حجاب ها مانع از تابیدن نور حق در وجود آنها شده، حجاب جسم، حجاب شهوات، حجاب غرائز، حجاب مال و منال، حجاب دانش و صنعت، حجاب منیت و غرور، ولی انسان اسلامی با اتصال به اسلام مهاجر از همه حجاب هاست. انسان اسلامی هر حجابی را که از پیش روح جان برمی دارد، نوری در دلش می تابد، و آن نور با رفتن هر حجابی هوی تر می شود، تا جایی که تمام فضای جان و دل را فرا می گیرد، و برای او شرح صدر حاصل می شود، پس از شرح صدر حقایق برای او کشف می گردد، و برای او یقین حاصل می شود، که هر چه را خداوند و انبیا و امامان به آن دعوت کرده اند نظام اتم تشریعی و باعث خیر دنیا و آخرت انسان است، و نتیجه این انشراح پاک شدن دل و جان از لوث صفات ضمیمه است، صفاتی که هر کدامشان می تواند علت خذلان انسان در دنیا و آخرت گردد. این ذمائم عبارتند از: شرک، کفر، نفاق، عجب، ریا، غرور، حسد، حرص، طمع، تکبر، کینه، خودبینی، خودپسندی و... وقتی قلب و جان به نور حق روشن شود، نتیجه آن اطاعت از تمام اوامر حق و انبیاء و امامان، و اجتناب از محرمات و معاصی و آلودگی ها است. امام علی (علیه السلام) در رابطه با اینگونه انسان ها می

فرماید: قد خلع سراپیل الشهوات، و تخلص من الهموم الا واحداً، انفراداً، فخرج من صفة پاورقی (۱) روح الأرواح، ۱۲۳. العمی، و مشارکة اهل الهوی، و صار من مفاتيح ابواب الهدی، و مغالیق ابواب الردی قد ابصر طریقہ، و سلك سبیلہ، و عرف منارہ، و قطع غمارہ، و استمسک من العری باوثقها و من الجبال بامتنها، فهو من یقین علی مثل ضوء الشمس. (۱) جامه شهوات را از وجودش بدر آورد، و از تمام اندیشه ها جز اندیشه رسیدن به مقامات ملکوتی جالی شد، از گردونه کوردلی در آمد، و از مشارکت در شکل زندگی اهل هوا دوری گزید، ابواب هدایت را کلید بازگشایی شد، و ابواب ضلالت و گمراهی را قفل بستن شد، راهش را شناخت، مسیرش را پیمود، نشانه هدایت را یافت، سختی ها را پشت سر گذاشت، از دستگیره ها به محکم ترین چنگ زد، از ریسمان ها به قوی ترین متصل شد، او در یقین به حقایق همانند نور آفتاب است. اگر چه من در این نوشتار قصد نشان دادن گوشه ای از حیات حضرت لقمان حکیم را که از چهره های برجسته مکتب الهی است دارم، ولی بیان و تفسیر این واقعیت را لازم می بینم که انسان دارای مایه ها و استعدادهای شگرفی است که اگر این مایه ها در سایه آفتاب هدایت حق قرار بگیرد، از انسان موجودی برتر از تمام موجودات و حتی بالاتر از فرشته مقرب می سازد، و اگر دور از خورشید هدایت بماند، گر چه در عمل و صنعت و تمدن و مدنیت پیشرفت چشمگیری کند از او موجودی پست تر از تمام حیوانات بوجود می آید! دلیل بر وجود آن مایه ها و استعدادهای اعجاب انگیز و رشد و کمالش در سایه هدایت حق وجود انسان های باعظمتی است که در گردونه نبوت و امامت و ایمان و عمل صالح ظهور کردند و صفحات تاریخ حیات را به نور خود روشن نموده و به انسانیت و تمدن آبرو دادند. پاورقی (۱) نهج البلاغه: خطبه ۸۶.

بخش دوم

چهره انبیاء بهترین دلیل بر حقایق و کمالات انسانی

جسم و جان انسان هر کدام وسیله بقاء می خواهند، درست است که هر یک در دیگری تأثیر دارد، اما در عین حال دو وجود کاملاً از هم جدا و متباین هستند، پس هر کدام غذایی مخصوص و مناسب به خود لازم دارند. انواع خوراکی های پاک و حلال برای تقویت جسم و انواع قوانینی که از وحی سرچشمه گرفته برای تقویت روح است. این مطلب ناگفته نماند که اسلام دینی جامع و کامل است که هم سعادت دنیا و هم خیر آخرت را تأمین می کند و از این لحاظ وظایف راجع به بدن را نیز مانند تکالیف مربوط به تربیت و تزکیه روان بیان فرموده قرآن مجید با صراحت کامل فریاد می زند: آرایش زندگی مادی را که خدا بر بندگانش مباح کرده و در دسترس آنان قرار داده، و نیز روزی های پاک و خوب را چه کسی ممنوع نموده. (۱) ولی به این مطلب دقیق باید توجه داشت که نه اسلام و نه هیچ دین دیگر حتی مرام های ضد دین که نه به روح معتقدند و نه به عالم پس از مرگ کسی را برای خوب خوردن و خوب پوشیدن ستایش نکرده اند، بر عکس در تمام ملت ها از مردمی که برای واقعیات و کمالات و حقایق انسانی ارزش قائل بودند و خود آراسته به آن انوار بودند پاورقی (۱) الاعراف: ۳۲. تمجید و ستایش شده، و این بهترین دلیل است بر توجه فطری انسان به فضایل انسانی و اصولاً- وجود آنچنان مردان بافضیلت بهترین دلیل بر ثابت بودن و حق بودن کمالات و واقعیات روحی و نفسی بوده. زندگی انبیاء و ائمه و پیامبران بزرگ و مصلحین عالیقدر گواه صادقی بر این واقعیت است که در صفحات قبل در اطراف آن سخن رانه شد. آن راهنمایان پاک خود دارای آراستگی کامل در تمام زوایای حیات بودند، و از نظر هدف نسبت به توده خلق جز برای پرورش روان و رساندن انسان به مقام قرب حضرت لایزال برای چیز دیگری ارزش قائل نبودند. البته توجه آنان به امور مادی یک مسأله طبیعی ولی باید دانست که آنان به تمام نمودهای ظاهر جهان به عنوان وسیله برای رسیدن به مقامات عالیه نظر می کردند، هیچگاه یک برنامه مادی را هدف قرار ندادند تا به رسیدن به آن برایشان حالت توقف و سکون پیش بیاید. در

تاریخ بشر حضرت موسی (علیه السلام) از شدت زهد به سبزی صحرا قانع بود و در آن موقع که از سیراب ساختن گوسپندان شعیب فارغ شد بنابه قول قرآن: در پناه درختی گرسنه و مستمند بر زمین نشست، از خدا قرص نانی طلبید که آن هم پس از چند روز در دهان گذاشت آن زمان هم که در اوج ریاست بر قوم بنی اسرائیل بود عادی ترین زندگی مادی را داشت، ولی از نظر فضایل و مکارم اخلاقی سرآمد جهانیان بود. داود آن سراینده آسمانی که پادشاهی عظیم الشان و مقتدر بود با دست خود از لیف خرما سبد می بافت و بدان وسیله امرار معاش می کرد و این قانون را فرزند بزرگوارش سلیمان که از نظر حشمت شاهی از اولین و آخرین فوق العاده تر بود به ارث برد. پسر مریم عذراء عیسی مسیح از خاک بستر می گرفت و کاخ پادشاهیش دامن کوه و چراغ خانه او مهتاب شب افروز و آن قدر به گرسنگی عادت کرده بود که احتیاج به نان و خورش نداشت، با علف شیرین و سبز بیابان با گرسنگی مبارزه می کرد، جهان را نور می داد، کور مادرزاد را شفا می بخشید، جذام را از بدبختی می رهاوند، مرده را زنده می کرد، نفوس خاکی مادیگران را به عالی ترین عالم صفا و مهر و محبت و اشتیاق به حق می رساند. مرکب سواریش پاهای او بود، و دست های پاک و بی گناهش او را از خدمتکار مستغنی می داشت. (۱) این تاریخ پرارزش پیامبر اسلام و پیشوایان بزرگ شیعه است که تمام نشان دهنده کمالات و فضایل و حقایق عالی انسانی است. هیچ دلیل و شاهی برای صدق پیامبران و پیشوایان دوازده گانه شیعه محکم تر از تاریخ زندگی و وضع نفسانی و گفتار و رفتار آنان نیست، زیرا انگیزه نبوت و وحی که پیامبران را برمی انگیزت و برای گرفتن ابلاغ بر آنان غلبه داشت حقیقتی بود که آنان را به آن کمالات آراست و می خواست دیگران را هم بیاراید، و واقعیت این وحی با تحلیل های روانی امروز قابل شناخت نیست. وحی را جز از طریق آثار نمی توان شناخت، همچنان که منشأ هر نیرویی را جز با آثار و قدرتی که در مظاهر شخصی آن پدید می آید نمی توان شناخت، و چنان که تاریخ نشان می دهد نبوت یک پدیده فردی نبوده بلکه در آفاق مختلف و فواصل زمان پیوسته و مکرر پدید آمده و همه پیامبران در سایه آن خصایص و اوصاف مشترکی داشتند، و در اصول دعوت و راه و روش برای ایجاد مکارم اخلاق در بشر با هم شبیه بودند. وضع روحی و اخلاق و جسمی آنان برای مردم هر عصر و قومی که در میانشان قیام می کردند بسی روشن بود، چنانکه هیچ محقق و پی جویی نمی تواند ادعا کند: پاورقی (۱) نهج البلاغه، جواد فاضل - ص ۱۵. که آنان دچار انحراف های روحی یا اخلاقی یا بدنی یا تشنج های عصبی بوده اند. از سوی دیگر هر چه تاریخ حیات آنان به وسیله آثار مختلف و منقولات ملل رسیده مبین این است که: آنان پیش از قیام به دعوت نمونه کامل سلامت جسم و اعتدال خلق و قدرت عقل و تشخیص بودند. آنان هستند که نام نیکویشان بر تارک فلک اطلس چون خورشید فروزان نوربخش زمانها و اعصار تا پایان زندگی این جهان است. بزرگ و بزرگ زاده در جهان زیاد بوجود آمده ولی امروز کوچکترین خبر تاریخی از آنان در دست نیست، و از آنانی که هست خالی از نقاط ضعف خصوصاً در اخلاق و روح نیست. در زمان هر سردار تاریخ و فاتح مادی هر دوره، و هر غاصب زورگویی صفحه کتابها و متن دیوانها و گنجینه دلها و لوح زبانها از مدح و ثنای او لبریز می شد، اما پس از پایان قدرت وی دلها و زبانها و کتابها و دیوانها دست افزار فاتح و زورگوی دیگری می شد و از فاتح قبل جز چند سطری در تاریخی کهنه بجا نمی ماند. چهره ای پیروز و جاویدان با گذران عمر روزگار، حوادث جهان افزون می گردد، و ناچار صفحات تاریخ نخواهد توانست همه قصه ها و داستان های جهان گشایان و درندگان آدمی صورت را در گنجینه خود نگاه بدارد. اندک اندک سهم آنان در دفتر تاریخ کمتر می شود، تا آن که از هر یک نامی مختصر بجای می ماند و بس و آن هم دیر یا زود از حوصله تاریخ خارج می گردد و نصیب فراموشی می شود، زیرا عرصه فعالیت و تکاپوی حیات جای آن نیست که افسانه نفرت انگیز خونخواران و نام بی ارزش دیوانگان همیشه در آن بر جای بماند. رفته رفته زینت افتخارات موهوم از بر و تارک آن ستمگران و آن سرداران ظالم فرو می ریزد، و آنان از زمره نیکان رانده می شوند، و در دولابچه موزه های جنایی قرار می گیرند تا نمودار شقاوت نسل و درجه انحطاط بشر باشند. در این میان نام و اثر آن کس جاوید است که قدرت بشر دوستی داشته، و در راه سعادت توده های بشری که پایه تکامل و قانون ثابت حیات است، روزگار

گذرانیده و هدفش با هدف طبیعت زنده و حساس یکی بوده. اینسان عمر زودگذری، به زمان ابدی و بی انتها متصل می شود نام آن کس در دفتر خاطرات بشر، جاودانه ثبت است که از سطح تنعم و خودخواهی بالاتر رود و در افق پهناور و بی انتهایی که انسانیت نام دارد پرواز کرده، و چندان غرقه زیبایی ها و مسحور حیات حقیقی بوده اند که به خوراک و پوشش توجهی نداشته و از لذایذ حقیر و ناچیز دست شسته و شیفته آزادی و پیشرفت بشر بوده اند. یاد آوازه مردان حق با ترانه جاوید حیات هم نواست، به این دلیل در تاریخ بشریت هر روز ورقی بر فصل زندگی انبیاء و مخصوصاً پیامبر اسلام و شرح تعالیم او می افزاید و این ورق هرگز فرسوده و کهنه نخواهد شد.

چهره ای پیروز و جاویدان

تاریخ زندگی و خصایص روحی و نفسی و اخلاقی پیامبر بزرگ اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم)، که خود مصدق دیگر پیامبران است روشنتر و مدوّن تر از کسانی است که در گذشته دور و نزدیک به هر صورت اثری در تاریخ بشر داشته اند، تا آنجا که پس از کار تدوین تاریخ و ظهور چاپ نیز زندگی و راه و روش اینگونه اشخاص چنین باز و روشن نیست. نام و نشان پدران و مادران و خویشان و افراد قوم و قبیله تا آداب و اخلاق گفتگوهای آنان در برابر خوانندگان تاریخ مستند این پیامبر چنان نمایان است که زندگی نامداران هم عصر و گذشتگان نزدیک آنان نیست. در این نمایش تاریخی اوضاع پیش از ظهور و مقدمات ولادت، و دوره های شیرخوارگی و طفولیت و کفالت به هنگام جوانی، اخلاق و آداب، مسافرت و ازدواج، جنگ و صلح و آراء و افکار، کناره گیری و قیام و بعثت و دعوت و هجرت، و اوصاف شخصی گروندگان و دشمنان سلوک و سیر او در تمام مراتب زندگی، کلمات و فرمایشات تا وفات حضرت واضح و روشن دیده می شود. در سراسر زندگی و احوالات مختلفش با آنکه در شهر و بیابان و در میان قومی بت پرست و جاهل و ستمگر و بدخوی و بدکردار و قمارباز و شرابخوار و متعرض به مال و ناموس و جان مردم بسر می برد، تاریخ از او اندک سبک سری، طغیان و بدخویی، رفتار ناروا و بیماری جسمی و روحی نشان نمی دهد، اینها نتیجه وحی بود، آراستگی او به کمالات و فضایل که علت پیروزی او بر تمام برنامه ها بود و باعث جاویدان شدن چهره اش در تاریخ، اینجاست که بوچی سخنان و افکار فروید و فرویدیسم ها روشن می شود. آری، آنان بی خبر از چنین چهره های پاک به قضاوت درباره روان و حالات عالی درونی برخاستند. نبی اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) از طوفان هواها، و گرد و غبار عقاید و خوهای جاهلیت اثری بر چهره روحش دیده نمی شود، و سبک سری ها و هوس ها و سرکشی و بی بند و باری جوانان و غرور و نخوت پیران مکه را در دوران های حیاتش نمی توان یافت. گروهی بودند که در طی زندگی آنان ضعف ها و زبونی ها بسیار بود در پیشرفت ها شاد و مسرور گردیده، آن هم پیشرفت های ظالمانه و در شکست ها اعتدال خود را از دست می دادند، در راه سرافرازی و پیشرفت به خطاهایی دست زده اند که از زبونی آن گریسته، یا در برابر موفقیتشان نعره شادی کشیده اند، و خلاصه هم سطحی خود را در بسیاری از امور با مردم زبون نشان داده و ثابت کرده اند که اعصاب و دماغشان در حد تعادل و نظم نبوده و حوادث و برنامه های مؤثر آن را منحرف می کرده و نیز در تعالیم و دستورهایشان ضد و نقیض و اشتباه فراوان دیده می شود، و احکام و افکارشان همیشه با واقع و سلامت نتیجه مقرون نبوده است. اما پیامبران و رهبر بزرگ اسلام برخلاف این مردان تاریخی در شکست ها زبون نشده، و در فتح ها فریاد شادی نکشیده، پیروزش به حق بوده و در راه حق، در میدان شکست پناه به خدا می برد، و از سرخوردگی مسلمین در جنگ برای مسلمین پند و عبرت می ساخت، و خلاصه فتح و شکست، رنجوری و سلامت بر دل و جاننش چیرگی نیافت. او در تمام زوایای حیات برای حق بود، و به حق فعالیت می کرد و حق می شناخت و حق می گفت و حق می خواست. در محیط مکه روابط مردم و گفتگوهایشان در حدود افتخارات و اختلافات، و جنگ و تجارت، و شعر و ادب، و زن و شهوت، و در خواب و خیال، و آرزوها و احلام، و عشق و رجز، و شعر در وصف شمشیر و اسب و نیزه، و غزل های امرؤ القیس بود

همین ها آنان را به سوی قهرمانی های گذشته و خانه زنانی که بر بام منزلشان علامت قرمز بود می کشاند با این وصف در حالی که پیامبر بزرگ دوران جوانیش را در میان همین جوانان گذرانده بود، این آرزو ها و احلام و پلیدی ها اثری در خاطرش نگذاشت، و پایش را نلغزاند، و سخن و عملی در این گونه برنامه ها حتی از دشمنانش درباره او نقل نشده، او آنقدر پاک و با فضیلت زیست که پس از اظهار دعوت گروهی از گروندگان از همان همسالانش بودند. آری، فطرت پاک انسان جز این که در برابر فضیلت تسلیم شود راه دیگری دارد؟ آیا گردش زمان و حرکت تاریخ اینگونه چهره ها را می تواند در ورق فراموشی بگذارد؟ می دانید که گروهی از فرزندان تاریخ گردنکشان و جهان گشایانند که با قتل و غارت ها از تل لاشه های انسانی به تخت مراد بالا رفته و از چپاول و دسترنج مردم بخشش ها و تصدق ها کرده اند. اعراض و اموال مردم را در تمام زمینه های زندگی خود بازیچه هوس نموده اند و از جهل بشر سوء استفاده برده اند، و از حاصل حیات دیگران شکوه و جلال ساخته اند و چندان نادان برده اند که از مداحی و چاکری کردن دیگران نسبت به خود، خویشتن را بزرگ و گرامی پنداشته اند. این گروه در زندگی ننگین خود کشتند و سوزاندند و بردند و دعاگویان گدا و پست پروردند و مزرع سرسبز بشریت را به قربانگاه حماقت و مطامع خویش مبدل کردند. اما پیامبر بزرگ اسلام، در جنگ خیبر پس از گشودن دژهای دشمن و خلع سلاح عمومی و گردآوری آنچه در جنگ بدست آمده دستور دادند غنایم خاصی جمع شود و یک سرباز بین ارتش اسلام فریاد بزند که: بر هر فرد مسلمانی لازم است هر چه از غنایم بدست آورده، گر چه نخ و سوزن باشد به بیت المال باز گرداند به خاطر اینکه صرف مصالح اجتماعی شود، زیرا خیانت مایه ننگ و روز رستاخیز آن مال به جان انسان آتش می شود. پیامبر بزرگ و پیشوایان عالی قدر شیعه در مسئله امانت فوق العاده سختگیر بودند، حتی باز گرداندن امانت را یکی از علائم ایمان و خیانت در آن را نشانه جرم می دانستند. روزی که پیامبر از میان باقی مانده اموال یک سرباز مال دزدی بدست آمد بر جنازه او نماز نخواند و تفصیل مسئله بدین قرار بود: که روز حرکت سربازان اسلام از سرزمین خیبر تیری بر غلامی که مأمور بستن کجاوه های پیامبر بود اصابت کرد و هماندم جان سپرد مأمورین برای پیدا کردن قاتل به جستجو پرداختند ولی تحقیقات آنان به جایی نرسید، همگی گفتند بهشت بر او گوارا باد، ولی پیامبر فرمود: من با شما در این جریان هم عقیده نیستم، زیرا عبای تن او از غنائم جنگی است، و این سرباز در آن حقی نداشته، خیانت ورزیده و روز رستاخیز به صورت آتشی او را احاطه خواهد کرد، در این لحظه یکی از سربازان گفت: من دو بند کفش از غنائم جنگی برداشته ام فرمود: برگردان و گرنه روز رستاخیز به صورت آتشی در پای تو خواهد بود. آری، او می خواست هر انسانی در مکتب تربیتش به تمام حقوق انسانی خود برسد، لذا نسبت به حق دیگران از یک جفت بند کفش بی قیمت هم چشم پوشی نداشت، تمام اموالی که در جنگ ها بدست آورد برای اعلا کلمه حق خرج کرد و خودش روز از دنیا رفتن چیزی نداشت. اینجاست که مشت گروهی از خاورشناسان خائن باز می شود، آنان که نبردهای اسلام را به عنوان غارتگری قلمداد کرده و از اهداف معنوی آن چشم پوشیده اند، زیرا یک چنین نظم و انضباط در یک رهبر، و ملت غارتگر قابل تصور نیست، رهبر یک ملت یغماگر هرگز نمی تواند رد امانت را نشانه ایمان و فضیلت بداند، و آن چنان سرباز خود را تربیت کند که از بردن بند کفش از بیت المال آنان را باز بدارد. آیا خیانتکاران و اسیران هوای نفس نتیجه اعقابی هستند که در راه خدمت به بشریت عمر گذرانیده اند و جهاد و فداکاری برکه سرافرازی خانوادگی آنان است؟ یا از سلاله دودمانی هستند که در مخزن یادگار خودشان شرف و فضیلت اندوخته اند و این میراث گرانبها را به اخلاف خود سپرده اند؟ یا کسانی هستند که گذشتگان شان با زشت ترین راه و رسم باغ و بوستان ساخته و مال و جاه ساخته اند و خلاصه خاندانی از مردم بسیار اما زیانکار تشکیل داده اند. زندگی بی بند و بار مردم غرب را بخوانید و اوضاع نسل فاسد و گمراه و جاهل قبل از بعثت را مطالعه کنید آن ملت از پیامبر اکرم قبل از بعثت چه می دیدند؟ صفا و وقار، فضیلت انسانیت، امانت و پاکی و آنچه می شنیدند سخنان کوتاه و پرمغز و قضاوت به حق بود، امانت داریش در آن محیط فاسد بر همه آشکار بود، آن چنان لقب امین بیش از نام های دیگرش معروف بود او را همیشه به این لقب توصیف رسایی از راه و روش و خوی آن حضرت

بود می خواندند و همه با چشم احترام و تجلیل به او می نگرستند، محیط اعتقادی که در آن نشو و نما یافت ترکیبی از انواع شرک و بت پرستی بود، از توحید ابراهیمی تصور مبهم و پیچیده ای که اثری در عقاید شرک آمیز عرب نداشت در بعضی اذهان مانده بود، مقاومت شدید عرب در برابر دعوت به توحید شاهد بر همین مطلب است، ولی در سایه عنایت خدا قبل از بعثت راه رشد و کمال می پیمود، و پس از برانگیخته شدن وحی او را به سرحد عالی کمالات رهنمون بود درباره چنین مردان بزرگی با اوصافی که در دریای روان آنان موج می زد لایزال مغز پوسیده فروید و فرویدسم ها چه می گوید و چه تجزیه و تحلیلی دارد؟

کمالات روحی و جاودانی پیامبر اسلام (ص)

گروهی از مردان تاریخ سیاستمدارانند که اغلب با تزویر و ریا حقوق ملت ها را بر باد داده اند و برای افتخار و دوام بی ارزش خود به هر نیرنگ دست زده اند. و گروه دیگر فیلسوفانند که اغلب عاری از قدرت اراده و هنر بوده اند دستشان آن مایه نیرو نداشته است که به احکام منطقی خود جامه عمل بپوشانند. باری در راه پرحادثه تاریخ غالباً به قیافه هایی برمی خوریم که خشونت و درندگی آن را ساخته، و با رقه ای از مهر بشری در طرح آن دیده نمی شود، یا به چهره هایی مصادف می شویم که حساسیت و نازکی بر آن سایه انداخته، و از اراده و قدرت روحی اثری بر آن نقش نبسته. این فرزندان نامی جهان یا به کلی از واقعیت زندگی به دور بوده یعنی غرق در زندگی مادی بوده و مأنوس محیط قلبی خندان در میان مثبت کاری های اخلاقی که در تالابی قصرها ساخته شده، بی خبر از وادی خشک و تیره فقر که آنجا نهال ظرائف اخلاقی پا نمی گیرد و آلام حیات خوش باوری و رأفت را ریشه کن می کند دست افشان و پاکوبان تا خانه گور رفته اند. یا هیچ آیین و سنتی را گردن نهاده، همه چیز را برای خود خواسته اند، و فقط مرگ، دهان باز و طمع کارشان را به هم بر بسته است. بالجمله بیشتر از ناموران خاندان بشری یا زُن و چنگیز، و کاليس و هیتلر، و تیمور بوده اند یا شبلی و بایزید و امثال اینها. اما چه بسیار کم اند، مردان برازنده ای که در عین شجاعت و قدرت پر عاطفه و کریم النفس، و در کمالات صراحت پرشرم و حیاء، و در نهایت بزرگی متواضع باشند، و در طوفان حیات سر آن نداشته باشند که تنها گلیم خویش را از موج حادثه به در برند، بلکه با نبرد و تلاش شگفت انگیز و برای نجات جمعیت بشری کوشیده باشند، و نبی بزرگ اسلام به خاطر کمالات روحی و فضایل نفسانی که خدایش عطا کرده بود و از راه فکر و بندگی به دست آورده بود در رأس همه آنانی بود که این صفات را دارا بودند. او در برنامه های زندگی انسان بی نظیری بود، و در جنگ بدر که هفتاد نفر بدست سربازان اسلام اسیر شدند اعدام نکرد، بلکه برای آزادی آنان طرق مختلفی را پیشنهاد کرد، که یکی از آن طرق آن بود که هر اسیری برای آزاد شدن ضمانت کند ده نفر مسلمان را تعلیم دانش دهد. در جنگ ها قبل از حمله دشمن فرمان یورش نمی داد، هنگام فتح مکه برای جلوگیری از جنگ، و بروز حوادثی مانند جنگ روابط مخابراتی را با شهر قطع کرد و بعد از فتح مکه فرمان اعدام دشمنان سرسخت را که بیشتر از بیست سال با او مبارزه کردند نداد، بلکه با این که همه در قبضه او و تحت سیطره حکومتش بودند، حکم آزادی همه را صادر کرد، و فرمود: با شما کاری می کنم که یوسف با برادرانش انجام داد و آن کار جز اظهار محبت و حفظ خون گرمی چیز دیگری نبود، این برنامه حضرت او در صف جنگ و در صحنه میدان، اخلاق و رفتار او در مراحل غیر جنگی حدیث بسیار مفصل و فوق العاده ایست که هر انسان آشنای به حقایق را دچار تعجب می کند. به راستی کم هستند مصلحان دلاوری که به حیات واقعی بشر اهمیت داده و واقعیت را با خیال هوسناک نشناخته، در موفقیت ها خود را بناخته و تسلیم احلام نشده استعداد خویش را ضایع نگذاشته تا پایان عمر با گام استوار به سوی مقصودی بزرگ پیشرفته و با دست نیرومند به افکار عالی خود جامه عمل و واقعیت پوشانده باشند. از افکار و حالات نفسانی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) آنچه به وسیله تاریخ بدست ما رسیده یا از قرائن بدست می آید پیداست که به خداوند یکتا و توحید فطری که جدش ابراهیم خلیل به آن دعوت کرد ایمان کامل داشت، از شرک و انحراف و عقاید باطل قوم خود که وارثان دعوت و ساختمان خانه حق بودند، رنج می کشید و

اندیشناک بود، هیچ گونه افکار و فلسفه و نظریات اخلاقی و اجتماعی مکتب های دیگران در ذهنش سایه نیفکنده بود. از اندیشه هایی که در اعماق روحش و حوادثی که در محیطش می گذشت هیچگاه نگرانی و اضطراب در او مشاهده نشد. اگر هم گاهی از مردم کناره می گرفت روش عزلتش مانند مرتاض ها و مثل کاهنان و صوفیان برای منظور و مقصد خاصی نبود، همان اندیشه های درونی و جوانب معنوی و ناسازگاری محیط بود که به خلوتگاهش می کشاند تا مدتی از میان مردم و آلودگی ها و سرگرمی های غلط زندگی دور بماند، و به اعماق ضمیرش و اندیشه هایی که از آن می جوشید و جمال و جلال و شکوهی که از عالم دلش مشاهده می کرد مشغول باشد، و دور از چشم قومش به عبادت خدای بزرگ روی آورد، و برابر قدرت و جلالی که سراسر وجودش را پر کرده است خضوع نماید. اوست که با فکری بلندتر از همه افکار، و با چشمی نه از پس پرده وهم و پندار رنگ واقعی حیات و راز سعادت آن را دریافته، با عزمی آهنین در سراسر زندگی به سوی هدفی بزرگ و مقدس یعنی سعادت انسان راه سپرده و بی هیچ هراسی از خطر، و بی هیچ دریغ از فداکاری مردمان را با زنجیر معنی به سوی بهشت سعادت کشیده و هیچ شادی جز این بر قلب شجاع و پر مهرش دست نیافته تا آنکه یک دنیای عظیم و جاوید از معنویت و کمال را پی ریخت. در سیر حوادث روزگار چنین اتفاقی افتاد که دودمانی برای از رنگ دروغ و تزویر و از ننگ و زبونی و تسلیم از قرن های دراز به این طرف هر یک مشعلدار وجودی باشند و پدران و مادرانی با دست هایی که هرگز به خون بی گناهی آلوده نشده، و هرگز گنهکاری را رها نکرده و فشار دستبند تعدی و بندگی نپذیرفته و برای تعظیم و زبونی در مقابل هیچ کس بر سینه نخورده و در برابر بت به نیایش بلند نشده، این مشعل فروزان وجود را نسل به نسل حمل کنند تا وقتی که شعله آن در افق جهانی تیره تیغ کشد و بالا گیرد و در جبین بلند و با عظمت پیامبر پرتو اندازد. هنوز کودکی خردسال بود که گرد یتیمی بر چهره زیبایش نشست و این سایه اندوه مانند که هاله به دور ماه رخسارش چرخ می خورد، قیافه معصومش را جذاب تر جلوه می داد. هم آن روز ستاره نبوغ و عظمت بر پیشانی بلندش می درخشید، و با چشمان سیاه و گیرنده خود جهان را خردمندانه می نگریست که گویی مقدرات مذهبی و اجتماعی گیتی را در انقلابی عظیم می بیند، گوهری بود که دست قدرت او را در عالی ترین کان هستی پرورش داده و نهال وجودش را باغبان آفرینش با آب فضیلت و تقوا سرسبز و سیراب ساخته بود. نسبش به پیامبران بزرگ می پیوست، و در آغوش زنان پاکدامن و پرهیزکار آن دردانه عزیز نوازش می شد. در خانواده کهنسال و نجیب قریش تنها عمویش ابوطالب افتخار پرستاریش را دریافته بود و آن پیرمرد مهربان یگانه یادگار برادرش را همچو جان شیرین گرامی و عزیز می داشت، تا آنکه اندک اندک قدم در میدان زندگی گذاشت، و با جامعه آنروز که فاقد هر گونه فضیلت و اخلاق بود تماس پیدا کرد. سپس مسافرت ها و گردش ها و تماشای در روحيات افراد و سازمان های محیط شروع شد، مدتی را به چوپانی رمه گوسپند گذرانید تا مانند دیگر پیامبران شبانی بشر را از شبانی گوسپندان آغاز کند، همین که در چهلمین مرحله عمر پا گذاشت خدای توانا او را به پیامبری خویش برگزید، آن چهل ساله مرد را که سخت غریب و بی کس بسر می برد، و بر هیچ قبیله و خانواده ای تکیه نداشت با مردمی وحشی و خونخوار به مبارزه درانداخت روزگاری بود که جهان در دریای آشوب و فساد غرق بود، تمام ملت ها مخصوصاً عرب در آتش فجور می سوختند، برای نخستین بار که فرشته رحمت این آیت آسمانی را خدای یگانه را پرستند تا رستگار شوید، به نیروی خدا در فضای خاموش گیتی طنین انداز ساخت، معلوم است که اعراب جاهل و خونخوار با چه قیافه ای با او روبرو شدند، ولی روح پشتکار و استقامت که بر بالای سر پرشورش آشیانه داشت از سنگباران قوم، و زبان بدگوی دشمن ترک آشیان نگفت، او همچنان بر اراده خود متکی بود تا آنکه پایه اسلام را که سازنده کمالات و منعکس کننده حقایق است مانند کوه در جهان استوار و محکم کرد، و قرآن مجید را در آسمان دیانت چنان پرتو افکن ساخت که کتاب های کهنه آسمانی را مانند ستارگان کوچک در اشعه خیره کننده اش محو و پنهان کرد. گفتار حکیمانه اش مانند یاران رحمت آتش نفاق و کینه را خاموش کرد، و کاروان گمراه بشر را که در ایام جاهلیت بی سر و سامان بود به شاهراه سعادت باز آورد. موهومات طبقاتی را لغو کرد و مسلمانان را در برابر قانون مقدس قرآن بدون استثناء

مساوی قرار داد. دیگر توانگران خیره سر که از میراث دیگران سیم و زر اندوخته بودند و بر کارگران تهیدست و رحمتکش کبرایی می فروختند نمی توانستند از موقعیت منحوس خود استفاده کنند، زندگی او در میان مردم آن چنان ساده بود که اگر در میان جمعی می نشست تازه واردین ناچار بودند از برای شناختن او از او بپرسند، تا روز مرگ که بر جهان حکومت می کرد جز به نشر کمالات و تعلیم حقایق و نشان دادن راه و رسم زندگی انسانی برنامه ای نداشت، برای خود سنگی به روی سنگ نگذاشت تا چه رسد که کاخ ستم بپا کند. دنیا را با چشمی عفیف و پرهیزکار می نگریست و همواره گرسنه و نهی دست بسر می برد، زیرا هر چه بدست می آورد برای حیات انسانیت خرج می کرد و حتی در روز رحلت هم گرسنه بود. یکی از همسرانش روزی پرده ای نسبتاً زیبا بر در خانه آویخته بود گویا آن پرده اندکی نقش و نگار داشت، گونه هایش از فرط خشم گل انداخته بو آن بانو تأکید کرد که بی درنگ پرده نگارین را از خانه نبوت بردار، زیرا انبیاء به تجمل و آرایش محتاج نیستند. دست پرورده آن مکتب بزرگ، دوم شخصیت روحانی و ملکوتی عالم پس از از پیامبر نیز در ایام حکومتش می فرمود: مرا ببیند که چگونه زندگی می کنم، بر این جامه که پوشیده ام چندان وصله خورده که از وصله کننده آن شرم دارم، روزی به من گفت این پیراهن مندرس را که دیگر وصله نمی خورد به دور انداز، گفتم: آرام باش، ما سبکباران آسانتر به منزل می رویم. یکی از غلامان نبی اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) می گوید: هیجده سال در خدمتش به سر بردم، در تمام این مدت یک حرکت یا سخن ملال آور از او ندیدم و نشنیدم در جنگ نهایت شجاع و دلیر بود، از هیچ خطری فرار نمی کرد و با وصف حال هیچ وقت هم بدون جهت خود را در مخاطره نمی انداخت. در این دو بخشی که گذشت تجزیه و تحلیل کوتاهی درباره کمالات و حقایق عالی در پرتو وجود مؤدبان به آداب الهی و انسانی خصوصاً نبی اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) ملاحظه فرمودید، فطرت و طبیعت دست نخورده و سالم هر انسانی چه در شرق و چه در غرب به این واقعیات تمایل دارد و همین هاست که نمی گذارد انسان متجاوز شود یا مورد هجوم و تجاوز زور گویان قرار بگیرد، بگذار فروید و فرویدیسیم ها هر چه می خواهند درباره فضائل بگویند آنان غیر متخصصینی هستند که در برنامه های تخصصی دخالت کرده و جز این که در میدان علم خو را رسوا کرده باشند کاری نکرده اند. شما می توانید به جهانی که در سیطره تربیت الهی بوده و جهانی که در نفوذ افکار این یاوه گویان بوده نظر کنید آن گاه با وجدان و انصاف خود قضاوت کرده که کدامین راه برای انسان راه صحیح است؟

عواقب وخیم مادبگری

آری، آنان که با افکار پلید خود گمراهی ایجاد کردند، دانسته و یا ندانسته بشر را در تمام برنامه های حیات به میدان فساد کشیدند، آنان که دست انسان را از دامن تربیت انبیاء کوتاه کردند، دنیای حیات را مبدل به خانه ای پر از شرک و تجاوز و پستی و پلیدی نمودند. انسان مادی و مغرور و شیفته افکار آن گمراه کنندگان این حقیقت را درک نکرده است که سلسله حیات ممکن نیست با گذشت این مدت محدود و موقت در کره زمین پایان پذیرد، و دوران زندگی با این همه مبارزات و مخاصمات و مظالم نامحدودش هرگاه در چنین افقی تنگ و محصور به پایان برسد و اگر پس از انقضاء حیات در این کره خاکی حیاتی دیگر وجود نداشته باشد بی گمان چنین زندگی و حیاتی موضوعی لغو و عبث خواهد بود و حق و باطل آن از هم جدا نخواهد شد، و هیچ انسان عاقلی به چنین عقیده غلطی تن نخواهد داد، تا چه رسد که تنظیم کننده نظام حیات خداوند حکیم انسان را موجودی رها شده آفریده باشد، پیامبران راستین از دنیای دیگری به نام آخرت خبر داده و از آنجا به عنوان روز جزا یاد کرده و مطابق با منطق وحی درباره جزای اعمال بشر به این دقت خبر آورده اند: فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ (۱)، انسان معتقد به آن جهان هرگز راضی نمی شود در این جهان کوچکترین خقی را از کسی پایمال کند، و خود را مانند حیوانات غرق در شهوات نمی کند. تصور اینکه حیات محدود به اینجاست نتیجه وخیمی دارد، و آن قطع رابطه با خدا و انکار تربیت روح و مبارزه با حقایق

و کمالات است. پاورقی (۱) زلزال: آیات ۷ و ۸. امروز بر همه روشن است که نتیجه محدود شمردن حیات، در افق زندگی دنیای مادیت این شده که مردم صورت حیات را زشت و زننده و بی معنی و ناقص یافتند و از این رو زبان حال بیشتر مردم بی بند و بار و مادیگر این است که حیات سراسر باطل و عبث و بی قاعده است، و روی این عقیده تمام همت و فکر و قریحه و مصنوعات خود را در مبارزه و زد و خورد وحشیانه بر سر تمتعات و لذات دنیا بکار می برند، زیرا زندگی در نظر اینان فرصتی زودگذر و بی ثبات است و چه بهتر که در این فرصت کوتاه از بردن هر نوع لذت فروگذار نشود. تاریخ مبارزات و جنگ های دوره های اخیر بشر را مطالعه کنید که همه به ناحق پایه گذاری شد و به ناحق هم به سود ارتش فاتح پایان یافت. علت این مبارزات چیزی جز طغیان شهوات بشر و روح مادیگری او نبود، موادی که باید صرف رفاه بنی آدم شود در این جنگ ها و برنامه های استعماری مصرف نابودی بشر و شعلهور ساختن فساد در همه زوایای حیات شد. هارولدال ایکس، منشی سابق وزارت کشور آمریکا در مقاله ای تحت عنوان ما نمی توانیم با جنگ دیگری روبرو شویم، در یکی از مجلات آمریکا انتشار داد: مقدار مواد اولیه ای که در آمریکا در طی پنج سال جنگ از تاریخ اول ژانویه سال ۱۹۴۰ به مصرف رسانید به قرار زیر است: زغال ۳ هزار میلیون تن آهن ۵۱۶ هزار تن سرب ۲ هزار تن روی ۵/۳ هزار تن مس ۵ هزار تن بوکسیت ۱۴ هزار تن گوگرد ۱۷ هزار تن نمک ۶۸ هزار تن پتاس ۳ هزار تن نفت ۱ هزار تن مولیبدن ۱۱۲ هزار تن تونکستن ۱۰ هزار تن این اجناس که در خوان طبیعت برای آسایش بشر قرار داده شده به وسیله انسانهای مادی و شهوت پرست در خراب کردن دانشگاه ها و دانشکده ها، دبیرستان ها، مدرسه ها، پارک ها، بیمارستان ها، مخزن ها، کشتن بی گناهان و مظلومان بکار برده شد. تازه این آمار مصرف شده انگلستان، فرانسه، شوروی، آلمان، بلژیک، هلند، مجارستان، اتریش، لهستان، نروژ، دانمارک، بسی بیش از آنهاست، تازه پس از این همه بلا و بدبختی درس عبرت نگرفته و از آن پس تاکنون هزاران بلاهای فکری و جسمی و اجتماعی بسر بشر آورده اند، آری این است نتیجه زندگی مادی صرف و این است میوه تلخ افکار فروید و فرویدیسم، تعجب این است که پس از این همه ناراحتی باز گروه کثیری از تحت تأثیر همان تربیت های مادی و غلط، انکار فضایل و تزکیه روح می کنند، راستی بشر را باید از چه راهی غیر از تهذیب روان تربیت کرد تا این همه وحشیگری نداشته باشد. شک نیست که نتیجه این طرز تفکر و تصور جز این نیست که انسان از سطح عالی روحی و معنوی خود تنزل کند، و با انکار حقیقت روح و فضایل انسانیت که عده ای از دانشمندان غرب نوایش را ساز کرده اند، در شمار دیوان و ددان و درندگان قرار گیرد، و زندگی از هر گونه هدفی و غایتی و دلیلی تهی ماند، و آرامش و آسایش و رفاه و سعادت و نوع دوستی از عرصه حیات رخت بندد، و در نتیجه اگر بشر پیرو مکتب داروین و فروید شده و ما او را جز حیوانی پست [۵۸] - ندانیم، دیگر از جهان انتظاری غیر از فساد جنگ و شهوت پرستی و ستیز و هرزگی نباید داشت.

فساد در تمام زوایای حیات

تقریباً از بیست سال (۱) قبل گروهی از روانشناسان سوئد با سرسختی هر چه تمامتر اعلام کردند که: محدودیت های جنسی سبب بیماری های روانی شده، و عقده های روحی پدید آورده که بسیار خطرناک تر از بیماری سل و وباست، خلاصه این نظریه اینکه غرایز جنسی در مردم سوئد نباید تحت محدودیت باشد، باید آن را آزاد گذاشت. بدنبال این نظریه کار به جایی رسید که دولت سوئد در صدد برآمد تعلیمات جنسی را در برنامه های مدارس متوسط و ابتدایی بگنجانند عده ای از روانشناسان کتاب های مخصوصی در این باره نوشتند و حتی بعضی از آموزگاران با تجربه را مأمور تعلیم جزئیات این برنامه کردند. پس از بیست سال آزادی بی حد و حساب جنسی و عشقی و هزاران فجایع دردناک و پدید آمدن اطفال نامشروع و طغیان وحشتناک جوانان، اینک خود این آزادی یکی از مهمترین مشکلات دولت و ملت سوئد شده است. هفته گذشته کابینه سوئد تشکیل جلسه داد، و در آن مسئله نسل جوان عصیان گر را مورد بحث قرار داد، این جلسه هشت ساعت تمام یعنی تا دو بعد از نیمه شب به طول انجامید، بی

آنکه هیچ گونه نتیجه ای از آن گرفته شود، جالب توجه اینکه در تمام این مدت هزاران پسر و دختر بی بند و بار کاخ نخستوزیری را در میان جار و جنجال عجیبی محاصره کرده بودند. دامنه این بحث به پارلمان آن کشور نیز کشیده شد و یکی از نمایندگان یعنی پاورقی (۱) تاریخ مربوط به روز نشر مقاله در روزنامه های سوئدی است. نماینده شهر کارلسکوکا همان شهری که بر اثر میتینگ عده ای از جوانان آشوبگر و بی بند و بار دچار تشنج سختی شده بود شدیداً به دولت حمله کرد، بالاخره نخستوزیر سوئد عظمت این فاجعه را در یک کلام خلاصه کرد و گفت: برای جبران اشتباهی که بیست سال تمام ادامه داشته چهل سال وقت لازم داریم، معنای این جمله این است که باید نسل نو با تربیتی را از ابتداء تربیت کنیم تا فردا جامعه سالمی داشته باشیم. این قسمتی از آلودگی انسان است که در سایه سیستم مکتب های غربی گرفتار آنست، بیچاره تر و ننگین تر از آنان مشرقیانی هستند که آزادی پسران و دختران را حلال مشکلات می دانند. این نکته را نیز در ضمن این برنامه از هارلوک آلیس، بشنوید که قابل توجه است مخصوصاً برای غرب زدگانی که کورکورانه همه چیز را به غرب باخته اند، این معلم غربی می گوید: تنها معلمی که مسائل جنسی بشر را با کمال صداقت و پاکی و دقت مورد بررسی قرار داده، پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) بود. خبری هم از شیکاگو بشنوید: ۲۰۰ دختر پس از آنکه با آهنگ جاز رقصیدند شورش کردند، و ماجرای وحشتناکی بوجود آوردند، دویست جانور در این جا دارند می غرند آنها شورش کرده اند، برق آسا کمک برسانید، انی جمله را رئیس دارالتأدیب شیکاگو تلفنی به رئیس پلیس اطلاع داد، و بی درنگ ده ها پلیس با باتون و بمب های گاز اشک آور و سلاح های آتشین به طرف مرکز شورشیان هجوم بردند. شورشیان دویست دختر عاصی بودند، از خشم جیغ می کشیدند و وحشیانه هر چیز را می شکستند و خورد می کردند و چیز سالم باقی نمی گذاشتند. آنها بچه های دارالتأدیب بودند ولی حالا در و پنجره های دارالتأدیب را خورد می کردند و مراقبان را کتک می زدند تا جایی که بیهوش شوند. پلیس ها بی درنگ آمدند، اما دخترها باز هم رحم نکردند و وحشیانه به سویشان حمله بردند، پلیس به هیچ گونه نمی توانست آنان را آرام سازد ناگزیر رفتار خشنی در پیش گرفت، بمب های گاز اشک آور را در میان ختران شورشی ترکاند وقتی گاز اثر خود را کرد دخترها به جانب دیگر گریختند و از آنجا اشیائی که دم دستشان بود وحشیانه به سوی پلیس پرتاب کردند مگر چه شده بود؟ آنها پیش از این که شورش کنند برای اولین بار دو ساعت موزیک جاز شنیده بودند و دچار هیستری های ناشی از آن گشته و عامل این مسئله یکی از پزشکان بود که برای اولین بار برای آزمایش روحيات آنها صفحات جاز گذارده بود. (۱) پزشک آری، پزشک مردی که در هنگام گرفتن گواهی طب قسم یاد کرده برای بنی آدم مضر نباشد آن هم در کجا دارالتأدیب، آری دارالتأدیب راستی بهت آور است مشابه این اوضاع فعلاً در تمام جهان زیاد است می گویند: روح یعنی چه؟ تهذیب روان چه منطقی است؟ فضایل و کمالات، شرف و غیرت، حمیت و آدمیت اوهام و خیالات. از چهل و هشت ایالت آمریکا هم خبر بگیرید تا ببینید افکار فروید و فرویدیسمی و خروج بشر از حوزه هدایت حق چه کرده؟ در سال ۱۹۸۵ میلادی در چهل و هشت ایالت آمریکا ۲۴۸۴۳۹ دختر و زن به جرائم مختلف از قتل گرفته تا جیب بری و قاچاق دستگیر کردند، طبق آمار جدید این قبیل جرائم در میان زنان آمریکایی سی درصد نسبت به دو سال قبل پاورقی (۱) اطلاعات هفتگی. افزایش یافته. این وضع منحصر به آمریکا نیست، آماری که از کشورهای اروپایی جمع آوری شده نشان می دهد که جرائم و جنایات بانوان در کشورهای اروپایی نسبت به پنج سال قبل از ۲۰ تا ۴۵ درصد افزایش یافته است نکته مهم و تأثیر آوری که در این قبیل جرائم به چشم می خورد این است که بیش از ۴۰ درصد مجرمین از دختران و زنان جوان کمتر از بیست سال می باشند، و ارتکاب جرم و جنایت از طرف دخترانی که سنشان بین ۱۲ تا بیست سال است نشان می دهد که انحطاط اخلاقی به چه پایه خطرناکی رسیده است. افزایش جرائم و جنایات زنان، روانشناسان و دانشمندان علم علم الاجتماع را در این اواخر اندیشناک ساخته و با کشف علل این افزایش خطرناک راههای چاره ای هم پیشنهاد کرده اند، از جمله کنترل شدید فیلم های سینما، جلوگیری از انتشار داستان ها و نشریات فسادانگیز، ایجاد محدودیت ها و قیود تازه در مناسبات مردان و زنان و پسران و دختران. (۱) از فرانسه پرچمدار حقوق بشر هم خبری بشنوید:

گانگسترهای فرانسوی (یعنی مردان مسلحی که در یک دزدی به چند میلیون دلار قانع نیستند) برای کسب مهارت حرفه خویش یک دانشکده مخفی درست کرده بودند، آنها قبل از شروع بکار مدتی در این دانشکده در میان مزارع ناحیه تیوزن مخفی بود، تمرین می کردند. موقعی که خبرنگاران در معیت افراد پلیس به دانشکده گانگستری رفتند در اطاق بزرگ آن تخته سیاهی دیدند که روی آن اصول حمله به مغازه ها و بانکها تشریح شده بود. تحقیق مأمورین ژاندارمری و پلیس درباره یک حادثه دزدی منجر به کشف این پاورقی (۱) سپید و سیاه. [۶۲]- دانشکده شد. پل گواعینی، رئیس گروه گانگسترها و مدیر این دانشکده برای این که سوءظن پلیس را جلب نکند یک اتحادیه کشاورزی تأسیس کرده و آن را به ثبت رسانده بود. او گانگسترهای تحت تربیت خود را از میان قماربازان پارسی انتخاب کرده بود و این عده هر کدام در کاری کسب تخصص کرده بودند. راننده کارشناس، گشاینده در صندوق، تیرانداز و... عده زیادی از گانگسترهای فرانسوی هر یک مدتی در این دانشکده مشغول تمرین بوده اند و برنامه روزانه تمرین بدین قرار بود: صبح ورزش، سپس تیراندازی با مسلسل و طپانچه و بعد از ظهر تمرینهای مختلف دیگر. البته بعد از ظهرها درس جنبه نظری داشت، نقشه مورد محل نظر با تمام جزئیات آن برای شاگردان تشریح می شد تا هنگام عمل دچار اشتباه نشوند. در حمله ای که شاگردان دانشکده گانگستری فرانسه به بانک توتون کردند پنج مأمور پلیس مجروح شد، و یکی از گانگسترها دم مرگ رفت. از ایران هم مدت هاست غرب زده شده و انواع مفاسد و پلیدی ها در آن راه سیر و حرکت انسان مادی از زبان امام علی پیدا کرده خبری بخوانید: تعداد بیماران روانی کشور در حال حاضر از سی هزار تجاوز می کند و بیست دو درصد (۱) آنان را جوانان تشکیل می دهند. طی سی سال اخیر تعداد بیماران روانی ایران ۱۳ برابر شده، در حالی که تعداد بیماران روانی در آلمان در ۴۰ سال اخیر ۳ برابر، و در آمریکا ۵ برابر شده، و آمار نشان می دهد که بیماران روحی به تدریج در زنهای بیش از مردها می شود. پاورقی (۱) آمار مربوط به قبل از پیروزی انقلاب اسلامی است. این آمار تنها مربوط به بیماران روانی است، اگر بخواهند آمار مفاسد و پلیدی های دیگر از قبیل دزدی، جیب بری، قتل، خودکشی، و تجاوز به عفت، فرار دختران از خانه ها، روابط غیر مشروع، قمار بازی، شرابخواری، و... منتشر کنند راستی وحشتناک است، این همه بدبختی مولود فرار از حریم هدایت، و دور شدن از مقررات اصیل الهی است. نوشته اند: مواد مخدر، موزیک های تند، رقص های شلوغ، روابط دختران و پسران، سینما و تلویزیون، داستان های عشقی از عوامل مساعد کننده بیماری روانی است و فشارهای عصبی باعث بسیاری از مرگ و میرهاست. آن زمان که دین و شرف، انسانیت و فضیلت، حریت و عصمت، و عفت و پاکی، صلاح و سداد، وقار و تربیت، بردباری و برابری و خلاصه قرآن و قوانین اسلامی تا حدودی در خانواده و جامعه حاکم بود، از این عیوب و پلیدی ها، به این اندازه خبر نبود. اما اگر روزی خدای ناکرده تمام جامعه از تربیت اسلامی جدا شود، اوضاع چه خواهد شد؟!

سیر و حرکت انسان مادی از زبان علی(علیه السلام)

در بیابان وحشتزای عدم مسافری سرگردان، راهی طولانی و تاریک را در پیش گرفته آهسته به جانب دنیا روی نهاده بود. گاهی به صورت شیر در شریان نباتات روان می شد، و زمانی مانند شیر از خون و گوشت حیوانات سرچشمه گرفته در نهادهای باریک رگ راه باز می نمود تا به خلیج پستان فرو ریخت، عاقبت شکل قطره آبی که آن را نطفه می گویند در آمد، و در نتیجه هیجان غریزه از پشت مردی به شکم زنی تغییر مکان داد و مانند تخمی که بدست باغبان در دل زمین دفن شود در خلال پرده های رحم به انتظار روز موعود پنهان گردید. این راهگذار غریب که از هر چیز به سایه که بین وجود و عدم سرگردان است شبیه تر بود، در این مسافرت خسته کننده و دشوار چه ها کشید و چه شهرهای ندیده و نشنیده را تماشا کرد، و در مدت نه ماه که مهمان رحم و همسایه امعا و احشاء بود تا موقع عزیمت چگونه پذیرایی شود به چه صورت ها در آمد. خون بود کم کم گوشت شد، رفته رفته قیافه ای گرفت و مهندس آفرینش بر اندامش خطوطی ترسیم کرد تا وقت رفتن با چشم و گوش و با دست و پا باشد. شبی گذشت و روزی

آمد، و سرانجام انقلاب و فشاری در زندگی خود احساس کرد و بیهوش گردید، ناگهان چشمان ناتوان و خسته اش را در محیطی پر جنجال و غوغا بر جماعتی گشود که همه می خندیدند و دست می زدند، آری به دنیا آمده معلوم نیست که در نخستین لحظه با چه هیولایی ترس آور و وحشتناک برخورد کرده که در میان لهله شادی و فریاد مسرت دیگران با تمام نیرو شیون برآورده مانند ابر بهاری زار زار بگریست. درست در همان موقع که این مسافر از آن جهان ابهام آمیز به سوی اقلیم وجودی روی آور شده بود، پروانه ای رنگین پر و بال هم از آشیان عالم قدس به همراهی او رخت بر بست و از آسمان به زمین میل نزول کرد (روح) وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي. (۱) آن پرنده زیبا و سبک پرواز که با فرشتگان همبازی بود بر گل های ستارگان می نشست، و به دور شمع ابدیت چرخ می خورد، بنا به فرمان ایزد متعال دل از چمن سبز آسمان و چراغ مهر و ماه برکنده به دنبال مقدرات مجهول خود بال و پاورقی (۱) حجر: آیه ۲۹. پر گشود. این دو همسفر مانند جسم و سایه، پیش و دنبال به جهان می آمدند و ندیده عاشقی یکدیگر بودند، ولی در نخستین ملاقات خوب با هم آشنا شده، انس گرفتند به طوری که بی اختیار این در آغوش آن و آن در قلب این فرو رفت. اندک اندک چهره هولناک دنیا در نظر نوزاد قیافه ای زیبا و محبوب گرفته، هر چه بزرگتر می شد احساس می کرد که این محیط و این فضا را بیشتر دوست دارد، تا کار به جایی رسید که همه چیز را فدای دنیای محبوب و عزیزش نمود (این نتیجه دورر ماندن از حوزه هدایت و غفلت از وطن اصلی و بی توجهی به تزکیه جان است، انسان چه موجود عجیبی است دستگاه آفرینش محصولی شگفت انگیزتر از بشر به دنیا نفرستاده، هر قدر هم که سالمند و بزرگ باشد باز هم به کودکان خردسال می ماند که بی سبب خوش دل و بیهوده آزرده و ملول است. گاهی به افراط پیش می رود، و زمانی به تفریط باز پس می گردد، و اگر امیدوار باشد بر حرص و طمع می افزاید، و اگر مأیوس گردد از شدت تأسف جان می سپارد. چنان خشمگین می شود که خود را بی اختیار به هلاکت می اندازد، و چنان خرسند و خوشحال می شود که احتیاط و پیش بینی را فراموش می کند. در موقع ترس به قدری ضعیف و عاجز است که از سود نیز می پرهیزد و هنگام ایمنی کورکورانه در چاه نیستی فرو می افتد. در مصیبت سخت نابردبار و کم طاقت است، و همین که به عیش و خوشگذرانی رسید جهان را دمی می شمارد. روزی اگر گرسنه ماند از شدت ضعف بر خاک می نشیند و بر سر سفره چندان می خورد که باز هم سنگینی و کسالت به او مجال جنبش و حرکت نمی دهد، باری همیشه افراط کار و تفریط پیشه است و کمتر در این طبیعت موجودی معتدل و با اراده می توان یافت. آن طفل ناتوان و بی چاره که یک دم در گهواره نمی توانست بی پرستار بسر برد، و از پشه ای بدین ناتوانی درمانده و عاجز می شد جز جرعه ای شیر که از خون انسانی دیگر تهیه می گردید هیچ غذایی را نمی توانست هضم کند به مرور زمان کار را به جایی می رساند که با بلعیدن جهانی بدین با عظمت باز هم همیشه گرسنه است. همان کودک شیرخوار درنده و خونخوار می گردد، اما چندان طول نمی کشد که دوباره روزگار عجز و ناتوانی بدو باز گشته از صورت نخستین هزاران باز هولناک تر جلوه می کند یعنی گهواره روز ولادتش به گور تنگ و تاریک مبدل می گردد. در آنجا در زیر سنگ لحد تنها و بیگانه سر به خاک و خشت می گذارد و از آن دنیای زیبا و از آن کاخ عالی و از آن سیم و زر و خلاصه از همه چیز دل کنده فقط به مشتی خاک قناعت می کند، در این موقع کردار زشت و پندار فاسد و تباه کاری ها و خونریزی ها و قتل و غارت ها همه با منظره ای وحشتناک از پیش چشمش رژه می روند و به صورت او زهرخند می زنند، اما از همه جگرگدازتر نمای همسفر عزیز اوست که فریاد پشیمانی و افسوسش را به فلک می رساند. آری، همان یار ملکوتی و شیرین کار، همان روح عزیز که از افق مجردات پایین آمده و در آغوش او جای گرفته بود، اکنون سراپا آلوده و ننگین بال شکسته و پر سوخته، مستمند و اندوهناک به بالینش حاضر شده او را به سختی سرزنش و ملامت می کند که: ای کاش هرگز با تو دوست و آشنا نمی شدم. این ترانه را خردمندان و افراد پرهیزکار هم در دوران حیات به خوبی می شنوند و این همان ترانه ای است که وی را ندای جان نامند. در این جا آهنگ امیرالمؤمنین (علیه السلام) قدری رقت انگیز و آهسته شده، اشک به دور چشمان خدا بینش حلقه زد: خداوند، آنها کجا رفتند؟ آن پادشاهان جهانگیر، آن ستمگران خونریز، آنهایی که برای افتخار موهوم،

برای تصرف یک وجب خاک هزاران خاندان را بر باد می دادند اکنون به چه چیزی سرگرمند؟ آیا از تخت و تاج زیباتر، از نفوذ سلطنت بهتر، از عیش و عشرت شیرین تر چه چیز را بدست آورده اند که با آن خوش کرده یک باره از این جهان رخت برستند؟ هیچ، فقط در قبر جای گرفتند و پیراهن کفن پوشیدند خاک بودند و سرانجام نیز با خاک سیاه همدم و هم آغوش گردیدند. (۱) پاورقی (۱) نهج البلاغه جواد فاضل با کمی تغییر: ص ۱۳۳.

بخش سوم

کمال کدام است؟

بزرگ خدای مهربان هر یک از موجودات جهان را به دو قسم از کمال مخصوص ساخته که یکی در اصطلاح دانشمندان کمال اول و دیگر را کمال دوم می نامند. کمال اول هر موجود وجود اوست، زیرا هر موجود به وسیله هستی از نقص عدم و نیستی پیراسته می گردد، و کمال دوم هر موجود به ظهور آمدن استعداد و قابلیت هایی است که در نهاد او به ودیعت نهاده شده. مثلاً کمال اول یک بذر گل وجود آن بذر است، و کمال دومش آن است که بروید و ساق و برگ و شکوفه و میوه پدید آورد. برای اینکه موجودات این جهان از مرتبه کمال اول به مرحله کمال دوم برسند، خدای بزرگ در زندگی آنان قوانین و مقرراتی به نام سنن و نوامیس طبیعی مقرر فرموده که با پیروی از آن قوانین تدریجاً به کمال خود می رسند و چون فاقد اراده و اختیارند ناچار از این قوانین پیروی می کنند، و از حدود مصلحت خود گامی فراتر نمی روند و منحرف نمی شوند. ولی انسان چون دارای اختیار و اراده است، برای اینکه از این نعمت سوءاستفاده نکند و این مواهب را در راه فساد و انحطاط بکار نبرد محتاج به راهنما و مربی است که او را در رسیدن به کمال مطلوب خود ارشاد کند، و البته راهنما باید از طرف خداوند تعیین شود، تا اولاً به انجام این وظیفه عالم و قادر باشد، و ثانیاً از هوی و هوس پیروی نکند و تحت تأثیر عوامل محیطی نباشد لذا پروردگار عالم به آیین لطف از میان بشر کاملترین و صالحترین افراد را اختیار کرد و طرق تربیت و هدایت نوع انسان را به ایشان آموخت و به هدایت و تربیت مردم مأموریت داد که این افراد برگزیده در اصطلاح دین پیغمبر نامیده می شوند. همانطوری که در ناحیه جسمی انسان در معرض حوادث گوناگون و امراض مختلف است، و برای رفع آلام بدنی انسان نیازمند به طبیعت و دارو است، و برای ادامه سلامت رعایت برنامه های بهداشتی بر او لازم و واجب است به همان شکل ناحیه روان در معرض امراض گوناگون و آلام خطرناک است و برای دفع و رفع امراض انسان هیچ چاره ای جز مراجعه به طبیبان روحانی ندارد، و می دانید که مریض معمولاً برای مبارزه با درد به متخصص فن مراجعه می کند و متخصصین علاج امراض روحی و بیماری های... روانی جز انبیاء و ائمه و تربیت شدگان مکتب آنان کسی نیست. آری، حسد، کبر، دو رویی، دشنام، تهمت، غیبت، عادت به رشوه، تقلب، بی رحمی، تعرض و تجاوز به حقوق دیگران، جنایت، شهوت پرستی، مادی گری صرف، بد خلقی، جبن، زنا، قمار بازی، وطن فروشی، شراب خواری، کم فروشی، شرک، جهالت، ریا و ... مرض است و قابل معالجه و تنها گروهی که این امراض را در بشر معالجه کرده اند و می کنند انبیاء و مقررات الهی است، که به وسیله آنان به بشر عرضه شده، تاکنون هیچ مکتبی نتوانسته بشر را آراسته به فضیلت و واقعیت کند، تنها اصولی که انسان را آراسته به تربیت واقعی کرده اصول تربیتی انبیاء (علیه السلام) بوده، اینان بشر را از کمال اول به کمال دوم راهنمایی کردند. پیامبران بزرگ بدون چشم داشت و توجه به منافع شخصی در ایام بعثت خود به معالجه بیماران روانی می پرداختند و به مردم می گفتند: چیزی ما پیغمبران را وادار به مداوای امراض روحی شما نمی کند مگر فرمانی که از طرف حق داریم. بودجه شخصی انبیاء از کارهایی اداره می شد که هر یک مشغول به آن بودند، در دوران عمر هیچکدام کمترین چشم طمع به مال مردم نداشتند، ترویج اخلاق و فضیلت را مجانی بر عهده داشتند و در این راه از هیچ کوششی مضایقه نمی کردند. مقصود

اساسی و نظر اصلی از بعثت پیامبران دعوت خلق به سوی خالق، و استخدام نیروهای فردی و اجتماعی و طبیعی و روانی در راه کسب سعادت دنیوی و اخروی، و بکار گماشتن شهوات تحت فرمان عقل بود تا بوسیله انسان به کمال مطلوب خود که سعادت ابدی است برسد و از نقص و عذاب جاودانی برهد امیرالمؤمنین (علیه السلام) در اولین خطبه نهج البلاغه درباره پیامبران این چنین می فرماید: خدای سبحان از فرزندان آدم پیامبرانی برگزید و بر تبلیغ وحی از ایشان پیمان گرفت، و آنان را بر این وظیفه بزرگ امین قرار داد، پس چون بیشتر آفریدگان پیمان خدا را تغیر دادند و حق او را نشناختند و شرکایی با خدا قرار دادند و شیاطین ایشان را از شناسایی خدا بگرداندند و از عبادتش باز داشتند، رسولانش را در میان ایشان برگزید و انبیاء خود را به سوی ایشان برانگیخت تا به رعایت پیمان فطرت الهی وادارشان کنند، و نعمت فراموش شده او را به یادشان آرند و به وسیله تبلیغ پیام الهی با ایشان احتجاج کنند، و گنج های عقولشان را استخراج نمایند و خاک های جهل و نسیان را از روی گوهرهای مشاعرشان برطرف سازند. آیات قدرت خدا را از آن سقف که بر فرازشان افروخته و آن گهواره که زیر پایشان ساخته، و معیشت هایی که بدست فناشان بسپارد، و امراض و آمالی که پیرشان می کند، و حوادثی که پیایی به سرایشان وارد می شود به آنان نشان می دهند. این وظیفه اساسی انبیاست، ولی چون تأمین این منظور مستلزم آن است که زندگی دنیوی مردم منظم و بر اساس عدالت استوار باشد لذا باید برای اداره امور دنیا و حفظ جان و مال و نسل و ظاهر زندگی و پیشبرد حیات جسمی و حفظ عقل مردم، و برای جلوگیری از ظلم و فساد و بطالت و ضرر و فریب و خدعه نیز قوانین و نظاماتی برقرار کنند و حدود حقوق مردم را تأمین و تعیین و تضمین نمایند، و بطور کلی زندگی دنیوی مردم را بر اساس صحیح استوار سازند روی این اصل احکام معاملات و حدود حقوق نیز مورد توجه و عنایت پیغمبران قرار کمال در پرتو تربیت روح و روان گرفته است. (۱) سیاست دنیوی و برنامه های بزرگداشت جسم و مسائل مادی از نظر مکتب انبیاء وظیفه عرضی و در مرتبه دوم است، و از این جهت هیچ یک از احکام و سیاستی که دین برای مردم برقرار می سازد خالی از منظور اخروی و تهذیب روحی نیست، و عدالت که روح اجتماع و میزان سعادت است از آن جهت منظور دین است که به وسیله رعایت آن شهوات و هواهای مردم مسخر عقل می گردد، و ظلم و جور از آن سبب مذموم و منفور است که عقل را در راه خدمت شهوات بکار می دارد و شخص را از رسیدن به کمال معنوی و سعادت اخروی و قرب به خدا که آخرین مرحله کمال انسانیت است مانع می شود. به همین جهت مردم در امور زندگی و شؤون دنیوی خود نیز هیچگاه از پیروی شرایع آسمانی و قوانین الهی بی نیاز نخواهند بود زیرا بهترین قوانین و کاملترین نظاماتی که بشر آن را وضع کند تنها خاصیتش این است که امور زندگی دنیا را منظم کند ولی نمی تواند ضامن سعادت اخروی و کمال نفسانی انسان باشد، در پاورقی (۱) به کتاب های کافی، تهذیب، من لایحضره الفقیه، وسایل الشیعه، بحارالانوار علامه مجلسی مراجعه کنید. حالی که قوانین و نظامات ساخته بشر حتی از عهده اصلاح امور دنیوی مردم هم برنیامده تا چه رسد به امور معنوی و اخروی.

کمال در پرتو تربیت روح و روان

موجوداتی که از آنها آثار مختلف بروز می کند نبات و حیوان و انسان است، آثار نبات نمو و برومندی و تولید مثل و شاخ و برگ و میوه و گل های رنگارنگ و عطرها گوناگون و اقسام خواص شیمیایی و غیره است. در حیوان علاوه بر نمو و تولیدمثل، حس و حرکت و میل و نفرت و اراده وجود دارد، در انسان اضافه بر ماتب نبات و حیوان استدلال و استنباط و اختراع می بینیم که به تعبیر جامع تفکر نامیده می شود، و ناشی از قوه عاقله ای که خود او شأنی از شؤون حقیقت انسانی و روح و نفس اوست می باشد. با چراغ علم و استدلال نمی توان به حقیقت نفس رسید، فقط از راه تفکر در آثار است که می توان به عظمت و جامعیت این ودیعه الهی پی برد. به همین خاطر انسان صحنه دو قسم آثار و اعمال است: یکی محسوس و مشهود، مانند اعمال دوران خون و ترشح صفراء از کبد، و عملیات جهاز هاضمه و غیر آن. دوم غیر محسوس و نامشهود، مانند تفکر، خوشحالی تتابع افکار و نقش بندی

های خیال که فقط به وسیله آثار و وجدان قابل درک می باشد و به حکم اینکه اختلاف اثر دلیل بر اختلاف مؤثر است باید اینگونه اعمال را به دو مبدأ و منشأ نسبت داد آثار اول را به جسم و دوم را به روح و باید تحت دو عنوان این دو آثار را خواند آثار جسمانی و آثار روحانی. در اعمال جسمانی انسان ها با تفاوت صورت و قیافه با حیوانات برابر ولی تمایز او و سایر موجودات به وسیله اعمال روحی است و همین منشأ دوم است که شخصیت انسان را تشکیل می دهد و آدمی را به سوی کمال حقیقی رهنمون می گردد. انسان هر قدر از امور محسوسه و مادی غیر مناسب با خود دور، و پا بر شهوات حاد و هوی و هوس بگذارد با صفات، و بر درک حقایق عالیه علوم و وصول به سعادت و به آرامش خاطر توانا می شود، و هر اندازه به طرف امور مادی و حیوانی تمایل پیدا کند به عالم حیوانیت نزدیک تر و بلکه چوب اسباب کارش آماده تر است پست تر از حیوان خواهد شد. انسان مانند آن حیوان کور-دلی نیست که در اعماق دریا مشغول ساختن جزیره مرجانی می شود، در حالی که خودش نمی داند چکار می کند، یعنی نمی فهمد که به زودی روی این جزیره انسان هایی اشرف تر از خودش زیست خواهند نمود، مبارزه در راه زندگی در انسان به خاطر قوه تفکر و عالم عالی روح باید از حدود مادیات قدم بر دایره روحیات نهاد، انسان باید شرف خود را دریابد و برای رهایی خویشتن کوشش و مبارزه آغاز نماید و در این مبارزه نباید وجدان و اعمال روحی را فراموش کند. همواره باید از عمیق ترین انگیزه ها پیروی نماید، جرقه نورانی به قرب حق رسیدن در ظروف وجدانی و روحی نهفته است، آینده انسان وابسته به تکامل و شخصیت روحی اوست و انسان هنگامی دارای شخصیت تکامل یافته خواهد بود که در جهات مختلف به برطرف کردن نقص خود بپردازد شخصیت انسان عبارت از عاطفه، عقل، وجدان، بیداری فطرت، کمک به هموع، ایجاد مساوات و برابری، حسن نیت، صلح و سلامتی وقار، بزرگی شرف و غیرت، عصمت و عفت، منزلت و کرامت، راستی و درستی، احسان و عدل است. انسان فقط عبارت از سلول و اعصاب نیست که دارای یک کمال باشد آن هم کمال جسمی، تکامل واقعی انسانی یعنی کمال یافتن شخصیت او، انسان دارای هویت و شخصیت واقعی محفوظی است که در عین تمام تغییراتی که عارض به جسم او می شود آن هویت پا برجاست و این هویت در ناحیه روان و روح است که مبدأ آثار غیر محسوس و ظرف تمام کمالات و حقایق می باشد، علمای علم بدن شناسی تبدل کلی جسم را تا استخوان ها منتهی درجه هفت ماه تعیین کرده اند، ولی روح یعنی آن جهت مابه الامتیاز انسان از اول تا به آخر یعنی هنگام مفارقت از بدن هویت خویش باقی و برقرار است. آری، بدن از نسوج ها و سلول هایی ترکیب یافته که دائماً در حال مرگ و حیاتند، ولی بدیهی است که شخصیت انسان باانساج و ترکیب و تجزیه و تحلیل شیمیایی سر و کاری ندارد. جسم و اعصاب و نیروی آن مانند ماشین های معمولی در نتیجه کار فرسوده شده و عادتاً تا چهل سالگی توانایی و نشاط دارند، ولی کمال روحی و عقلی از چهل سالگی شروع می شود و هر قدر این نیروی معنوی بیشتر کار کند کامل تر می شود و به هر نسبت که قوای مادی سستی گرفته و فرسوده شوند و شهوات و هوس ها کاسته گردند، ظهور و بروز نتایج عقل و روح بیشتر می گردد و در این مسیر هم خستگی مفهومی ندارد. در ذات و سرشت انسان تنها نیروی شگرف روح است که قید و حدی نمی شناسد و زمان و مکان نمی داند و ابتدا و انتها را بلد نیست، و بالاخره فنا در ذاتش راه پیدا نمی کند، روان و روح تنها نیرویی است که آنچه عقل حس و درک نمی کند می تواند دریابد و بدان پیوندد. آری، او تنها چیزی است که می تواند به جاودانگی و ابدیت پیوسته و بدان راه پیدا کند و بالاخره چیزی است که می تواند به خدا نزدیک شود، و این است منتهای کمال روح که وسیله آن تربیت صحیح است و آن تربیت هم جز در مکتب الهی یافت نمی شود.

شخصیت معنوی انسان

خداوند در قرآن مجید می فرماید: آیا هنوز هنگام آن فرا نرسیده که مؤمنان در برابر خدا و آنچه از جانب حق نازل گردیده دل به فروتنی وادارند؟ و مانند اهل کتاب نباشند که با گذشت زمان قلب هایی سخت پیدا کردند و بیشترشان فاسق شدند، بدانید خدا

زمین را پس از مردن آن دوباره زنده می کند، ما آیات خود را بیان کردیم شاید شما اندیشه کنید. (۱) در این آیه فراهم آمدن شخصیت واقعی را در پرتو فروتنی در برابر اصول تربیتی حق می بینیم، و جمود و سنگدلی در برابر آیات حق را پستی و زبونی می یابیم. هر چیزی در عالم وجود برای خود شخصیتی دارد، شخصیت ملاک تحقق وجودی و باز شناختن چیزی از غیر اوست، اگر به ما بگویند چیزی را بدون در نظر گرفتن شخصیتش بازگو کن چیز مشت پر کنی نیست تا مشخص نباشد مورد نظر قرار نمی گیرد و شرایط مربوط به او به آن تعلق نمی گیرد. وجود بر دو گونه است: ۱- وجود حسی که باید دارای شخصیت حسی باشد. ۲- وجود معنوی که شخصیت معنوی دار شیء هنگامی از وجود کامل برخوردار است که صاحب هر دو شخصیت باشد هم حسی و هم معنوی، زیرا در این صورت در ظاهر و در معنی کمال یافته یا کمال می یابد. افراد بشر دارای دو بعد از شخصیت هستند: محسوس و معنوی، اما وجود حسی آنان شخصیت اضافی محسوس آنان است که عبارت است از سیما و صورت، حرکت و سکون، خوردن و آشامیدن، رفتن، و برپا ایستادن. و امّا شخصیت معنوی آنان مربوط به داشتن نیرو و ضعف عقل و کودنی و ثبات و دلی و خلاصه بهره و زیان است، هر گاه افراد را از روحی که منشأ آثار پاورقی (۱) الحديد: ۱۶ - ۱۷. وجودیشان هست جدا سازیم و مرز هستی شان را فقط در حدود شخصیت محسوس قرار دهیم از وجود معنوی عاری می گردند، آن وقت جز حیوان دویایی بیش نیستند در این هنگام خود سایه دیگران می شوند که حرکتشان به حرکت آنان و فکرشان به طرز فکر آنان و رفتارشان تابع رفتار ایشان خواهد بود، و به این منوال موقعیت انسانی و شخصیت روحی خو را در این جهان از دست می دهند چه آثار انسانی و روحی دیگر از وجودشان ساطع نیست، به عبارت دیگر چرخ گرداننده کارخانه شهوات و هوس های دیگرانند، جامعه نیز مانند فرد دارای دو شخصیت محسوس و معنوی است، با هر کدام نوعی از وجود خود را ثابت می کند، شخصیت محسوس ملت وجود وی در منطقه خاصی از زمین است که روی آن و زیر آسمانش به جنب و جوش پرداخته از فرآورده های زمین و نعمت های آسمانی استفاده می کند. اما شخصیت معنویش تابع مقدار درکی است که در صحنه عام زندگی پیدا کرده و نیز آن مقدار نفع و ضرری که از طرز سلوک خود کسب می کند و راه های خیر و شر را در پیش پای خود هموار می نماید. این را باید دانست که هر کدام از جسم و جان و روان و تن و فرد یا اجتماع وسیله بقاء می خواهد، درست است که هر یک در دیگری تأثیر دارد لکن در عین حال دو وجود کاملاً متمایز هستند تن دارای شخصیت و روح دارای شخصیت دیگر همانطور فرد و جامعه. وسیله بقاء شخصیت محسوس فرآورده های زمین و آسمان و شخصیت روح وحی و قوانین آسمانی است هم در ناحیه فرد و هم در عرصه اجتماع. اگر انگیزه شخصیت معنوی ملتی معدوم یا ضعیف گردد و همگی به حدود شخصیت محسوس خود اکتفاء کنند، قطعاً از داشتن برنامه های معنوی محروم یا کم بهره خواهند شد، در چنین وضعی ملت خوار می شود اگر چه در خانه خود به سر برد و به تنگدستی می نشیند اگر چه برایش از آسمان مائده نازل گردد، و بی مقدار خواهد شد گرچه دارای نفرت زیاد باشد. پیامبر بزرگ اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) می فرمود: ملت فاقد معنویت، گویا خار و خاشاکی هستند که همراه با کف یا سیل می روند، در این هنگام است که ملت مقتدر چون گرسنگانی که بر سر کاسه غذا بنشینند اطرافش را احاطه کرده مرعوب و محکومش می کنند. البته هر چه به خلاف کاری ها و تباهی ها اضافه شود، و معصیت و گناه شدت بگیرد شخصیت معنوی به افول نزدیک تر می شود. ممنوعیت شرک، ریا، دروغ، تهمت، شرابخواری، قماربازی و... از طرف حق به خاطر زنده ماندن شخصیت معنوی انسان است و این برنامه های ممنوع تا روز برپا بودن نظام عالم به مصلحت بشر ممنوع است گرچه با ذائقه ترقی خواهان و متجددین ناسازگار نباشد.

پرورش روان بهترین عامل جلوگیری از فساد

ممنوعیت معاصی و برنامه های ضد اخلاقی از طرف خداوند برای این است که سایه برنامه های شوم و خلاف انسانیت که شخصیت عالی بشری را دستخوش تنزل و ناپاکی می کند، و او را از روش اصلی زندگی منحرف می سازد از صحنه حیات برطرف

شود. انسان باتریت، وجودی که شرف روحی او در سایه برنامه ای الهی پابرجاست به خود اجازه ورود به میدان مراحل ممنوع نمی دهد، اما محروم از تربیت نسبت به آنچه برایش ضرر دارد گوش شنوا ندارد. مدت ها قبل در کشور فرانسه، کشوری که پرچمدار انقلاب است و سرزمین اعلام حقوق بشر، آن بشری که بدست همین فرانسه برای آزاد کردن کشورش الجزایر یک میلیون کشته داد. خلاصه کشوری که با همه علم و دانشش به خاطر آزادی های غیر منطقی مهد فسوق و فجور و منکرات است، زنی از نمایندگان پارلمان به پا خاست، و با اصرار و تأکید تمام خواهان تحریم و منع مسکرات شد ولی به خواسته او حتی کوچکترین توجهی نشد، با این که نمایندگان می دانستند مسکرات مبدأ بسیاری از فجایع و گناهان است. آنان از این نکته غافلند که عادت انسان به معاصی و فساد به وسیله وضع قانون و دخالت حکومت از بین نخواهد رفت، زیرا این عادت ها از عوارض بیماری های اساسی اجتماع است، و جای تردید نیست که تا ریشه مرض قلع و قمع نشود مبارزه با آثار و عوارض مرض کاملاً بیهوده و بر خلاف عقل و منطق است، و روی همین حساب مبارزه با شرب خمر که یکی از گناهان است در اجتماع و محیطی که به زندگی تجملی و کامرانی و عیاشی خو گرفت بی حاصل است. آری، مبارزه با گناه در جامعه ای که روان را از یاد برده و تنها به برنامه های محسوس خو کرده بی فایده و بر اثر است، مبدأ تمام انقلابات و حرکت ها روح است، و بدون توجه به مسأله نفس و روان جامعه به سوی فضایل و حقایق عالی انسانی سیر نخواهد کرد. شرب خمر اجتناب ناپذیر در جوامع مرفعی، معلول دلبستگی نسبت به لذت ها و کامرانی های جسمی است که کام و لذت را حتی در انواع سموم جستجو می کند و مال و جان خود را برای رسیدن به آن قربان می سازد، و بدهی است که وقتی کار لذت ها و کامجویی به این مرحله پیوست به وسیله تبلیغات و نشر مجلات و القاء خطبه ها و تعیین مجازات های شدید نمی توان با آن مبارزه کرد. ترک این عادت و سایر گناهان در درجه اول محتاج به ایجاد یک نوع تحول عمیق روحی است و در غیر این صورت هر گاه از این عادت به زور جلوگیری شود برنامه های خطرناکتری جان آن را خواهد گرفت. اینکه گفتیم جز با توسل به عظمت روح و انقلاب در جان نمی تواند عادت به معاصی را دور کرد بهترین شاهد آن تاریخ مبارزه حکومت آمریکا با استعمال مسکرات است که هیچگونه نتیجه مثبتی دربر نداشت زیرا در آن مبارزه به نقلاب روحی توجهی نشده بود، بلکه دولت آمریکا می خواست از طریق توسل به زور و جهات ظاهر این منکر را از جامعه دور کند ولی با شکست روبرو شد. حکومت آمریکا برای مبارزه با این عادت زشت و زیانبار به کلیه وسائل و اسلحه از قبیل مجازات های سخت و پخش مجلات و جرائد و سخنرانی ها و فیلم های سینما متوسل شد، و برای تبلیغات بر ضد مسکرات مبلغی افزون از شصت میلیون دلار مصرف کرد و بالغ بر ده میلیون صفحه کتاب و مجله و نشریه بدین منظور منتشر ساخت، و در ظرف ۱۴ سال مبارزه در حدود دویست و پنجاه میلیون لیره برای تنفیذ و اجراء قانون منع مسکرات خرج کرد و سیصد نفر را در این جریان به دار و اعدام سپرد، و پانصد و سی و دو هزار و سیصد و سی و پنج نفر را به زندان انداخت، و در حدود شانزده میلیون لیره بابت جریمه مسکرات گرفت، و برابر چهارصد و چهار میلیون لیره املاک مصادره کرد، اما کلیه این مبارزات جز عشق و شیفتگی نسبت به مسکرات سود و حاصلی نداد، تا آنجا که سرانجام در سال ۱۹۳۳ به ناچار آن قانون را نقض کرد، و انواع مسکرات را به کلی آزاد ساخت، و پس از آن همه تجربه تلخ دریافت که علاج این بیماری و مشابتهتش با توسل به قانون آن هم ساخته بشر و همچنین اعمال زور میسر نیست، و اجتماعی که اختلاف طبقاتی شدید بر آن حکومت می کند ناچار گرفتار انواع مفاسد خواهد بود. آنجا که یک طبقه در عیش و کامرانی مفرط، و طبقه دیگرش هم در محرومیت و ناکامی شدید به سر برند توقعی جز این نیست. زیرا طبقه اول در اثر خوشگذرانی و کامرانی بی حد و حساب احساساتشان خاموش و محتاج به تحریک است پس پناه به مسکر می برد، و طبقه دوم برای تسکین آلام و ناکامی ها محتاج به بیخودی و فرار از تلخ کامی زندگی هستند و هیچ کدام از این ملت خود را از مسکرات بی نیاز نمی دانند وجود این معاصی و خلافکاری های مشابه آن دلیل بر وجود بیماری های اجتماعی است، و علاجش مستلزم کوشش در مبارزه با علل و موجبات شیوع آن است چنانچه اسلام به هنگام تحریم شرب خمر و سایر گناهان این موضوع را از

حساب دور نداشت و نخستين بار در قلع اين ماده فساد و ريشه کن کردن موجبات و علل آن منتهای کوشش را بکار برد. قبل از تحریم شروع به تزکيه روح مردم کرد، آنگاه که اخلاق انسانی و فضایل معنوی را در روح آنان مستقر نمود برنامه ممنوع بودن معاصی را به میان آورد، مردم آن روزگار هم پس از قوت گرفتن روح و نیروی اراده سخنان حق را از جان و دل شنیدند و در مدت کمی از معاصی و آنچه با شؤون انسانیت منافات داشت دست برداشتند. اولین شرط معالجه بیماری های خطرناک اجتماعی تنظیم امور اقتصادی و فکری و جسمی است، و برای رفع نگرانی ها چاره ای جز این نیست و همین برنامه هدف پیامران را تشکیل می داد توجه نمودن به شخصیت مادی تنها زیانی غیر قابل جبران دارد، از این جهت باید در احیای شخصیت معنوی مردم کوشید تا ملتی زنده و جاوید پدید آید. این نکته را نباید از نظر دور داشت که در اندرون شخصیتی که ملت ها برای تحقق بخشیدن به وجود معنویشان برای خویشتن کسب می کنند شخصیتی دیگر هست که چگونگی آن از عقل بشری استنباط گردیده، این شخصیت که بر اساس مادیات می چرخد، زائیده الهام و درک خود بشر است، و از جهت مبدأ و هدف به صورت های مختلفی درمی آید، این شخصیت با مسائل روحی و افکار عالی که وحدت انسان ها را بر اساس حفظ حقوق متقابل قرار می دهد هرگز کاری ندارد، توجه یک جانبه انسان به این شخصیت که زائیده عقل یا محیط است برایش بی خطر نیست. نباید فراموش کرد که راه ملت ها در لوای شخصیت مادی تنها از هم جدا می شود، و هر یک بر اساس ویژه خود دست به بنیانگذاری موجودیت خویش می زند، در این جا رقابت و کینه توزی ها سر برآورده، طمع، استعمارگری، استثمار، آشوبگری، جنگ های کوبنده و ساختن انواع وسائل جنگ و تخریب زائیده همین فکر است، و جهان در حالی که اصول نیکی را یکی پس از دیگری از دست داده روح صلح و امنیت را قالب نهی می کند و بر لب پرتگاه مخوف گناه به جانب سقوط می رود تا کی سرنگون گردد؟ داستان اتم و متعلقات آن، زورگویی و اختناق در کشورهای ضعیف بازگو کننده قسمتی از این برنامه های شوم و اسف انگیز است، ملت های قلدر بر اثر تحکیم شخصیت هایی که همگام با شهوت بشری رشد کرده اند و حالا می خواهند همه جا مردم را به نفع خویشتن تسخیر کنند دنیا را به ماتم فرو برده اند. جهان از حریم نیکی دور شده، و راه ورود به انواع پلیدی ها را همچنان ادامه می دهد، این وضع اسف بار تا هنگامی است که ملت ها بر دو دسته اند: یکی فاقد شخصیت روحی و معنوی، ذلیل و ناتوان و فقیر، دیگری صاحب شخصیت بافتگی و قلابی که سرگرم سرقت شرف و اراده ملت های سست - حالات گوناگون روح عنصر است. جهان هرگز از طغیان نیروهای سرکش تهی نمی شود، مگر آن که ملل زورگو که به شخصیت بشری طغیان گر خویش می بالند خواهان شخصیت معنوی شوند، یعنی به راهی بروند که خداوند دانا به اقتضای سرشت انسانی برای آنان قرار داده و توسط امین وحی به رسولانش ابلاغ کرده است. آری، در سایه شخصیت معنوی است که ملت ها در یک رشته یعنی توحید با یکدیگر مرتبط شده و در جنب آن از جمیع خطرات مصون خواهند ماند.

حالات گوناگون روح

بیشتر صاحبان بصیرت و مراقبت در نتیجه کنجکاوی حالات درونی و تحولات ناگهانی نفس خود دیده اند که قوه های گوناگون و منفی در درون ایشان به نوبت تسلط و حکمرانی می کنند، چنانچه گاهی دیو غضب و زمانی هیولای شهوت، و وقتی عفریت حسد و مدتی هم اهریمن حرص و آز و نخوت زمان اختیار عقل و دل ایشان را در دست گرفته و آنان را به هر برزن و برزخی می کشند و می برند، اما صاحبان قلب آگاه و ژرف بین بدین نکته هم پی برده اند که در عین حال هر شخصی هر قدر هم غرق و گرفتار چنگال هوس ها و شهوات حیوانی و مغلوب و اسیر طبیعت پست و ذمائم نفسانی باشد باز دارای یک روح عالی ملکوتی که در پس پرده حیوانی نهان و نگران است می باشد به این سبب هر فرد انسان باز در دقیقه های مخصوص عمر خویش، در دل خود تجلی یک حس شریف عالی و لطیف خدایی را احساس نموده که ولو جند ثانیه باشد مانند آفتاب از زیر ابرهای تاریک نفس

شیطانی جلوه نمایی کرده است، مراتب حیوانی در انسان بیشتر با جسم مادی و شخصیت ظاهری او ارتباط و پیوستگی دارد و همیشه می کوشد که حقیقت روحی را به طرف خود بکشد، و نیروهای او را در راه احتیاج و آرزوهای خود بکار برد، و از طرف دیگر روح انسان با عالم ملکوت و حقیقت علاقه و ارتباط دارد و همواره می کوشد بلکه مکلف است که طبایع و نیروهای نفس حیوانی را از رسیدن به مقصد خود ساخته، پیرو اوامر خود نماید، یعنی او را پاک کند و با خود هم جنس و هم طراز ساخته به عالم ملکوت پروازش بدهد و با روح علوی همنشینش گرداند، زیرا که مقصد اصلی از فرود آمدن او بدین جهان مادی و تن خاکی یا زندان جسمی این است که با کمک مقررات عالی آسمانی به دنیای بندگی و فضیلت پرواز کند. به عزم مرحله عشق پیش نه قدمی که سودها بری از این سفر توانی بیا که چاره ذوق حضور و نظم امور به فیض بخشی اهل نظر توانی کرد گل مراد تو آنگه نقاب بگشاید که خدمتش چو نسیم سح توانی کرد تو کز سرای طبیعت نمی روی بیرون کجا بکوی حقیقت گذر توانی کرد جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد دلا ز نور ریاضت گر آگهی یابی چو شمع خنده زنان ترک سر توانی کرد ولی تو تا لب معشوق و جام خواهی طمع مدار که کار دیگر توانی کرد گر این نصیحت شاهانه بشنوی حافظ به شاهراه طریقت گذر توانی کرد انسان وقتی از هر قیدی آزاد شود بالطبع با کمک هوای نفس آماده هر کاری خواهد شد، و چون در راه خود مانعی نمی بیند آنچه این نفس به او تلقین کند انجام می دهد، از اینجاست که هرج و مرج و ویرانی و فساد در جهان شیوع پیدا خواهد کرد. نفس مادی مرکبی است سرکش و تندرو که چون به حال خود بماند و به میل خود راکب را حرکت دهد، بالاخره او را به سقوط خواهد کشید، و اگر انسان بخواهد از شر او در امان باشد باید بر او قید نهد و آن قیدی که بتواند از سرکشی او مانع شود فقط دین است دین واقعی برای تصفیه روح و آماده کردن انسان برای انجام تمام نیکی ها و دور شدن از بدی ها بهترین و مؤثرترین مرحله است، و هیچ برنامه ای برای تزکیه روح و برقرار کردن عدالت در حالات گوناگونش به اندازه دین تأثیر ندارد، و علت تأثیر تعلیمات دین در نفس این است که مبدأش حق و قوه بی نهایت حاکم بر عالم است، و می دانید که آیین یهود و نصرانیت از تعلیمات و احکام خالی است، تنها اسلام است که برای تمام زوایای زندگی دارای مقررات دیشه دار و مثبت است. و با روی آوردن به آن و تسلیم شدن در برابر مقرراتش فساد از جهان ریشه کن می شود.

نقش مربی کامل در حیات انسان

از مطالعه فصول قبل به این نکته رسیدید که انسان علاوه بر جنبه ظاهر دارای دنیایی است باطنی، و ریشه تمام برنامه های مثبت و منفی را باید در این قسمت از وجودش جستجو کرد. تربیت صحیح و یا غلط بالاترین و مؤثرترین نقش را در حیات انسان به عهده دارند، چنانچه انسان سایه نشین تربیت صحیح شود روی زمین مبدل به بهشت خواهد گشت و در مقابل اگر انسان در معرض تربیت غلط واقع شود دنیا را پر از جور و ظلم خواهد کرد، وضع امروز جهان روشن ترین دلیل بر این مطلب است که بشریت گرفتار تربیت غلط شده و عجیب است که از دورن همین برنامه غلط می خواهد به اصلاح حال و قال برخیزد انسان بدون بازگشت به حوزه هدایت الهی چهره صلح و صفا را در جوانب مختلف حیات نخواهد دید، انسان بدون دست زدن به دامن مرییان واقعی روی سلامت نمی بیند. آری، تربیت صحیح است که آدمی را بیدار کرده و او را به سوی عالی ترین مقصد رهنمون می شود. تربیت واقعی بیش از آنچه جنبه علمی دارد دارای جنبه علمی است و این هم بسته به مربی حقیقی است، مربی باید با یک سلسله کارهایی که بیشتر جنبه روانی دارد در روح افرادی که تحت تربیت او هستند نفوذ کند، و در اعمال دل و جان آنها دست بیندازد و به تعدیل و پرورش غرایز بپردازد. مربی کامل آن کسی است که علاوه بر آشنایی کامل به خوبی ها و بدی ها و اطلاع دقیق از اسرار رموز وجود انسان شخصاً یک فرد کامل از نظر اخلاق و عمل باشد، زیرا انتظار تربیت از ذات نایافته تربیت انتظار بی جایی است. آنقدر که صفات و اخلاق مربی در تکمیل و تربیت افراد زیردست مؤثر است هیچ چیز حتی علم و دانش او مؤثر نیست.

ممکن است بی خبران بگویند: دنیا فعلاً- دنیای مادی است پرداختن به امور معنوی برنامه ای است بیهوده و باید همرنگ جماعت شد، در جواب آنان باید گفت: اولاً- با اقرار اربابان خودتان جهان فعلی جهان پر از فساد و آشوب و اضطراب است و طبع هیچ انسانی به این زندگی راضی نیست پس سخن شما کاملاً بیهوده است. و ثانیاً: اصل همرنگ شدن یکی از اصول مسلم روانی است، و مطابق این اصل انسان کششی در وجود خود به سوی هماهنگی و همرنگی با دگران حس می کند و در اثر آن به طرف اعمال و صفات آن کسانی جذب می شود، چرا با مطالعه در احوال بهترین مربیان اخلاق و انسانیت آدمی به همرنگی درنیاید؟ این احساس و انجذاب البته در برابر افرادی که انسان به آنها ایمان دارد یا ایمان پیدا می کند خیلی نیرومند و قوی تر است، و بدین ترتیب مسلم می شود که مربی کامل علاوه بر این باید یک فرد جامعی باشد و مورد اطمینان و علاقه تا اخلاق چراغ راه زندگی مردمی که می خواهند در سایه تربیت او پرورش یابند روی اصل همرنگ شدن تحت تأثیر او قرار گیرند، و این کمال در شخص ممکن نیست مگر اینکه از ناحیه یک مبدأ مطمئن و غیر قابل تردیدی جامع بودن آن مربی در تمام زوایای زندگی تضمین شده باشد آیا چنین کسی جز پیامبر معصوم و امام پاک می تواند باشد؟ پیامبر و امامی که از طرف آفریدگار جهان به عنوان مربی و راهنما تعیین شده و علاوه بر علم سرشار از هر گونه گناه و انحرافی مصون است. آری، رسیدن به منزل مقصود، و راه یافتن به حریم کمال و پاکی روح بدون بعثت انبیاء و امامت ائمه ممکن نبود، و خداوند بزرگ که از خلقت ما انسان ها هدفی مقدس داشته، چنین مربیانی برای ما قرار داده تا در سایه تربیت آنان روح انسانی صفا گیرد و از هر گونه آلودگی پاک گردد، و انسان اگر بخواهد از اصل همرنگ شدن استفاده کند چه بهتر که همرنگ انبیاء شود، و در مکتب آنان طریق رشد و هدایت را بیاماید.

اخلاق چراغ راه زندگی

دانستید که تنها راه نجات از آلودگی ها تزکیه و تصفیه روح است و منکران این مسئله که گروهی عقده ای و شهوت رانند برای اثبات انکار خود هیچ دلیلی در دست ندارند. تعلیمات انبیاء الهی و برنامه هایشان را سه بخش تشکیل می دهد: ۱- قواعد اعتقادی ۲- اصول اخلاقی ۳- مسائل عملی. آنچه مایه تصفیه باطن و پاکی جان است مقررات اخلاقی است، و از اینجا بدست می آید که مسائل عالی اخلاقی چه نقش مهمی را در تهذیب حیات بشر از آلودگی ها به عهده دارد. اخلاق علم و فنی است که به انسان چگونه زیستن را می آموزد و باقی علوم دارای این مزیت نیستند، زیرا ممکن است فردی چگونه علاج کردن امراض، یا کیفیت تدبیر ترکیبات شیمیایی، یا طرح نقشه ها و به پایان آوردن ساختمان های عالی و غیر این معلومات را بداند، اما از جهت اینکه در معاملات و آداب و رعایت سکنتات و حرکات خویش، و کیفیت رفتار با افراد جامعه چگونه باشد در تاریکی جهل به سر برد، از این رو به جای سود از آنچه می داند زبان حقیقی و مادی نصیصش شود، و در عوض محبوبیت نزد خدا و خلق مبعوض و منفور گردد، ولی اشخاصی هستند که هیچکدام از این مزایای تخصصی و فنی و علمی را ندارند، اما خوش و مرفه زندگی می کنند و حیاتی دارند قرین سعادت و نیکبختی. امام علی ابن الحسین (علیه السلام) در یکی از دعاها خود از خدای بزرگ فروغی را که در پرتو آن در میان خلق به درستی زندگی کند، مسئلت می نماید، و این نور و چراغ جز اخلاق حسنه و پاک چیزی نیست. همه کس به اعمال بشری عنوان نیک و بد، و صواب و خطا، و حق و باطل، و ثواب و گناه می دهد، این حکم و حکومت بر تمام اعمال بزرگ و کوچک، و بر افکار و اندیشه و نیات گوناگون در هر عرف و هر زمان جاری بوده و هست، و در طبقات مختلف مردم متداول و معمول است، حتی اطفال هم در بازی های خود حرکات و اعمالی را بر نیکی و بدی متصف می نمایند. این حکم و تشخیص از زبان قانونگذار و سیاستمدار، و طبقات کارگر و کارفرماهای اجتماع و زارع و مالک شنیده می شود، بنابراین آنچه در انی مسئله مهم است شناخت معنای نیک و بد و خیر و شر می باشد، و باید میزانی در دست در حریم قرآن داشت که اعمال و افعال را با آن از حیث حسن و قبح و خیر و شر و درجات مختلف سنجیده و معلوم کرد که فلان عمل ارادی خیر است یا شر، یا در چه

درجه ای از نیکی و بدی است؟ علم اخلاق علمی است که به ما معنی خوب و بد و خیر و شر را تعلیم و نشان می دهد که رفتار انسان نسبت به خود و دیگران باید چگونه باشد، و هدف نهایی چیست؟ و راه رسیدن به آن را نیز روشن می کند. همانطوری که طب خادم صحت جسم است، اخلاق خادم صحت روح است، به همانگونه که علم منطق راه استدلال را بر عقل باز و صاف می کند اخلاق نسبت به اراده و اعمال همان تأثیر را دارد، انتفاع بیمار جسمی از طب به اندازه دستور پزشک است و عقل گمراه از فن منطق به قدر بکار بستن قواعد آن بهرمند می شود، چنین است حال بیماری که مرض روحی دارد در پیروی از اصول اخلاقی که آن را طب النفوس می خوانند. خلاصه: سعادت بشر وقتی تأمین می شود که مغز و قلب بشر با هم پرورش یابند، تمدن اروپایی این عیب را دارد که مغز را بیش از اندازه تقویت کرده و ترقی علوم و صنایع نتیجه این تقویت است، ولی قلب و روح را متروک گذاشته از این جهت عشق به فضایل که ثمره تقویت روح است ضعیف یا نابود شده و جمیع بدبختی ها در این دوره ناشی از عدم توجه به امور معنوی است.

در حریم قرآن

تمدن عصر فعلی از جهات علمی و صنعتی و آثار مغزی تقریباً نقصی ندارد، فقط فاقد وجدان اخلاقی و عرفان دینی است که همین نقص برای نابودی آن تمدن بدست خود بشر کافی است. این تمدن فاقد اخلاق و نور دینا را با همه نعمت ها و لذایزش به جهنمی سوزان تبدیل کرده و امروز برای رهایی از این بدبختی جز توسل به وحی و پیروی از انبیاء و تقویت ایمان چاره ای نیست. تنها روشی منشأ حرکت گشته، تحولی در تاریخ ایجاد می کند که عملاً به روی زمین و زندگی اجتماعی اعمال گردد. تاریخ این معنی را نشان می دهد که همیشه منشأ حرکت و تحولات عمیق تاریخ انبیاء بوده و بالخصوص چهره تابناک رهبر بزرگ اسلام این مسأله را بهتر و نمایان تر بازگو می کند. خداوند پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) را بهترین سرمشق برای مردم جهان قرار داده، و صورت کاملی از برنامه های عالی اسلام را در وجود آن حضرت گذاشت که در مسیر تاریخ چهره ای جاودان و زنده است، و می دانید که نقشه جامع و کامل تربیتی اسلام قرآن است، و در حقیقت نبی اکرم جلوه عملی و اخلاقی کتاب خداست و هر کسی در حد توانایش آراسته به دستورات آن شود، پس نمونه ایاز انسان کامل و واقعی است. از شخصی خلق و خوی پیغمبر را پرسیدند، گفت: خلقتش قرآن بود جوابی دقیق، عجیب و مختصر کامل و جامع، خلقتش قرآن بود، زبانی زنده و گویا برای روح قرآن، برای این که نقش قرآن در جامعه نشان داده شود. احکام و اوامر این کتاب منحصر در وظایف دینی تنها نیست، در تمام جهان قرآن را به عنوان یک کتاب فقهی نظر نمی کنند، بلکه می دانند و می بینند که قرآن قانون اساسی است شامل رویه قضایی و نظامات مدنی و جزایی، حاوی قوانینی که تمام عملیات و اخلاقیات و امور اقتصادی بشر را اداره می کند و همه این امور که به موجب احکام ثابت و لایتنغیری انجام می شود ناشی از اراده خداست. به عبارت دیگر، قرآن مجید دستور عمومی و قانون زندگی، و دارای قوانین دینی، اخلاقی، دینی، اجتماعی، مدنی، تجاری، سیاسی، قضایی، جزایی، و جنایی است. همین مجموعه قوانین، از تکالیف زندگی روزانه تا تشریفات دینی از تزکیه نفس، تا حفظ بدن و بهداشت، از حقوق عمومی تا فردی، و از اخلاقیات تا جنایات، و از اعمال این دنیا و مکافاتش تا عذاب و جزای جهان آینده همه را دربر دارد. کومت می گوید: قرآن با انجیل فرق دارد، زیرا انجیل دارای مکتب فقهاتی نیست، بلکه بطور کلی محتویات آن مرکب است از قصص و روایات و بیانات و تحریص و ترغیب بشر در نشر عواطف و احساسات عالی و فداکاری و دارای اخلاقیات صحیح است ولی هیچ نوع عامل و رابطه منطقی جالب و جاذبی که این معانی را با یکدیگر ربط دهد در انجیل وجود ندارد از این گذشته قرآن مانند انجیل نیست که فقط به عنوان میران و شاخصی درباره عقاید دینی و عبادت و عمل باشد، بلکه دارای مکتب و روش سیاسی نیز هست و هر قانونی را برای اداره امور کشور به وجه احسن می توان در تمام ازمینه از این منبع گرفت، و خلاصه کلیه مسائل حیاتی و مالی با توجه به این سرمایه عظیم حل

و تصفیه می شود. (۱) این اثر آسمانی دارای دستورات و قوانینی است مافوق تمام دستورات و دارای قصصی است در کمال صحت و تعلیماتی که در هر زمان جوابگوی نیازمندی های بشر در تمام زوایای حیات. انبیا در سایه کتب آسمانی خود و نبی اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) در حریم قرآن و مصلحین و انسان دوستان که پرورده مکتب الهی بودند، شمع آسا خویشتن را سوختند تا بر پیچ و خم های راه زندگی انسان فروغ فروزان باشند، تا تیرگی های غرور و تعصب و رذایل را بزدايند، این راه که گام ها در آن برداشته شد مظاهر و آثاری را پیش راند که از اوج دارترین سرمایه تمدن گران انسانی است. این میراث مهم در دسترس انسان ها قرار گرفت تا خود را از آلودگی نجات بخشد و از منجلاب رذایل با اتکای به قدرت آن به در آیند. پیشرو این میراث گرنهبا قرآن مجید است که صفحات آموزنده آن سرچشمه از وحی گرفته و دستوراتش در تمام قسمت ها مطابق با فطرت بشر تنظیم شده است، قرآن مجید علاوه بر برنامه های دستوری و حکمی معرف شخصیت های پاورقی (۱) از نظر ما نظریات آقای کومب درباره انجیل صحیح نیست، زیرا آنچه را ایشان قائلند در انجیل یافت می شود نمی توان در انجیل ملاحظه کرد، انجیل فعلی کتابی است که در هیچ برنامه ای جوابگوی نیازمندی های انسان نیست. ارزنده ای است که بشریت می تواند از تمام زوایای حیات آنان درس زندگی واقعی بگیرد. قرآن کریم معرف شخصیت بارز و مرد فوق العاده ای است که قهرمان حکمت، اخلاق و علم بوده. آن مرد جاودانی و آسمانی، آن پیکره دانش و تقوی، آن صدرنشین مسند حکمت و اخلاق حضرت «لَقْمَانِ حَکِیم» است که در کشور قرآن چراغی فروزان و پندهایش گوهر غلطان است. لَقْمَانِ بزرگوار نشان دهنده این معناست که در انسان استعداد رسیدن به آخرین مرحله کمالات و حقایق وجود دارد. لَقْمَانِ بزرگ اشاره کننده به این واقعیت است که در انسان روح الهی دمیده شده و اساس فضیلت و منبع گرفتن واقعیات حکیم بوجود آمده، مشتمل محکمی است بر دهان یاوه گویانی همچون فروید و داروین و درکایم و مارکس و انگلس که فقط شهوت و اقتصاد تشکیلات وجودی انسان را سازمان نمی دهد. من در این نوشته ناچیز با الهام از قرآن مجید تا آنجا که بتوانم در معرفی او و شرح قسمتی از حکمت ها و آثار وجودش پرداخته تا برای خوانندگان ارجمند ثابت شود که شخصیت واقعی انسان در پرتو تربیت روان و آراسته شدن به صفات الهی است. در این نوشته سعی شده در شرح آثار وجودی لَقْمَانِ و آراستگی او و حکمت هایش از قرآن و روایات معتبره و تاریخ مستند استفاده شود و خلاصه هدف این کتاب این است که تا حدودی وظایف اخلاقی و اجتماعی انسان مسلمان را در پرتو شمع وجود لَقْمَانِ که خدایش در قرآن به عنوان مرد حکمت، یعنی انسان آشنای به زندگی سالم ستوده، بیان کند. و من آیاته خلق السموات و الارض و اختلاف الستکم و الوانکم «الروم: ۲۲»

بخش چهارم

افسانه نژاد و رنگ

در نوشته های اسلامی می خوانیم: که لَقْمَانِ بزرگ مردی سیاه چهره از مردم (۱) سودان مصر بود، در اینجا بی تناسب نیست که نظر آیین الهی، و مکتب های مادی تاریخ را تا به امروز در مسئله نژاد و رنگ برای خوانندگان ارجمند بازگو کنیم. کتاب خدا قرآن مجید که روشنگر حقایق مکتب حق است، و اصول دعوت و قواعد تربیتی تمام انبیاء در آن منعکس است ملاک ارزش را تقوی و خویشتن داری می داند، و به مسئله نژاد و رنگ کوچکترین توجهی ندارد. قرآن همه افراد بشر را مخلوق حق دانسته و از نظر اساس خلقت و آفرینش بین افراد انسان امتیازی قائل نیست. روایات رسیده از رهبر اسلام و ائمه طاهرين هم که مفسر کتاب الهی است همین معنی را بازگو می کند و به شدت با فخر فروشی سپید بر سیاه و غنی بر فقیر و امیر بر رعیت مبارزه می کند. قرآن مجید در سوره «روم» آیه ۳۲ خلقت آسمان ها و زمین و اختلاف در نژاد و رنگ و زبان را از آیات الهی می داند. و نیز در سوره

« حجات » آيه ۱۳ مي فرمايد : شما را از مرد و زن آفريده و پاورقي (۱) كشف الاسرار : ج ۷، ص ۴۸۹. الميزان : ج ۱۶، ص ۲۳۳ . روح البيان : ج ۷، ص ۷۳. مجمع البيان : ج ۸، ص ۳۱۵. گروه گروه و قبيله قبيله قرار داديم ، گرامي ترين شما نزد خدا پرهيزكار ترين شماست . پيامبر اکرم (صلي الله عليه وآله وسلم) فرمود : براي عرب بر عجم و براي عجم بر عرب و براي سپيد بر سياه هيچگونه فخرى نيست ، تنها افتخار براي بشر خويشتن داري از گناه و آراسته بودن به فضايل است ، البته در اين زمينه آيه و روايت فراوان است ولي همين چند فراز براي نشان دادن نظر مكتب حق نسبت به مسئله كافي است . ولي ماديگران تاريخ و آنان كه از تربيت الهى سهمى نداشتند در جنب اين مسئله جنايات زيادى مرتكب شدند و مى شوند ، و برخورد آنان نسبت به مسئله رنگ و نژاد صفحات بسيارى از تاريخ را لكه دار و سياه كرده است . هنوز هم با اين همه پيشرفت بشر در برنامه هاى حيات به اين مسئله دامن مى زنند و يكي از گرفتاري هاى قرن همين برنامه است . مبدأ فرضيه افسانه نژادى يعنى تفوق سپيد بر سياه و غنى بر فقير يكي مبدأ به تمام معنى خيالى و پوشالى است و بنا به گفته گوستاوبلون فرانسوى اين مسئله در غرب از مغزهاى پوشالى گروهى از زمامداران و سرکردگان ماليخوليابى تراوش كرده است . پيروي از اين هدف ننگين موجبات عجب و نخوت را فراهم مى سازد و با اصول آزادى فردى و اجتماعى و احترام افكار و عقايد و حتى با فلسفه طبيعى حيات بشر مخالف است . راستى در اين دنياى پر آشوب ، و جهانى كه سراسرش را مكر و حيله و خدعه گرفته نبايد تحت تأثير الفاظ فرينده و مصلحت آميزى كه تنها در موارد ضرورى براي جلب توجه عوام ، و حكمرانى بر توده محروم به كار برده مى شود واقع شد . طرفداران افسانه نژادى و دشمنان خونخوار رنگ سياه ، با اتومبيل سياه ، پارچه سياه ، شب تاريك ، دارويى كه رنگ سياه دارد و على الخصوص نفت مبارزه ندارند ، اما با انساني كه فقط رنگ پوستش سياه است ولي از نظر ساختمان طبيعى با سپيد فرقى ندارد مبارزه دارند ، و مى خواهند برا ارضاء شهوات مادى خود از او هم چون حيوان بهره بردارى كنند . داستان افسانه نژادى را در غرب متمدن در كتاب اسلام و تبعيضات نژادى صفحه ۴۳ چنين مى خوانيد : پيشوايان افسانه نژادى در سرزمين اروپا جشن ها ترتيب مى دادند و براي جمعيتى متجاوز از صد هزار نفر سخنرانى مى كردند . سخنرانان در ميان طوفان شديدي از احساسات و هيجان عمومى فرايد مى زدند و در ميان اين فرايدها اغلب مطالبى سخيف و بسيار پست عنوان مى شد ، كه قسمتي از آن سخنرانى ها را در فرازهاى زير مى خوانيد : ۱ - وظيفه دولت نژادى اين است كه اين نكته را در نظر بگيرد و بر آن باشد كه يك دوره تاريخ جهاني نوشته شود ، و در اين تاريخ جهاني مسئله نژادى در درجه اول جاى داشته باشد ، و تجديد تفسير تاريخ از نقطه افسانه نژادى ايجاد افسانه تاريخى نمايد ، و موجب تحكيم و هم بستگى ملت آلمان شود . دولت نژادى بايد با وسائل تعليم و تربيت مخصوص ، افراد نژاد را براي مقابله با آن امتحان سخت ، حاضر و آماده نمايد ، امروز جز فكر نژاد پرستى هيچ فكري ممكن نيست انرژى ملت ها را جمع كند . دولت نژادى براي اينكه غرور ملي را صميمي و خالص گرداند موظف است در اوان جواني يعنى هنگامي كه هنوز لوح خاطر كودكان نقش پذير است اصل پولادين نژادپرستى را در آنها تزريق كند . ۲ - اگر اختلاط نژادى انجام بگيرد ، يعنى انسان ها چه سياه و چه سپيد با هم از نظر انساني مساوى باشند ، دير يا زود به وضع منحوسى مايه آن مى شود كه دوره هاى زاييده از اين اختلاط از بين بروند ، بايد ازدواج را از پستي و دنائت بيرون آورد ، و صورت پاك و مقدسى به ازدواج داد و موجوداتى خدايي بوجود آورد نه غول هاىي كه نه آدمشان مى توان خواند و نه ميمون . ۳ - قبول برابري نژادها مستلزم آن است كه درباره ملت ها و افراد به يك چشم داوري شود ، فلسفه نژادى به برابري ملت ها ايمان ندارد ، فلسفه نژادى پيروزي بهترين و نيرومندترين نژاد را تسهيل مى كند و خواهان اطاعت و متابعت نژادى پست و ضعيف است . ۴ - گاه بگاه روزنامه هاى مصور كسى از سياه پوستى را به نظر مى رساند و نويسد : اين سياه پوست در فلان ناحيه و فلان مملكت و كيل دادگستري ، يا استاد ، يا كشيش آوازه خوانى شده است كه نخستين نقش ها يا چيزها يا چيزى از اين قبيل را به عهده دارد آرى ، اين كار جنون جنايت آميزى است كه يك فرد پست سياه ، فردى كه از آغاز خلقت خود نيمه ميمونى مى باشد ، چنان از تعليم و تربيت بهره برد كه او را و كيل دادگستري بشمارند ، حقيقتاً در اينجا

صحبت از پرورش سگ و صحبت از تعلیم و تربیت عملی در کار نیست. این بود قسمتی از افکار منحنی بنیانگذاران و طرفداران فلسفه نژادی که مدت مدیدی دنیا را سرگردان و سرانجام موجب صلح مسلح گردید و دنیا را به خاک و خون کشید. وضع سیاه پوستان در دنیای متمدن در حقیقت پیروی از این افسانه زنده با اصول آزادی و فردی و اجتماعی و اساساً فلسفه حیات انسانی سازگار نیست، و سری است برای عدم پیشرف تو رشد ملت های ضعیف که تنها ناسازگاری شرایط و یا فقط سیاهی رنگ آنها را از بسیاری حقوق انسانی و مدنی محروم ساخته است. امروز از جنوب آفریقا گرفته تا شمال آمریکا، و از عقب افتاده ترین ملل تا متمدن ترین آنها مبتلا به این درد بزرگ اجتماعی یعنی تبعیضات نژادی هستند، و هر چند وقت یک مرتبه انفجاری در گوشه ای از جهان به این خاطر روی می دهد. همه جا مردم دنیا حوادث اسف انگیز جنوب آفریقا را شنیده، یا خوانده اند که چگونه دو سه میلیون سپیدپوست مهاجر برای این که دوازده میلیون بومی را همیشه به صورت برده و بنده خود نگهدارند جمعی را به گلوله بسته و عده ای را به خاک و خون کشیدند تا دیگر هوس برابری با سپیدپوستان را در دل نپروراند و بدون اجازه اربابان و داشتن جواز عبور از این محله به آن محله دیگر شهر نروند.

وضع سیاه پوستان در دنیای متمدن

یکی از خبرگزاری های مهم در اخبار خود از وضع سیاه پوستان در این دنیای متمدن چنین یاد کرده بود: در یچموند آمریکا در حدود چهل دانشجوی سیاه پوست که تظاهراتی برای بدست آوردن حقوق مساوی با دانشجویان سپیدپوست کرده بودند دستگیر شدند. تقاضای این بیچاره ها این بود که در ناهار خوری با آنان مطابق سپیدپوستان رفتار شود، آنان می خواستند مانند دانشجویان سپید پوست در هنگام غذاخوردن حق نشستن داشته باشند، ولی در دنیای متمدن در کشوری که خود را پرچمدار علم و قدرت می داند و می گوید من حافظ منافع انسان و حقوق بشر هستم چهل نفر انسان رابه خاطر طلب حق دستگیر و روانه زندان می کند. در مملکت آمریکا در بیست و شش ایالت از جمله در نیویورک مقر و مرکز سازمان ملل، مرکزی که روی دل تمام جهان برای بدست آوردن حقوق از دست رفته خود به طرف آن است ازدواج سیاه پوستان را با سپیدپوستان ممنوع و این عمل جرم شناخته می شود. در جراید نوشته اند: یک سیاه پوست ۳۲ ساله در لندن به ضرب چاقو از پای درآمد، حمله کنندگان به او عده ای از جوانان لندن بودند که چندی قبل نیز به گروهی از سیاه پوستان حمله کرده بودند، علت حمله فقط سیاهی رنگ آنان بود. نظیر این برنامه ها در جهان زیاد است، و روزی نیست که جنایتکاران امروز بلایی به سر بشر نیاروند. مطالعه اینگونه اخبار می رساند علی رغم تمام کوشش هایی که از برای آزادی و برابری در دنیای امروز می شود هنوز مسئله تبعیضات نژادی به صورت فوق العاده زنده ای در دنیا تعقیب می شود و صحنه های اسف انگیزی بوجود می آورد که قطع نظر از مسائل مذهبی و اخلاقی برای هر کس که دارای وجدان و احساسات انسانی است دردناک می باشد. باید اعتراف کرد که دنیای کنونی، دنیایی که دم از حمایت حیوانات می زند، دنیایی که به فکر تسخیر آسمان ها و دست یافتن به کرات دیگر افتاده از حل این مسئله ساده که از مسائل ابتدایی تشکیل یک اجتماع انسانی است عاجز است. موضوع تعجب آورتر این است که برای حل بحران های نژادی به مجامع بین المللی متوسل می شوند، البته تا اندازه ای حق با شکایت کنندگان است چون مرجع و پناهگاه دیگری سراغ ندارند. ولی می توان باور کرد مجمعی که بسیاری از اعضاء مؤثر آن خودشان مبتلا به این دردند آیا می تواند اقدام مثبتی در این باره کند، ممکن است اقدامات تشریفاتی انجام یابد، اما بحث در این است که تا چه اندازه مؤثر خواهد بود، و چقدر دوام خواهد داشت؟ راستی در دنیای فعلی چرا سپیدپوستان حاضر نیستند با سیاه پوستان حقوق مساوی داشته باشند و در مدارس و کارگاه ها و قوانین مربوط به ازدواج و سئله عبور و مرور در شهرها و ... چرا نباید همه یکسان باشند و برادروار با هم زندگی کنند؟ جواب این مسائل این است که: سپیدپوستان خودشان را نوع شریف تر و ممتازتری می دانند و به قول آنها هیچ عقلی حکم نمی کند که نژاد شریف و پست در همه

چيز با هم شريك و برابر باشند . سپيدپوستان نژادپرست می گویند : مگر ميزان شرافت و شخصيت انسان چیست ؟ اگر داشتن يك جسم سپيد و لطيف است مسلم ما از اين نظر شريف تریم ، و اگر فكر و هوش سرشار است ما فكورتر و باهوش تریم اگر ترقی و صنعت و تمدن است ما پيش قدم تریم ، اگر ثروت و مال است ، ما ثروتمندتریم ، اگر حكومت و سياست است ، ما در سيستم های حكومتي آماده و مجهزتریم . اگر سابقه تاريخی است ما دارای سوابق درخشانیم ، اگر هم بگوئيد ميزان انسانيت است ما چيز ديگری جز آنچه شمردیم سراغ نداریم ، و انسانيت مورد قبول ما نیست . اگر بحث و استدلال از اين راه های دروغين و مطالب فریبنده و مزورانه دنبال شود مثل اينكه حق با سپيدپوستان است ، و سياهان به حكم آنكه سياه و بدمنظر و كم فكر و تهی دست ترند بايد هرگز تخم هوس برابری با سپيدها را در دل نكارند و تا ابد برده و خدمتكار باشند همان طوری كه در طبيعت هم انواع ضعيف تر و پست تر خدمتكار نيرومندترند بلكه فدای آنها می شوند . ولی آيا با اين همه فلسفه چینی ها هيچ وجدان سالمی حاضر است بر اين تبعيضات و اجحافات صحه بگذارد ؟ اينجاست كه بايد گفت مطلب ديگری در كار است كه خودشان و همه دنيا می دانند ، از اين مطالب ارتجاعی و خرافاتی كه بگذريم ، بايد با كمال دقت اين مسئله را مطرح كرده كه تكليف چیست ؟ وظيفه واقعی اين است كه بايد شخصيت انسان را در جای ديگر جستجو كرد و در چيزی كه تمام نژادها در آن برابری دارند و ميدان فعاليت در آن برای همه مساوی است سخن گفته و آن اصل و ذات انسانيت است كه سپيد و سياهش ، غنی و و فقيرش ، از جهت آن با هم مساوی و برابرند . دين خدا از زمان آدم كه اولين راهنما بود تا برانگيخته شدن پيامبر اسلام كهخ كامل ترين مقررات را آورد از اين برنامه غير انسانی بيزار بود و اين برنامه باطل را در هر دوره ای كه با آن روبرو بود باطل می دانست ، و شايد بتوان گفت كه در زمان های پيشين افسانه رنگ در كار نبود اگر هم بود خیلی ضعيف و به ندرت يافت می شد ، بلكه مسئله به صورت تفوق جستن قوی بر ضعيف نمودار بود ، و برنامه نژاد سياه و سپيد از نتايج شوم اخلاق غريبان است . دين الهی اين برنامه و تمام برنامه هایی را كه در زندگي بشر جزء مشكلات بود در سايه زنده كردن حقيقت ايمان و پرورش فطرت انسان به آسانی حل كرد . اسلام در ميان اقوامی توسعه پيدا كرد كه نه تنها در نژاد بلكه در هيچ چيز اعم از زبان ، مليت ، طرز تفكر ، اقتصاد ، موقعيت جغرافيايی و سوابق تاريخی با هم شباهت نداشتند ، و در عين حال تمام مشكلات مخصوصاً مسئله نژاد را به خوبی حل كرد و به وسيله تعليمات فطری خود همه را زير پرچم توحيد جمع در سايه اسلام نمود . در ميان تمام احكام و دستورات اسلام حتی برای نمونه يك حكم پيدا نمی كنيم كه بر اساس اختلاف نژادها قرار داشته باشد ، و قابل توجه اينكه اين قوانين بدون عكس العمل و مقاومت منفي در سراسر دنياي اسلام در ميان عموم نژادهایی كه اسلام را پذيرفته بودند اجرا می شد . تمام مسلمانان از هر نژاد و رنگ ، از فقير و غنی ، از امير و رعيت در يك صف می ايستادند ، و بر سر يك سفره می نشستند ، و از بيت المال بطور مساوی بهره مند می شدند همه می دانند كهخ مؤذن اسلام در زمان پيامبر عزيز(صلی الله عليه وآله وسلم) بلال يك سياه پوست حبشی بود كه هميشه وقت نماز را به وسيله اذان اعلام می كرد ، و از بسياری از افراد هم به خاطر ايمان و تقوا محترم تر بود ، و از مردم باايمان کسی هم كېها ين برنامه اعتراض نداشت . امروز هم در دنياي اسلام همين برنامه حكومتماست ، دربرخوردها مسئله ازدواج انجام مراسم عالی حج ، معاملات اقتصادی و ... بين سپيد و سياه فرقی نیست ، سپيد پوست مسلمان سياه را از هر نژاد و هر ملت باشد يك انسان مانند خود می نگرد و در برابر او احساس هيچ امتياز نمی كند .

در سايه اسلام

اسلام انسان را از هر نژاد و منطقه ای باشد انسان می داند ، و برای کسی جز به تقوا و پاکی امتياز قائل نیست . اسلام مؤمن را هم شأن مؤمن و مؤمنه را نیز هم شأن مؤمن و مؤمنه می داند ، امروز با اين فاصله طبقاتی عجيبی كه در زندگي مردم جهان حكم فرماست ، مشكلات زيادی در جوانب حيات ظهور كرده و حل آن جز در سايه برگشت به اسلام راهی ندارد . مسئله ازدواج در

میان مسائل زندگی که امری است ضروری و طبیعی به خاطر اختلافات طبقاتی آن چنان پیچیده به مشکلات فوق العاده ای شده که راستی قوانین حکم فرمای بر ملت ها از رفع آن مشکلات به کلی عاجز است ولی همین مسئله آن چنان در اسلام بین مردم به سادگی برگزار می شد و عمری هم مرد و زن در کمال صفا و صمیمیت زندگی می کردند که مورث اعجاب است نمونه زیر که در صدر اول زیاد اتفاق افتاد نشان دهنده راحتی زندگی در سایه اسلام است. آوازه نبی اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) در گوشه و کنار کشورهای نزدیک و دور دست طنین انداز شد از اطراف جهان دسته دسته از تعلیمات او با خبر شده و دین او را می پذیرفتند، یا به مدینه شتافته خدمت آن حضرت می رسیدند. مردی سیاه پوست، قد کوتاه بد منظری بنام جویر که هیچ کس از حسب و نسب و محل او اطلاع نداشت به حضور نبی اکرم شتافت و با شوقی فراوان اسلام را پذیرفت، و چیزی نگذشت که از بزرگان و پرهیزکاران صحابه پیامبر شد. رهبر اسلام به ملاحظه اینکه وی مردی غریب و ناشناس بود او را مورد تفقد و توجه قرار داد، و امر فرمود که پیراهن به طرز پوشش آن روز به وی بپوشانند و روزانه تقریباً سه کیلو خوراک برای وی مقرر دارند. کم کم افراد غریب و حاجتمند که مثل او به شرف اسلام نائل می شدند واز روی ناچاری در مدینه می ماندند رو به فزونی گذاشتند و مسجد پیامبر برای سکونت آنان تنگ شد. خدای بزرگ به پیامبر وحی فرستاد: که آنان را از مسجد بیرون برد و آن مکان مقدس را همچنان برای عبادت پاک و منزّه و پاکیزه نگه دارد پیامبر هم دستور داد محلی را در جنب مسجد برای مسکن گزیدن آن فراهم کنند، محل فراهم شد از آنجا تعبیر به صفّه کردند، به همین جهت آن عده از فقرا و غربای تهی دست که در صدر اول اسلام و روزگار تنگدستی مسلمین با آن وضع رقت بار می ساختند معروف به اصحاب صفه شدند رسول اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) شخصاً از آنان دلجویی می کرد، و هر قدر ممکن بود خرما و مویز و گندم به آنها مرحمت می فرمود، مسلمانان متمکن هم از نبی اسلام پیروی نموده به اندازه قدرت از آنان دستگیری می کردند. روزی پیامبر بزرگ در جمع آنان حاضر شد، و با کمال لطف به جویر نظر کرده فرمود: چه خوب بود همسری اختیار می کردی تا شریک زندگیت گردد، و در امر آخرت به تو یاری دهد. عرض کرد: پدر و مادرم فدایت، کدام دختر حاضر است به همسری من درآید، من که از مال و جمال و حسب و نسب بی بهره ام؟ پیامبر فرمود: خدای بزرگ جمال کسانی که در عهد جاهلیت ضعیف بودند توانا و آنان که ذلیل شمرده می شدند عزیز گردانید، و آن همه نخوت و جاهلی و تفاخر به قبیله و نسبت را از بین برد، امروز مردم سپید و سیاه، عرب و عجم و قریش با هم برابرند و همه فرزندان آدمند و آدمند و آدم از خاک است. جویر! من کسی را نمی بینم که امروز بر تو فضیلت و برتری داشته باشد، مگر آنکه از تو پرهیزکارتر باشد، بدون تردید در روز قیامت هم محبوبترین مردم در نزد حق پرهیزکارترین آنهاست. آنگاه فرمود: جویر! بی درنگ نزد زیادبن ولید که از شریف ترین مردم قبیله بنی بیاضه است می روی و می گویی رسول خدا مرا فرستاده برای این که دخترت ذلفا را به عقد من درآوری. جویر، به دنبال فرمان پیامبر رفت، وقتی رسید که زیاد با جمعی از مردم قبیله در خانه نشسته بود، به حضار سلام کرد، سپس اجازه ورود به مجمع گرفت، پس از ورود گفت: ای زیاد! من از طرف رسول اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) برای حاجتی که به شما دارم پیامی آورده ام، آنرا آشکارا بگویم، یا پنهانی؟ زیاد گفت: آشکارا بگو، زیرا من پیام نبی بزرگ را برای خود شرافت و فخر می دانم. جویر گفت: پیامبر فرموده: دخترت ذلفا را به عقد همسری من درآور. زیاد گفت: پیغمبر تو را فقط برای این پیام فرستاد؟ گفت: آری، من بر آن حضرت دروغ نمی بندم. زیاد گفت: ما انصار دختران خود را به اشخاصی که هم شأن ما نیستند تزویج نمی کنیم برگرد و عذر مرا به پیامبر برسان. جویر در حالی که می گفت به خدا قسم این عمل مطابق با دستور قرآن و رسول الهی نیست مراجعه کرد. ذلفا گفتگوی پدر را با جویر شنید، پدر را به اندرون خواست و از برنامه پرسش کرد، زیاد مسئله را با دختر خود در میان گذاشت، در جواب پدر گفت: به خدا قسم او دروغ نمی گوید پیش از آنکه نزد پیامبر رود بفرست او را برگردانند. زیاد جویر را برگرداند او را مورد لطف و نوازش خود قرار داد، سپس به او گفت: در اینجا باش تا من برگردم، آن گاه به محضر پیامبر شتافت عرضه داشت: از طرف شما پیامی آورده بودند من به

نرمی جواب ندادم، و خواستم شخصاً به محضر شما شرفیاب شده بگویم ما انصار دختران خود را به جز به افراد هم شأن خود تزویج نمی کنیم، پیامبر فرمود: ای زیاد! جویر مردی باایمان است، و مرد مؤمن هم شأن زن مؤمنه است، و نیز مرد مسلمان هم شأن زن مسلمان، دخترت را به همسری او درآور و از دامادی وی ننگ مدار. زیاد به خانه برگشت، برنامه پیغمبر را به اطلاع دختر رساند، دختر در جواب پدر گفت: پدر جان این را بدان که اگر از فرمان فرستاده حق سرپیچی کنی کافر خواهی شد، به صلاح دید پیغمبر جویر را به دامادی خود بپذیر. زیاد از پیش دختر خارج شد، سپس دست جویر را گرفت و به میان رجال قبیله آورد و ذلفا را برای او عقد بست، مهریه و جهیزیه را نیز خود بر عهده گرفت، از جویر پرسید خانه داری که عروس را به آنجا ببری؟ گفت: نه. بدستور زیاد خانه ای با تمام وسایل در اختیارش گذاشته و بالاخره در سایه اسلام دختر زیبای یکی از بزرگ ترین اشراف قبیله خزرج که از قبایل نامدار عرب بود به همسری مردی سیاه پوست که آراسته به نور ایمان و معرفت بود درآمد. در حوزه اسلام رنگ سپید و سیاه، چهره زیبا و نازیبا، غنی و فقیر، امیر و رعیت مطرح نیست، آنچه مطرح است انسانیت است و فضیلت. از داستان مهیج و ازدواج بی سابقه جویر چیزی نگذشت که ماجرای مهمش تحت عنوان ازدواج یک سیاه پوست با دختری زیبا از نژاد سپید و فرزند یکی از اعیان نامی عصر بر سر زبان ها افتاد، و این مسئله از شاهکارهای قوانین پربهای اسلام به شمار آمد. یکی از یاران پیامبر می گوید: روزی غلام خود را چندین بار آواز دادم با اینکه صدای مرا می شنید جواب نداد، بر او خشم گرفتم و از سر غضب فریاد کردم: یابن السوداء، ای پسر زن سیاه، چرا جوابم را نمی گویی؟ در این هنگام باز پس نگرستم خویش را زیر نگاه خشم آگین رسول اکرم دیدم و خطاب قهرآمیزش را شنیدم که به من فرمود: چرا این مرد را به سیاهی رنگ مادرش سرزنش کردی؟ همانا تو هنوز در گرد افکار و تقالید جاهلیت هستی، مگر نشنیدی که من بارها گفتم همگی خلق جهان از سپید و سیاه در برابر خداوند مانند دندانه های یک شانه برابرند، و هیچ کس را بر دیگری جز به تقوی مزیتی نیست، سپس فرمود هم اکنون بر تو لازم است خشنودی خاطر این غلام را جلب کنی، در این هنگام من گونه چپ خود را بر زمین نهادم و از غلام خواستم تا چندان با پای خاک آلود خود بر گونه ام بیاساید که ضمیرم راحت شود، آن گاه گونه راست را همانگونه بر زمین نهادم و پس از آن با صورت خاک آلود نزد پیامبر رفتم و رضایت خاطر غلام را اعلام نمودم تا تبسم خشنودی بر لبان پیامبر نقش بست. در اینجا باید گفت: هر انسان باشرف و باوجدانی که فطرت پاک و بی آلایش خود را قاضی قرار دهد حکم می کند که پیروی از یک نژاد خاص خلاف انسانیت است، و اختلاط نژاد هیچ مانعی ندارد.

ندای اسلام

اشاره

چهارده قرن قبل بود که ندای از میان شبه جزیره عربستان برخاست که تمام دنیا را به خود متوجه کرد، این ندا ندای محمد(صلی الله علیه و آله وسلم) پیامبر گرامی اسلام بود که مردم را به راستی و درستی برادری و صلح جهانی دعوت کرد، و آنان را از پراکندگی ها و تشتت های خانمانسوز برحذر داشت. جهان آن روز در تاریک ترین قرون بسر می برد، اختلاف طبقاتی و تفوق های نژادی شکاف های عمیقی در میان اجتماع بوجود آورده بود، و مردم را در فاصله زیادی از هم نگاه داشته و طبقات برای یکدیگر هیچ گونه احترامی قائل نبودند، امیرالمؤمنین(علیه السلام) اوضاع آن زمان را بدین گونه بیان می دارد: شما ای گروه عرب، در آن موقع از بدترین آیین پیروی می کردید و در بدترین محیط بسر می بردید، و در زمین های سنگلاخ و در میان مارهای خطرناک آب لجن آلود می نوشیدید، و غذای خشن میت خوردید، یکدیگر را می کشتید و قطع رحم می کردید، بت ها در میان شما نصب شده، و گناه و نافرمانی شما را احاطه کرده بود. نه تنها مردم عرب گرفتار این همه بدبختی بود، بلکه جاهلیت

در سراسر اروپا و تمام مناطق انسان نشین حکم فرما بود، در آفریقا مردم در آتش لامذهبی می سوختند، عادات زشت و رسوم خرافاتی که بر محور نژادپرستی دور می زد مردم یونان و روم را گرفتار می داشت، این برنامه ها در مصر متمدن هم تأثیر بسزایی کرده بود. اسکندریه به صورت قبرستانی درآمده بود، و بیت المقدس مراکز اعمال زشت بود، کشور ایران هم به سرنوشت سایر مردم جهان دچار بود، حکومت فئودالی و برتری نژادی مملکت حجاز بدون اینکه از قانونی اصیل پیروی کند وحشیانه می زیست، و قبل از همه چیز در میان عرب مسئله نژاد از اهمیت خاصی برخوردار بود. بزرگان و اشراف می کوشیدند تا شجره نامه ای برای خود بسازند به خاطر اینکه خود را به اسماعیل یا یعرب بن قحطان منتهی کنند. بیشتر اوقات میان قبایل و خانواده هایی که از لحاظ نسب یا محل به یکدیگر نزدیک بودند، کشمکش های بسیار سخت روی می داد و به خونریزی منجر می شد، شعرا نیز با اشعار مهیج خود آتش این فتنه را دامن می زدند زیرا در اشعار خود غالباً تفاخر به نژاد و قبیله خود را به زبان رانده از قبایل دیگر عیبجویی می کردند، و بدین وسیله روح ها را برای ستیزه جویی و کینه توزی آماده می ساختند. متفکرین آن روز چنین می پنداشتند که عمر عالم پایان یافته، و کوشش بشر پس از این هم نابسامانی برای ساختن تمدن درخشان سودی نخواهد بخشید. ندای محمد(صلی الله علیه وآله وسلم) که در حقیقت ندای حق و ندای اسلام یا جوهره تعلیمات اسلام بود جهانیان را به فرو گذاشتن تشنه های که باعث جنگ و اختلاف بود دعوت نمود، و از عصیّت های قبیله گری و تفوق نژادی باز داشت و آنها را به سوی یک وحدت جامع انسانی سوق داد. آن دلسوز جامعه بشری مقیاس های باطلی که میزان سنجش عظمت و شرافت قرار گرفته بود بر هم زد، و مقیاس عظمت و برتری را تنها علم و تقوی قرار داد و با این اصلاح روحی و فرهنگی اختلاف طبقاتی و امتیازات نژادی و حکومت های ملوک الطوائفی و تفوق غنی بر فقیر و سپید را بر سیاه باطل ساخت، همه را با یک چشم نگرست و مقابل قانون یکسان قرار داد. آری، اسلام آمد تا وحدت بشری را در آغاز و انجام زندگی و مرگ، حقوق، و وظایف نسبت به خالق و خلق، و دنیا و آخرت اعلام دارد، و بفهماند که جز عمل شایسته چیز دیگری برای انسان نتیجه ندارد، و مردم را آگاه کند که عزت و شخصیت از آن پرهیزکاران است. در واقع این نهضت جنبشی برای انسانیت بود که تاریخ نظیر آن را ندیده، و اکنون هم در مرتبه و مقامی قرار دارد که دست قوانین بشری هرگز بدانجا نخواهد رسید، زیرا بشر آنچه را که در انقلاب کبیر فرانسه و دنبال آن به نحو نظریه بیان کرده، اسلام آن را به صورتی عمیق تر و برتر متجاوز از پانزده قرن قبل عملی نموده است. امام موسی بن جعفر(علیه السلام) بر مرد بد منظری از اهل سواد گذر کرد، ابتدا به او سلام نمود و سپس در کنارش نشست، مدتی با نرمی و ملاحظت با وی سخن گفت، آن گاه آمادگی خود را در برآوردن حاجتش اعلام فرمود، گروهی که ناظر جریان بودند عرضه داشتند: آیا با چنین شخصی می نشینی و از خواسته های او سؤال می کنی؟ حضرت فرمود: این مرد زشت چهره بنده ای است از بندگان خدا و به حکم کتاب خدا برادری است برای ما، و در شهر همسایه ای است از همسایگان ما، حضرت آدم بهترین پدران و آیین اسلام بهترین ادیان، من و او را بهم ربط داده است. اگر جهان امروز بخواهد از این همه مشکلات برهد باید ریشه اینگونه اختلافات ضد انسانی را بسوزاند، و مسلم راهی برای رفع آلام جز بازگشت به اسلام و الهام گرفتن از برنامه های انبیا ندارد، جهان باید محور شخصیت را ایمان و اخلاق قرار دهد، تعلیمات الهی به ما می گوید: همه بندگان یک خدا، و فرزندان یک پدر و مادرید، با هم برادر و برابر هستید، و ارزش وجودی شما مربوط به انسانیت شماست که از راه تقوی و ایمان بحق بدست می آید. خوانندگان محترم، در این بخش به این نتیجه رسیدند که در مکتب حق اعتبارات ظاهری بی ارزش است، و انسان ها همه در پیشگاه حق یکسانند، امتیاز و اعتبار برای مردم روشندل و باتقواست از اینرو مکتب الهی به دل روشن و روح باصفای لقمان بزرگ نظر داشت، نه به رنگ چهره و منظره عادی صورتش، از این که در قرآن مجید یک سوره به نام او آمده، و در خلال آیاتش ار حکمت ها و پندهای آن شخصیت سترگ یاد شده بزرگی و عظمتش در پیشگاه حق و تاریخ انسانیت معلوم می گردد. در قسمت های بعد با اعمال و اخلاق و صفات عالی روان و حکمت های گرانهای او که در هر دوره ای روشنگر زندگی و نشان دهنده راه

سعادت است آشنا شده امید است در خور استعداد خود بتوانم و بتوانید از این سرمایه بی کران معنوی بهره مند شده خود و دیگران را از ضلالت و گمراهی رهانده ، و زندگی را بر اساس سعادت دنیا و آخرت بنا کنیم .

قسمت اول

حکمت های عملی در کتب اصول فقه می خوانیم که : قول و فعل و تقریر برگزیدگان خدا برای مردم حجت و میزان شناخت حق و باطل است . اعمالی که از یک انسان انتخاب شده حق سر می زند ، سخنانی که از او شنیده می شود ، امضایی که نسبت بکار دیگران از او صادر می گردد و همه و همه قابل پیروی است ، و قرآن مجید در این زمینه آیاتی دارد که در کتب اصولی به آنها استدلال شده . از محتویات آیات سوره لقمان استفاده می شود که گفته های لقمان واجب الاتباع است ، و وقتی قرآن پیروی از گفته های او را لازم بداند بدون تردید کردار او و امضایش را نیز نسبت به برنامه ها حجت و مقیاس می داند . من برای اینکه مطالعه کنندگان این دفتر بهره بیشتری ببرند ، علاوه بر جمع آوری حکمت هایش از کتب گوناگون اسلامی سعی کردم به افعال و رفتار او نیز اشاره کنم و برای این منظور کتب متعددی که گمان می بردم نامی از آن حضرت برده اند مطالعه کردم متأسفانه به بیش از چند مورد در این قسمت دسترسی پیدا نکردم ولی در عین اینکه مختصر است از نظر نتیجه عملی مفصل است ، امید است که دوستان عزیز اگر به بیش از آنچه اشاره می رود دست یافتند نگارنده را آگاه کرده تا در چاپ های بعد تدارک شود . ۱- از پیامبر بزرگ اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) حکایت شده : که روزی مردمی بر لقمان گذشت ، دید گروهی انبوه گردش نداشته و از پندهای او بهره می برند ، از روی تعجب پرسید : تو آن غلام نیستی که در فلان مکان شبانی گوسپندان بر عهده داشتی ؟ گفت : آری ، من همانم ، پرسید از کجا بدین مقام رسیدی ؟ گفت : از اجرای سه برنامه : ۱) ترک کارهای بیهوده . ۲) اداء امانت . ۳) راستی در گفتار و کردار (۱) . ۲- بسیاری از رویدادهای زندگی که در ظاهر به نفع انسان می نماید در واقع به زیان اوست ، همانطوری که بسیاری از حوادث که به ظاهر در جهت زیان شخص سیر می کند ارمغان نفیسی از سعادت به همراه می آورد . لقمان حکیم از افرادی نبود که به دیدن ظاهر حوادث دنیا اکتفا کند بلکه در پرتو نور معرفت حقایقی را می دید که از دیده ظاهربین پوشیده ، لقمان این راز بزرگ را طی یک داستان ساده و در خور فهم عوام منعکس می کند . مردی زشت سیما همسری ماه صورت داشت ، شعله عشق زن تا اعماق جان و مغز استخوان او نفوذ کرده بود ، ولی زن طناز عشق و التهاب او را به هیچ نمی شمرد و از آغوش و کنارش تنفر داشت . روزگاری دراز عاشق بیچاره کنار معشوق بیوفا چون تشنه ای در کنار چشمه با چشمی سرشار از محبت و حسرت بسر می برد . قضا را در یکی از شب ها دزدی به خانه ایشان حمله برد وزن از شدت وحشت سراسیمه خود را به آغوش شوهر افکند و هر دو دست را محکم طوق گردن او ساخت ، مرد هجران کشده که در غوغای عشق و بحران حرمان از پاورقی (۱) تفسیر ابوالفتوح : ج ۹ ، ص ۶۹ . اندیشه سیم و زر و خواسته و ساخته فارغ بود زن را چون جان شیرین در آغوش کشید و مقدم دزد را مبارک شمرد و آرزو کرد : ای کاش سال ها پیش از این چنین حادثه ای که دیگران از وقوعش نگرانند برای او رخ می داد ، و ای کاش آن دزد هر شب به خانه اش می آمد و او را از نعمت وصل و لذت آغوش برخوردار می نمود ، اتفاقاً همین حادثه موجب شد که رابطه آن زن و شوهر محکم تر و برقرارتر گشت ، و زندگی آن دو نمونه ای از عشق و محبت شد ، این است نتیجه پیش آمدها برای مردم عاقل و دانا . ۳- روزی به سوی شهر در حرکت بود به مردی برخورد که آن مرد لقمان را نمی شناخت ، از آن حضرت پرسید : تا شهر چقدر راه مانده ؟ فرمود : راه برو ، مرد به راه رفتن ادامه داد ، چون مقداری گام برداشت لقمان فریاد زد : دو ساعت مانده ، آن مرد پرسید : چرا این جواب مختصر را بهنگام سؤال من نگفتی ؟ فرمود : راه رفتنت را ندیده بودم ، تعیین مدت با نداشتن سرعت سیر صحیح نبود ، اکنون که طرز قدم برداشتنت را دیدم با طول راه سنجیدم دانستم که برای رسیدن تو به شهر دو ساعت مدت لازم است . ۴- لقمان بزرگوار اعتقاد داشت که دوری از بدی ها و انجام خوبی

ها فقط باید به منظور جلب خشنودی حق باشد، و هر گاه کسی تعریف و تمجید خلق را هدف سازد گذشته از آنکه همت بزرگ انسانی را پست و زیون ساخته و از ارزش عملش فرو کاسته به منظور اصلی دست نیافته. این را باید دانست که بدگویان و یاوه سرایان در هیچ موقعیتی زبان از خرده گیری فرو نخواهند بست. لقمان در چند جمله پندها که به فرزندش می داد این مسئله را به او خاطرنشان ساخت: پسر از پدر خواست تا این حقیقت را عملاً در نظرش مجسم سازد. لقمان به فرزند فرمود: هم اکنون ساز و برگ سفر مهیا کن تا در طی مسافرت این مطلب بر تو روشن شود، فرزند دستور پدر را به کار بست، مرکب آماده نمود، لقمان سوار شد و به فرزند گفت دنبال من حرکت کن، در آن حال بر قومی گذشتند که در مزارع به زراعت مشغول بودند، چون آن گروه چشم به آن دو مسافر انداختند زبان به یاوه سرایی در جهت اعتراض گشودند و گفتند: زهی مرد بی رحم سنگین دل که خود به تنهایی لذت سواری برد و کودک ضعیف بیچاره را به دنبال خود کشد؟! در این وقت پیاده شد و پسر را سوار کرد، می رفتند تا به گروهی رسیدند این بار بینندگان زبان به اعتراض باز کردند که این پدر را بنگر آنقدر در تربیت فرزند کوتاهی کرده که حرمت پدر نشناسد، جوان نیرومند سوار می شود ولی پدر ضعیف و ناتوان از دنبالش حرکت می کند. در این حال لقمان در ردیف فرزند سوار شد تا به قوم دیگر رسیدند آنان گفتند: این دو بی رحم را بنگرید که بر پشت حیوانی ضعیف سوار شده در صورتی که اگر هر یک به نوبت سوار می شدند حیوان بیچاره از بار گران آنان خسته نمی شد. در این موقعیت هر دو پیاده شدند تا به دهی رسیدند، مردم ده چون هر دو را دنبال مرکب پیاده دیدند گفتند: این پیر را با جوان بنگرید که هر دو پیاده می روند، در صورتی که مرکب برای سواری آنان آماده و پیش رویشان در حرکت است. چون کار سفر به پایان رسید به فرزند گفت: اکنون در طی این سفر دریافتی که خشنود ساختن مردم و بستن زبان اعتراض کنندگان و عیب جویان محال است، از این جهت مرد خردمند بجای آنکه گفتار و کردار خود را وسیله جلب رضایت دیگران سازد باید عمل خود را در معرض خشنودی حق قرار دهد و به عیب دیگران و تحسین مردمان ننگرد. (۱) ۵- زمانی که غلام بود، خواجه اش برای تفریح از بیت المقدس به بیرون رفت و در کنار رودخانه ای فرود آمد، در حال مستی با یارانش به قمار مشغول شد و در بازی مغلوب و مقهور گردید، و چون در بازی شرط شده بود بازنده باید نیمی از مالش را به دوستان واگذارد، یا آب رودخانه را بیاشامد، پس از بهوش آمدن دانست که در شرط خطا کرده از یاران مهلت خواست، پس از مهلت به حضور لقمان شتافت و از او چاره طلبید، فرمود: من این مشکل را حل می کنم در صورتی که تعهد کنی دیگر لب به این جنس آلوده نزنی. بامداد با خواجه به طرف رودخانه رفت، به یاران خواجه گفت: سرچشمه آب را ببندید تا جواجه من آب موجود رودخانه را بخورد، یاران از جواب فروماندند، و خواجه نیز از عمل قبیح خود توبه کرد (۲) ۶- لقمان در مقام صبر و شکیبایی مقتدر بود و دیگران را به این مقام و مرتبه توصیه می کرد، روزی به دیدن داود پیغمبر رفت، او را دید که او حلقه های آهن در هم می فرکند و لباسی از پولاد فراهم می سازد، لقمان که از خاصیت آن لباس بی خبر بود خواست در این باره سؤال کند اما در برابر خواهش نفس مقاومت کرد و زبان در کشید و خاموش بماند، تا داود زره را تمام کرد و پوشید، لقمان در پرتو صبر بی آنکه ذلت سؤال را تحمل کند فرمود: خاموشی حکمت است، اما آنکه زیر این بار تحمل کند اندک است، داود پاورقی (۱) بحار جدید: ج ۱۳، ص ۴۳۳. (۲) تفسیر ابوالفتوح: ج ۹، ص ۷۰. چون این سخن شنید، فرمود: تو را به حقیقت حکیم نامیده اند (۱) ۷- لقمان بزرگوار از بیهوده گویی خواجه سخت ناراحت بود و مترصد فرصت که خواجه را بیدار کند، روزی مهمان عالیقدری بر خواجه وارد شد لقمان را گفت تا گوسپندی ذبح کند و از بهترین اعضای او غذایی مطبوع بیاورد. لقمان از دل و زبان گوسپند غذایی تهیه کرد و بر خوان گذاشت، روز دیگر خواجه گفت گوسپندی ذبح کن و از بدترین اعضایش غذایی بساز این بار نیز غذایی از دل و زبان آماده ساخت. خواجه از کار لقمان دچار حیرت شد، پرسید: چگونه می شود که دو عضو هم بهترین و هم بدترین اعضا باشد؟ لقمان گفت: ای خواجه دل و زبان مؤثرترین اعضا در سعادت و شقاوتند چنانکه اگر دل را منبع فیض و نور گردانند و زبان را در راه نشر حکمت و بسط معرفت و اصلاح بین مردم و رفع

خصوصیات به جنبش آورند بهترین اعضا باشند ولی هر گاه دل به ظلمت و بداندیشی فرو رود و کانون کینه و عناد گردد و زبان به غیبت و فتنه انگیزی آلوده گردد از بدترین اعضا خواهند بود. خواجه از این داستان پند گرفت و از آن پس در صدد اصلاح خویش برآمد (۲). ۸- لقمان حکیم در آغاز کار غلامی مملوک بود، خواجه ای توانگر و نیک سیرت داشت اما در عین توانگری از عجز و ضعف شخصیت مبرا نبود، در برابر اندک ناراحتی شکایت می کرد و ناله می نمود، لقمان از این برنامه آگاه بود ولی از اظهار این معنی پرهیز می نمود، زیرا می ترسید اگر با او در این برنامه هب صراحت گفتگو کند عاطفه خودخواهیش جریحه دار گردد از این رو روزگاری پاورقی (۱) مثنوی دفتر سوم: ص ۴۷، دائرة المعارف فرید و جدی: ج ۸، ص ۳۷۱. (۲) تفسیر ابوالفتوح: ج ۹، ص ۷۰. منتظر فرصت بود تا خواجه را از این گله و شکایت باز دارد تا روزی یکی از دوستان خواجه خربزه ای به رسم هدیه برای او فرستاد. خواجه که از مشاهده فضایل لقمان سخت تحت تأثیر قرار گرفته بود آن میوه را از خود دریغ داشت تا به لقمان ایشار کند، کاردی طلبید و با دست خود آن را برید و قطعه قطعه به لقمان داد و او را وادار به تناول کرد. لقمان قطعات خربزه را گرفت و با گشاده رویی خورد تا یک قطعه بیش نمانده بود که خواجه آن را به دهان گذاشت و از تلخی آن روی در هم کشید آن گاه با تعجب از لقمان سؤال کرد چگونه خربزه ای تلخ را این چنین با گشاده رویی تناول کردی و سخنی به میان نیاوردی؟

قسمت دوم

لقمان که از ناسپاسی خواجه در برابر حق و همچنین از ضعف و از زبونی او ناراضی بود دید فرصتی مناسب برای آگاه کردن او رسیده از این رو با احتیاط آغاز سخن کرد و گفت: حاجت به بیان نیست که من ناگواری و تلخی این میوه را احساس می کردم و از خوردن آن رنج فراوان می بردم ولی سال ها می گذرد که من از دست تو لقمه های شیرین و گوارا گرفته ام و از نعمت های تو متمتعم، اکنون چگونه روا بود که چون تلخی از دست تو بستانم شکوه و گله آغاز کنم و از احساس تلخی آن سخنی به زبان آورم. خواجه از شنیدن سخن لقمان به ضعف روح خود توجه کرد، و در برابر آن قدرت روانی به زانو در آمد و از آن روز در اصلاح نفس و تهذیب روح همت گماشت تا خود را در برابر شدائد به زیور صبر بیاراید (۱). ۹- وقتی لقمان از سفری برمی گشت غلامش از او استقبال کرد، از حال خویشان خود بدینگونه از غلام سؤال کرد: پاورقی (۱) مثنوی دفتر سوم: ص ۳۸. از پدرم چه خبر داری؟ گفت: از دنیا رفت. جواب داد: خدا را شکر که مالک کار خود شدم، از مادر چه خبر داری؟ گفت: به رحمت حق رفت، گفت: اندوه من برطرف شد، از همسر چه خبر داری؟ گفت: مرد. گفت: تجدید فراش شد، از خواهرم چه خبر داری؟ گفت: او نیز به حق پیوست. گفت: ناموسم پوشیده شد، از برادر چه خبر داری؟ گفت: از دنیا رفت. گفت: پشتم شکست، از پسر چه خبر داری؟ گفت: رحلت کرد. گفت: دلم داغدار شد (۱). ۱۰- روزی با فرزندش به سفری روانه شد، و قصدش این بود که به پسر رنج سفر و راحت وطن را معلوم کند، وقتی به قریه نزدیک شدند مرکب آنان از راه رفتن بماند، و پسر نیز از پیاده رفتن پایش درد گرفت، و از ادامه راه عاجز ماند و به پدر از خستگی و گرسنگی شکایت کرد و گریست لقمان با پندهای حکمت آمیز پسر را سرگرم می کرد، بامدادان شخصی پیدا شد که درازگوشی با خود داشت، پسر لقمان را بر مرکب سوار کرد و به جانب مقصد رهسپار شدند، چون وارد قریه گشتند همه اهل ده را کشته یافتند. معلوم شد گروهی از دشمنان در کمین بودند و به آنان شبیخون زده اند لقمان فرمود: پسر، حکمت گرفتاری ما در بیابان آن بود که اکنون ظاهر گردید اگر از راه پاورقی (۱) مجمع البیان: ج ۸، ص ۳۱۷ مانند مرکب و آزار پای تو نبود ما هم کشته می شدیم (۱). ۱۱- روزی در محضر حضرت داود جمعی نشسته و به سخنان او گوش می دادند، از هر چیزی سخن به میان آمد و هر کسی مطلبی گفت، جز لقمان که سکوت اختیار کرده بود. داود گفت: ای لقمان چرا سخن نمی گویی؟ فرمود: در کلام چیزی نیست مگر به نام خدا، و در سکوت چیزی نیست

مگر تفکر در امر معاد، و مرد با ایمان چون تأمل کند سکینه و وقار بر او مستولی شود، و چون شکر خدای بجا آورد بر او رحمت و برکت نازل گردد و چون قناعت ورزد از مردم بی نیاز گردد، و چون راضی به رضای حق شود اهتمامش به امور دنیا سست گردد، و هر که از خود محبت دنیا خلع کند از آفات و شرور نجات یابد، و چون ترک شهوات نماید در گروه مردمان آزاد درآید، و چون تنهایی گزیند از حزن و اندوه رهایی یابد، و چون از حسد برهد محبت مردم درباره خود بیفزاید، و چون اعراض از امور فانی کند عقل او زیاد شود، و چون بینای به عاقبت گردد پشیمانی ایمن شود داود فرمود: سخت را تصدیق کنم و کلامت را امضا نمایم (۲). ۱۲- زمانی که غلام بود جز او غلامان دیگری در خانه خواجه کار می کردند روزی خواجه آنان را به باغ فرستاد تا میوه آورند، آنان در راه میوه نیکوتر را خوردند و تقصیر را بر لقمان گذاشتند، خواجه پرسید: چرا میوه نیکو نیاروردید؟ گفتند: آنچه میوه خوب در طبق بود لقمان خورد، لقمان گفت: ای خواجه آدم منافق و دو رو نزد خدای تعالی امین نباشد، اینان دروغ می گویند میوه های پاورقی (۱) درتیم با کمی تغییر در عبارت: ص ۵۰. (۲) درتیم: ص ۷۰. نیکو را خود خورده اند، به فرما تا آب گرم حاضر کنند و به ما بخوراند، آن گاه در صحرا بدوانند تا هر که هر چه خورده برگرداند خواجه چنین کرد، از دهان لقمان چیزی جز آب بیرون نیامد و از گلوی دیگران آنچه خورده بودند بیرون آمد، خواجه بعد از این ماجرا به رأی عقل او آگاه شد و به سخنان وی معتقد گشت (۱). ۱۳- روزی خواجه برای قضاء حاجت رفت، و بسیار نشست، چون بیرون شد لقمان گفت: ای خواجه زیاد نشستن انسان را دچار مرض می کند، به سهولت بنشین و به آسانی برخیز، خواجه دستور داد آن کلمه را بر در محل قضاء حاجت نوشتند (۲). ۱۴- روزی شخصی از وی پرسید: که خلاصه معرفت و روح حکمت تو چیست؟ لقمان گفت: خلاصه معرفت و روح حکمت من آنست: که از امور زندگی من آنچه بر عهده خالق است تکلیف و زحمت روا ندارم، و آن چه بر عهده من است سستی و تسامح جایز نشمرم. ۱۵- لقمان در پرتو نور معرفت دریافته بود که مراعات جانب عدالت در هر برنامه ای از شروط کامیابی است، و حتی برای بهره صحیح گرفتن از لذات جهان نیز رعایت اعتدال لازم است. چون افراط و زیاده روی در این راه لذت ها را به آلام و امراض تبدیل می کند، و عادت ها و آلودگی های کشنده ای بیار خواهد آورد، از این رو برای راهنمایی فرزند خود با بیانی جالب و منطقی نافذ آغاز سخن کرد و گفت: پسر! این پند را از پدر بشنو، در سراسر دوران زندگی جز از لذیذترین غذا پاورقی (۱) مثنوی: دفتر اول، ص ۹۴. (۲) تفسیر ابوالفتوح: ج ۷۹ ص ۷۰. تناول مکن، و جز از بهترین جامه میپوش، و جز در ملایم ترین بستر میارام، و جز از زیباترین مشاهد کام مستان. این بار پندهای پدر به گوش فرزند عجیب آمد، زیرا لقمان همیشه او را به سادگی و اقتصاد در شؤون زندگی دعوت می کرد، اما این بار به نظر می آمد که او را به تن پروری و کام جویی توصیه می کند. به این خاطر از پدر توضیح این نصایح را باز خواست، لقمان گفت: مراد من از این پندها این بود که برای رفع هر حاجت زمانی اقدام کنی که آن نیاز و حاجت به اوج شدت و منتهای ضرورت رسیده باشد، و در چنین حالت است که نازل ترین مراتب رفع ضرورت کیفیتی بوجود خواهد آورد که از عالی ترین مراتب لذت قوی تر باشد. تن خود را زمانی تسلیم بستر کن که فشار خواب حواس و قوای تو را یکسره تحت تأثیر قرار داده باشد، در این حال است که پاره خشتی در زیر سر از بالشی آکنده از پر بهتر می آید. دست وقتی به سراغ لقمه بگشای که گرسنگی طاقت را تاب کرده باشد در این زمان است که ساده ترین غذا لذتی افزون تر از سفره سلطان به تو می بخشد. پیکر آن گاه به جامه ای تازه بیارای که لباس قبل از ارزش انتفاع افتاده باشد، در چنین شرایط جامه کرباس از خلقت شاهانه برا زنده تر جلوه می کند. برای ارضاء غریزه جنسی وقتی آماده شو که فشار شهوت از حد تحمل گذشته باشد، در این وقت است که کنیز مطبخی در آغوش تو جاذبه ای افزون تر از الهه حسن نشان می دهد (۱). ۱۶- شنیدم که لقمان سیه فام بود نه تن پرور و نازک اندام بود یکی بنده خویش پنداشتن زبون بود در کار گل داشتش پاورقی (۱) قصص قرآن: ص ۲۶۶. جفا دید با جور و قهرش بساخت به سالی سرایی ز بهرش بساخت چو پیش آمدش بنده رفته باز ز لقمانش آمد نهیبی فراز به پایش در افتاد و پوزش نمود بخندید لقمان که پوزش چه سود به سالی ز جورت جگر خون

کنم به یک ساعت از دل بدر چون کنم ولی هم به بیخاشیم ای نیک مرد که سود تو ما را زیانی نکرد تو آباد کردی شبستان خویش مرا حکمت و معرفت گشت بیش غلامیست در خیلیم ای نیکبخت که فرمایمش وقت ها کار سخت دگر ره نیازمیش سخت دل چون یاد آیدم سختی کار گل هر آن کس جور بزرگان نبرد نسوزد دلش بر ضعیفان خرد گر از حاکمان سخت آید سخن تو بر زیردستان درشتی مکن (۱) پاورقی (۱) بوستان سعدی : ص ۱۵۹ .

بخش پنجم

بخش ششم

انتخاب به مقام رهبری

لَقْمَانِ حَکِیْم که شخصی سیاه چهره از مردم سودان مصر بود ولی با وجود چهره سیاه و نازیبا ، دلی روشن و روحی باصفا داشت . آن بزرگ مرد به خاطر درستی در زندگی و اخلاق پسندیده لیاقت آراسته شدن به لباس حکمت یافت ، تا به هنگام یک نیم روز که مردم به خاطر استراحت از حرارت هوا به خواب رفته بودند دسته ای از فرشتگان به دستور حضرت حق او را ندا دادند : آیا دوست داری که خداوندت در زمین به منصب پیامبری برگزیند تا در اختلافات مردم به قضاوت برخیزی ، و از پریشانی زندگی آنان را سر و سامان بخشی ؟ جواب گفت : هرگاه خداوند منم به قبول این برنامه مأمور سازد پیروی می کنم ، زیرا یقین دارم که هر گاه مأمور به این کار شوم از لطف و عنایتش و کمک و یاریش بهره مند خواهم شد ، اما اگر مرا در رد و قبول آن مختار سازد راه عافیت خواهم گزید و از این مسئولیت بزرگ احتراز خواهم کرد . ملائکه سرّ قبول نکردن این مقام را از او خواستند ، گفت : حکومت میان مردم کاری بس دشوار و راهی سخت و پیچیده به انواع بلاهاست ، و هر که این وظیفه را به عهده گیرد هر گاه در برنامه ها به حق حکم کند از زیان برهد ، و اگر به لغزش افتد از سعادت محروم شود ، خواری و گمناهی دنیا در برابر سربلندی آخرت قابل جبران است ، ولی کسی که جاه و مقام دنیا را مقصود خود گرداند دنیا و آخرت هر دو را خواهد باخت ، زیرا عزت دنیا از دست خواهد رفت و به عزت و نعمت آخرت هم نخواهد رسید . فرشتگان چون سخن او را شنیدند بر درایت و عقل او آفرین گفتند و خدای بزرگ منطق او را پسندید تا چون شب رسید ، سرچشمه حکمت را از درون جان آن مرد روان کرد ، چون از آن رؤیا دیده گشود ، آثار حکمت را در سراسر عالم جلوه گر دید ، و سرمایه های حکمت به صورت نصیحت و دستور زندگی به انتخاب به مقام رهبری زبانش جاری گشت . عللی که سبب برگزیده شدن او به مقام حکمت و رهبری شد ، در کتب بزرگ و قابل توجه چنین آمده : از ابتدای زندگی به آیین راستی سخن می گفت ، و در ردّ امانت مردم دقت کامل داشت ، در برنامه هایی که مربوط به او نبود دخالت نمی کرد ، دیده از حرام فرو می بست ، و زبان از گفتن سخنان بیهوده نگاه می داشت ، در امر زندگی مراعات اقتصاد می کرد ، و در مقام فرمان بردن از امر الهی نیرومند و قوی بود ، مغزی متفکر داشت ، و اکثر اوقات را به تأمل و اندیشه می گذراند ، از حوادث جهان عبرت می گرفت ، و برای صفا دادن جان تجربه می اندوخت . در نتیجه روحی آرام داشت ، و در ساعات روز دیدگان تسلیم خواب نمی کرد ، هرگز او را در برنامه خلاف انسانیت ندیدند ، از خنده و استهزا نسبت به دیگران پرهیز داشت ، عقل را محکوم هوای نفس نمی کرد ، از کامیابی در برنامه های دنیا مغرور نمی شد ، و در آن امور به خود غصه و اندوه و غم راه نمی داد ، در صبر و شکیبایی به اندازه ای توانا بود که چند فرزندش پیش چشمش جان دادند و او از سر جزع و زبونی دیدگان را بسرشگ نیالود در اصلاح امور خلق کوششی بسزا داشت ، و هرگاه دو نفر را در حال دعوا و جدال می دید در آشتی دادن آنان سعی بلیغ می کرد ، هر زمان که سخن سودمندی از کسی می شنید تا به مأخذ آن آگاه نمی شد از تحقیق فرو نمی نشست ، بیشتر اوقات خود را به معاشرت و مجالست با فقها و حکما و قضات و پادشاهان می گذاشت ، بر نخوت شاهان که شیفته

قدرت زودگذر شده بودند به دیده شفقت می نگریست (۱). من در این بخش به توضیح و ترجمه صفات عالی روحی آن حکیم بزرگ الهی پرداخته و از خدای مهربان می خواهم که همه ما را به زیور آن برنامه های سعادت بخش بیاراید، صفاتی که در صفحه قبل خواندید و لقمان بزرگوار به آنها آراسته بود به طور تقریب در عناوین زیر خلاصه می گردد: ۱- راستی در گفتار. ۲- ادای امانت. ۳- عدم دخالت بیجا. ۴- فرو بستن دیده از حرام. ۵- اقتصاد در شئون زندگی. ۶- عبودیت و بندگی. ۷- مغز متفکر. ۸- عبرت گرفتن از تاریخ. ۹- عدم غرور. ۱۰- صبر و استقامت. ۱۱- اصلاح امور خلق. ۱۲- معاشرت صحیح. پاورقی (۱) بحار جدید: ج ۱۳، ص ۴۰۹. تفسیر علی بن ابراهیم: ج ۲، ص ۱۶۱. کشف الاسرار: ج ۷، ص ۴۸۹. المیزان بنقل از مجمع البیان: ج ۱۶، ص ۲۳۳.

آیین راستی

یکی از صفات پسندیده که هماهنگ با سرشت آدمیان است راستگویی است، هر انسانی مطابق با واقعیت فطرت مایل به راستی در گفتار و اعمال است، و نیز میل دارد آنچه را از دیگران می شنود راست بشنود. این نکته را نباید از نظر دور داشت که در میان اعضاء ظاهر انسان از همه وسیع تر زبانست که واسطه بین ظاهر و باطن آدمی است. انسان در ظاهر خود قوایی دارد که با هر یک از آنها چیزهایی از جهان درک می کند، مانند گوش که با آن صداها را می شنود، چشم که با آن مناظر و اشکال را می بیند، بینی که با آن بوها را دریافت می کند و... بشر هر چه را با قوای ظاهر درک می کند در باطنش جمع می گردد و تمام آنچه را ظاهر و باطنش به کمک یکدیگر فراهم آورده اند زبان بیان می کند. هر یک از قوای ظاهر از دیگری بی خبر است، ولی زبان هر چه را آن قوا گرفته اند بیان می کند، زیرا این عضو وسیع لیاقت اظهار جمیع ادراکات ظاهر و باطن را دارد. علاوه بر آنچه آدمی به وسیله قوای ظاهر درک می کند، با عقل و وهم و گمان هم مراتبی را در باطن خود دریافت می دارد که در میان قوای ظاهر فقط زبان آشکار کننده آن مراتب باطنی است، خلاصه زبان پرده دار روح وسیع و باطن نامحدود است. هر چه موجود باشد یا معدوم، خالق باشد یا مخلوق، معلوم باشد یا مشکوک، تخیل باشد یا موهوم، زبان در اطرافش به سخن می آید و اثبات و نفی می کند، و می توان گفت آنچه دانش بشر بدان می رسد زبان به حق یا به باطل به بیان آن می پردازد، باین وسعتی که زبان دارد اگر از روش فطری که میل به راستی است پیروی کند صاحبش اهل فضیلت و خیر است، و اگر عنان رها کند شیطان او را به وادی های خطرناک خواهد انداخت. مردم با داس زبانشان چون هیمه خشک دود می شوند و به رو در آتش جهنم قرار می گیرند، کسی از شر زبان ایمن می ماند که آنرا به لجام دین مقید کند، و جز در مواردی که سود دنیا و آخرت باشد رهایش نکند. غزالی می گوید: زبان از نعمت های بزرگ حق و صنعت های دقیق خدا است، این عضو با اینکه جرمش کوچک ولی طاعت و جرمش بزرگ است زیرا کفر و ایمان و توابع آن با شهادت زبان ظاهر می شود (۱). پیامبران الهی که یک قسمت مهم مأموریتشان احیاء فطریات بوده مردم را به راستگویی دعوت کردند، و آنان را از دروغ گفتن بر حذر داشته اند اسلام دروغ را عامل مخرب ایمان شناخته (۲) و آن را از گناهان کبیره قرار داده است. علی (علیه السلام) می فرماید: هیچ کس طعم ایمان را نمی چشد مگر اینکه دروغ را ترک کند چه جدی باشد و چه شوخی (۳). و نیز فرمود: هیچ عملی به قبح دروغگویی نیست. دروغ گفتن مخالف وجدان اخلاقی فطری، و نیز مخالف وجدان اخلاقی تربیتی است، دروغ در نظر کلیه اقوام و ملل عملی ناپسند و غیر مشروع است. دروغ گویی آدمی را به سایر گناهان آلوده می کند، دروغگو انواع معاصی را مرتکب گشته و هرگاه از او پرسند در کمال وقاحت تکذیب کرده خود را پاک معرفی می کند. امام یازدهم (علیه السلام) می فرماید: تمام گناهان و ناپاکی ها در یک خانه جمع شده، کلید آن خانه دروغگویی است (۴). پاورقی (۱) محجۀ البیضاء: ج ۵، ص ۱۹۰. (۲) کافی: ج ۲، ص ۲۵۴. (۳) کافی: ج ۲، ص ۲۵۵. (۴) مستدرک الوسائل: ج ۲، ص ۱۰۰. دروغ یکی از معایبی است که آشکارا و به روشنی مذموم و قابل سرزنش و

مؤاخذه است، زیرا دروغ به دنبال خود گناهان زیادی را می کشد، و دری به روی تمام معایب باز می کند، ناتوانی ما در پیشگیری از بروز این خوی و ضعف ما در منع و دفع آن گناه نابخشودنی است، یونس بن عیید می گوید: هر کس زبان خود را مقید می دارد در باقی اعمال او هم اثر صلاح دیده می شود. از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) نقل شده: هر کس زیاد روی در سخن داشته باشد عاقبت به بیهوده گویی کشانده می شود، و هر کس زیاد گو باشد به آتش نزدیک خواهد بود. زبان که مظهر امتیاز انسانی است، پاکیش باعث پاکی گوهر انسانیت است، دروغ گذشته از آنکه دروغگو را موجودی پست و سست و ضعیف می سازد، بنیان جامعه را ویران می کند و ریشه قوم و ملتی را که در آن رخنه کند برباد می دهد. دروغ که در خانواده میان زن و شوهر، پدر و مادر، و فرزندان رایج شود، دروغ که در قبیله میان خویشاوندان، و در محله میان همسایگان شیوع یابد، دروغ که در اداره میان رئیس و مرئوس، و در مدرسه میان شاگرد و آموزگار، و در بازار میان خریدار و فروشنده، و در مملکت میان ملت و دولت پا بگیرد، دروغ که در میان منافذ و زوایای اجتماع راه یابد و رخنه کند بنیان جامعه را ویران و جمعیت را خوار و آنها را پریشان و از سعادت و برکات الهی در دنیا و آخرت محروم می کند. قرآن مجید دستور می دهد: از خدا پروا کنید و با راستگویان بوده باشید (۱) یعنی دروغ مگویید، وعده دروغ مدهید، عذر دروغ اقامه نکنید، و در قول و عمل، در ظاهر و باطن راست گفتار و درست کردار باشید. خدای بزرگ در قرآن مجید سوره المائده آیه ۱۱۹ می فرماید: قیامت روزی پاورقی (۱) التوبه: آیه ۱۱۹. است که راستی راستگویان به آنان سود دهد، در مقابل این برنامه برای آنها بهشت هایی است که از زیر آن نهرها روان است و ایشان در آنجا جاودانند، خدا از آنان راضی است و آنها از حق خشنودند، و این است رستگاری بزرگ. قرآن کریم مکرر پیروان ادیان را که در دستورهای دینی کم و زیاد کرده اند، یا مطلبی که دارای واقعیت بوده دگرگون نموده اند سرزنش می کند، و آنان را به خاطر دروغ بستن به کتب آسمانی ستمکار می خواند. امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: دروغگو و مرده یکسانند، برای اینکه برتری انسان زنده بر مرده در امکان اعتماد به اوست، و اگر نتوان به سخن کسی اعتماد کرد و اطمینان یافت زندگی او بیهوده است، راستی پیمانی از تو و برای توست، به خاطر اینکه راستی روح زیبایی و حقیقت و خواست زندگی توانا و پیروزمند است. شاید بارزترین و آشکارترین مظاهر و جلوه های عدالت در جهان هستی و هر چیزی که مربوط به طبیعت و آفرینش است، همان راستی خالص و مطلق است. پس در حقیقت راستی و صدق مدار گردش زمین و فلک و شب و روز است، و تنها با راستی و درستی است که فصول چهارگانه پشت سر هم می آیند و می روند و یا باران می بارد و خورشید نور افشانی می کند، و هم چنین به خاطر صد و راستی است که خاک زمین به وعده وفا می کند، و هر چیزی را در نوبت خود بدون کوچکترین تقدیم یا تأخیری می رویاند و تحویل می دهد، و باز به خاطر همین راستی است که نوامیس طبیعت و قوانین زندگی پا بر جا و استوار است. علی (علیه السلام) در خطبه همام که صفات پرهیزکاران را بیان می دارد در اولین مرحله به صفت راستی اشاره می کند و آن را از نشانه های اهل تقوا می داند. مترجم روح و تفکر هر کسی زبان اوست، از گفتار هر کسی ما در می یابیم که در چه حدی از عواطف و اخلاقیات و تفکر قرار گرفته، یک جهت تکریم حق نسبت به پارسایان همین صفت راستگویی و به صواب سخن گفتن آنان است. نخستین وصف خوبان راستگویی است نکو بشنو که این وصف نکویی است کسی را کاین نکویی در زبان است ز هر نیکویی اندر وی نشان است هر آن کس را که باشد صدق گفتار در او یابی صفات نیک بسیار دلی کز عشق روشن آفتاب است فروغش بر زبان صدق و صوابست نبی بزرگ (صلی الله علیه و آله وسلم) برای ادای شکر نسبت به نعمت راستی در پیشگاه حق عرضه می دارد: خداوندا! زبان گویا و فصیح دادی تا بغیر تو مدح نگویم، و جز برای تو ثنا نخوانم، و به معادل مایوسی و بدگمانی روبرو نشوم، از مدیحه گویی دیگران و ثناخوانی برای مخلوقات به زبانم راه بازگشت دادی. خدایا! از بهر ثناگو از ناحیه ثنا شده پاداشی است ولی من به تو امیدوارم که مرا به ذخایر رحمت و خزائن مغفرت دالتم نمای. خدای مهربان! در مقام منت گذاری بر گذشتگان در کتابش می فرماید به آنان از رحمت خود بخشیدیم و از برای آنان زبان راست قرار دادیم (۱). از

آنجا که امیرالمؤمنین (علیه السلام) دقت کافی و توجه وافیه نسبت به صدق و راستی داشت و همراه آن بسر می برد و در کنار آن زندگی می کرد از نخستین هدف های او می بینیم که تهذیب و تربیت مردم را بر پایه بینش و خرد و احساس و درک خود قرار داد . مفهوم صحیح و مدلول اساسی تهذیب و تربیت هم جز اساس و درک عمیق ارزش زندگی و شخصیت وجود چیز دیگری نیست و از آنجا که این مفهوم تنها پاورقی (۱) سوره مریم : آیه ی ۵۰ . مفهوم بزرگ تهذیب و تربیت است صدق و راستی با ذات هستی و با هر موجود مادی یا معنوی همان محوری خواهد بود که تهذیب و تربیت به دور آن می گردد ، چنانچه محور عدالت در جهان هستی نیز همین است . روی پایه این اصل که مدار و ملاک تهذیب و تربیت در نزد علی (علیه السلام) دور نگاه داشتن انسان از دروغ و یا به تعبیر دیگر پشتیبانی از انسان زنده در قبال سردی و مرگ است . میگزاری و مستی عامل مؤثری برای ارتکاب گناهان است ، چه بسیار مردمی که در عین عادت دست به برخی از گناهان نمی زنند ولی در موقع مستی که پرده حیا دریده شود و چشم عقل تیره گردد با بی پروایی به هر گناهی دست می زنند ولی اثر تیرگی های دروغ در عقل و روان به مراتب بیش از میگزاری است ، کسی که به دروغ عادت کرده و بی پروا هر چه می خواهد می گوید از انسان مست بی حیا تر است و از هیچ گناهی باک ندارد . امام باقر (علیه السلام) می فرماید : خداوند برای شرور و بدی ها قفل هایی قرار داده که مردم از خطرات آن شرور در امان باشند شراب کلید قفل های بسته ولی خطر دروغ از شراب بیشتر است (۱) . امام هشتم (علیه السلام) از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل می کند که از پیامبر پرسیدند : ممکن است مؤمن بترسد ؟ فرمود : آری . گفتند : ممکن است بخیل باشد ؟ فرمود : آری . پرسیدند : ممکن است دروغ بگوید ؟ فرمود : هرگز (۲) . حجاج بن یوسف روزی سخنش طولانی شد ، مردی از میان جمع برخاست پاورقی (۱) اصول کافی : ج ۲ ، ص ۲۵۴ . (۲) جامع السعادات : ج ۲ ، ص ۲۴۸ . و گفت : سخن کوتاه کن وقت نماز است ، زیرا وقت نماز به خاطر تو توقف نمی کند ، و نیز خداوند عذرت را نمی پذیرد ، حجاج از صراحت آن مرد به خصوص در مجلس عمومی سخت آزرده شد دستور داد او را زندانی کردند . کسان آن مرد به دیدار حجاج رفتند و به وی گفتند : امیر زندانی ما دیوانه است ، دستور ده او را آزاد کنند ، حجاج گفت : اگر خودش به دیوانگی خود اقرار کند آزادش می کنم . کسان زندانی به ملاقاتش رفتند و داستان را برایش گفتند ، سپس از او خواستند اقرار به دیوانگی کند ، در پاسخ گفت : من چنین اقراری نمی کنم ، خداوند مرا سالم آفریده و من به حضرت او دروغ نمی بندم ، وقتی جواب متین او به گوش حجاج رسید دستور داد به احترام راستگویی آزادش کنند . ای گرو کرده زبان را به دروغ برده بهتان ز کلام تو فروغ این نه شایسته هر دیدهور است که زبانت دیگر و دل دگر است از ره صدق و صفا دوری چند دل قیری رخ کافوری چند روی در قاعده احسان کن ظاهر و باطن خود یکسان کن یک دل و یک جهت و یکرو باش وز دو رویان جهان یکسو باش از کجی خیزد هر جا خللی است راستی ، راستی نیکو مثلی است دل اگر صدق پسندیدت دهد بر همه خلق بلندیت دهد (۱) لقمان حکیم در تمام زوایای حیات از صفت راستی و درستی برخوردار بود ، و هرگز زبان پاکش به پلیدی دروغ و سایر گناهان مخصوص به زبان آلوده نشد ، از این جهت آن منبع حکمت ، و فروغ ایزد هم چون میوه ای تازه و شیرین بر شاخسار درخت هستی با اتصال به ریشه راستی در مزرعه تاریخ ثابت و استوار پاورقی (۱) جامی . مانده ، و این صفت عالی جاودانگی نامش را تضمین نموده است .

اداء امانت

قسمت اول

هرگاه بشر نتواند به تنهایی زندگی کند و به ناچار باید به کمک افراد دیگر جامعه ای تشکیل داده ، و بقای نوع و تکاملش را تضمین کند ، و مدنی بالطبع و اجتماعی بالفطره بودنش مورد قبول باشد ، باید لوازم تشکیل و پایداری جامعه را بالاچار بپذیرد .

بنابراین باید دید که جامعه بر چه ارکانی برپاست؟ بنای جامعه به روی پایه های قوانین و تعهدات گذاشته شده و بدون آن نه ارکان جامعه تشکیل می شود و نه پاینده خواهد بود. انسانی که فردا عضو جامعه است باید مطابق با روش واقعی و اصول انسانی تربیت شود، رهبری خویشتن که کار عقل است و سجایاست، ابتدا شناسایی مقررات زندگی را ایجاب می کند، و سپس به اداره پیروی از این مقررات و کسب عادات روانی و بدنی که انسان بدان ها نیازمند است حکم می کند. برای رهبری خردمندانه زندگی انسان، یک کارآموزی و در عین حال نظری عملی ضروری است، همان طوری که تاریخ، و علم طبیعی، و جغرافیا و دستور زبان را تدریس می کنند، تعلیم مقررات راه و رسم زندگی و مبانی عملی آن نیز واجب است، زیرا بدون تعلیم مقررات حیات و به زیستی تمام علوم دیگر به صورت ابزار مخرب و بنیان کن برخورد آمد. جوانانی که امروز ناظر از هم پاشیدگی مبانی مدیّتند محصول مدارس جدیدند، مدارس که از تعلیم آداب حیات عاری هستند، اغلب جوانان کم سواد، در پاره ای از بی ادبی ها زرننگ و حيله گر و دغل و عاری از سجایا و حسن اخلاقند. این عیوب بزرگترین نشانه نقص در تعلیم و تربیت است. خانواده که باید امن ترین مکان برای طفل باشد، به طور کلی محیط رقت انگیزی شده زیرا پدر و مادر امروزی از روانشناسی کودک و دوره جوانی اطلاعی ندارند و بیش از حد لزوم ساده لوح یا عصبانی یا ضعیف و خشن هستند، و شاید بسیاری از آنان معایبی به کودکانشان می آموزند، و قبل از هر چیز به مشاغل و امور و سرگرمی های خود می پردازند. فراواند کودکانی که در خانه و خانواده خود مناظری از بی ادبی و مجادله و خودپسندی و مستی می بینند، و بسیاری اگر در خانه خود ندیده اند از دوستان و محیط بیرون آموخته اند. بدون مبالغه می توان گفت: که بسیاری از پدران و مادران امروزی از هر طبقه که هستند بیش از حد به مسئله تربیت کودکان خود جاهلند، مدارس نیز هنوز نمی توانند وظیفه واقعی خود را ایفا کنند، زیرا آموزگاران نیز رفتارشان بهتر از پدران و مادران نیست، کودکان نه فقط به دستور و گفتار بلکه مخصوصاً به نمونه و سرمشق احتیاج دارند. خلاصه آنکه نه مدرسه و نه خانواده امروز نمی توانند راه و رسم زندگی را به کودکان بیاموزند، بدین سبب است که در چهره طبقه جوان همچون در آینه اثر بی لیاقتی مرییان منعکس شده است، تعلیم و تربیت عملاً برای آمادگی برای امتحانات و به تمرین ساده حافظه منحصر گشته و بدین ترتیب جز چهارپایی بر او کتابی چند نمی پرورد. با چنین تربیت جوانان نیم توانند واقعیت را درک، و وظیفه انسانی خود را ایفا کنند، و این است معنای خیانت در تربیت و در حوزه انسانیت و مسلم با این چند سطر حقیقت حفظ امانت و اداء آن برای شما روشن شد، در این قسمت از زندگی و در بقیه مسائل هم به همین شکل مسئله امانت و خیانت در آن قابل تطبیق است. خیانت غالباً در مقابل امانت استعمال می شود، هر گاه مالی را به کسی بسپارند، یا رازی را به او بگویند، یا کسی برای تربیت در اختیار او قرار بگیرد، او مال را حفظ نکند، راز را فاش کند، اصول تربیتی را تعلیم ندهد خائن، و گرنه امین است. خیانت یا امانت داری اختصاص به این چند محل ندارد، هر کس به عهدي که بسته یا به پیمانی که دارد چه خودش آن عهد را بسته باشد، یا طبیعت بر او قرار داده باشد وفا نکند خائن در امانت است، زیرا عهد بسته شده امانت است، و باید آنرا به مقتضای اخلاق، یا خلقت رعایت کرد. انسان در این عالم آزاد و مطلق آفریده نشده که به هیچ قید و بندی بسته نباشد، او از ناحیه جسم و جان مقید به حقوقی که برای دگران بر گردن اوست و از او بر گردن دگران است می باشد، مانند حق خدا، حق پدر و مادر، و رهبر، خامعه و آب و خاک و خلاصه بر عهدهی هر کس عهدها است و بر ذمه هر بشری امانت ها است که به این خاطر نمی تواند بطور مطلق آزاد باشد. در صورت ادای حقوق امین، و در مقابل خیانت به تعهدات اختیاری و طبیعی خائن است، هر بشری احساس می کند که وجود و شخصیت او همیشه نبوده، و خود باعث بوجود آوردن خود نشده، بلکه خالقی او را ایجاد کرده و در میان خلق بوجود آورده، بالطبع برای خدا که خالق او است بر گردن خود حق و نعمت آفرینش را درک می کند، و خود را مدیون خالق می بیند، و چون با زحمات مخلوق پرورش یافته از طرف مخلوق نیز بر عهده خود حقوقی می یابد، اینها حقوقی است که به حکم فطرت و وجدان بر عهده آدمی است، و هر کس اخلاقاً خود را زیر بار عهد و پیمان یا به تعبیر دیگر امانت حقوقی می بیند. در کل مسئله میان ادیان و قوانین و

طوایف بشری اختلافی نیست هر فرد انسان از هر نژاد و طایفه ، و پیرو هر دین و قانون باشد احساس حق شناسی نسبت به خالق و مخلوق می کند . پس هر انسانی عهده دار امانت های حقوقی است ، و باید هر گونه امانت را رعایت کند و بداند که به حکم عقل و دین و وجدان و انسانیت خیانت در امانت از گناهان بزرگ است امام ششم (علیه السلام) می فرماید : خداوند هیچ پیامبری را نفرستاد مگر به راستگویی و ادای امانت در برابر نیکان و بدان (۱) . و نیز فرمود : سه طایفه را رعایت کنید ، نیک باشند ، یا بد : ۱ - پدر و مادر . ۲ - کسی که نزد شما امانت دارد . ۳ - آن کس که با او عهد و پیمان دارید . نبی اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود : خائن در امانت از ما نیست ، و هر کس جنس مورد خیانت را در حالی که می داند بخرد ، چنان است که خودش خیانت کرده (۲) . حدیث دیگر فرمود : هر کس در ادای امانت خیانت کند ، و آنرا به اهلش نرساند و مرگش فرا رسد بر غیر دین من خواهد مرد (۳) . علی (علیه السلام) به کمیل فرمود : به ما اجازه داده نشده درباره احدی برخلاف امانت رفتار کنیم ، به خدا سوگند پیامبر سه مرتبه قبل از مرگش فرمود : امانت را بر گردانید ، چه صاحبش نیک باشد ، چه بد ، حتی جنس مورد امانت اگر نخ یا سوزن باشد (۴) امام چهارم فرمود : به خدایی که محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) را به حق برانگیخت اگر قاتل پدرم مرا بر شمشیری که پدرم با آن شهید شد امین گرداند امانتش را به او رد پاورقی (۱) اصول کافی : ج ۲ ، ص ۸۵ . (۲) سفینه البحار : ج ۱ ، ص ۴۳۳ . (۳) سفینه البحار : ج ۱ ، ص ۴۳۳ . (۴) سفینه البحار : ج ۱ ، ص ۴۱ . می کنم (۱) . پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود : یوسف صدیق آنقدر کریم بود که پس از چند سال بدون تقصیر در زندان بسر بردن ، وقتی فرستاده سلطان از او تعبیر خواب خواست نگفت اول مرا آزاد کنید بعد تعبیر خواب بخواهید ، اما وقتی خواستند او را آزاد کنند و به او رتبه ای عالی واگذار نمایند گفت : زنان اشراف مصر را بطلبید و از آنان پرسید آیا در خانه عزیز از من سوء نظری احساس کردند و خیانتی دیدند ؟ همین که زنان مصر مخصوصاً زلیخا و عزیز بر پاکدامنی او شهادت دادند ، گفت : غرضم از این کار این بود که عزیز بداند من در نهان به وی خیانت نکردم و در حق ناموس او نظری نداشتم .

قسمت دوم

سید جمال الدین اسدآبادی در کتاب خود علت سیر تکامل جامعه را امانت می داند ، زیرا جامعه امین حافظ اسرار و برنامه های دیگر است ، و به موقع در اداء امانت قیام می کند ، در این جا باید به این نکته توجه کرد که کارگردانان امور اجتماع ، و سران ملت ، و آنان که عهده دار امور مردمند مخصوصاً پاسداران آب و خاک که همه از دسترنج ملت ارتزاق می کنند باید بدانند که از طرف ملت امین هستند چه ملت این معنی را بدانند و چه نداند ، اینان باید در حفظ تمام امانت ها که مال و آبرو ، و ناموس ، و آب و خاک است بکوشند ، و سعی کنند در هیچ برنامه ای آلوده به خیانت نشوند ، و اگر کسی را به خیانت شناختند دست آلوده و پلیدش را از سر ملت کوتاه کنند تا عبرت دیگران باشد ، مبارزه با خائن و خیانت باعث سربلندی ملت و دولت است ، و با برچیده شدن دست های خائن فرد فرد ملت به حقوق انسانی و طبیعی خود می رسند . هر کسی در هر شأن و مقامی از اداره امور است باید خود را به رعایت امانت پاورقی (۱) سفینه البحار : ج ۱ ، ص ۴۱ . و مبارزه با خائن موظف بداند ، یا یک ملت در حوزه امنیت و آسایش قرار بگیرند ، در ذیل این مسئله بد نیست به داستانی که در زمان محمود غزنوی اتفاق افتاد توجه کنید و از این داستان نکات ارزنده تربیتی استفاده کرده بکار بندید . شهر غزنین در تاریکی شب فرو رفته بود ، و در آرامش خاصی بسر می برد ، مردم همه در خواب ناز و استراحت بودند ، اما در میان آن مردم فقط یک انسان با وجدان و زنده بیدار بود که خوابش نمی برد گاهی برمی خواست و گاهی می نشست ، از بی خوابی ناراحت بود و دائم می پرسید : چرا خوابم نمی برد ؟ شاید مظلومی مورد ستم قرار گرفته باشد و در این ظلمت شب کسی از حالش مطلع نیست تا به دادش برسد ، بر من است که از این مشکل جستجو کرده و راه اصلاحش را بیابم . محمود به یکی از افرادش دستور داد : تمام شهر را گردش کن و کاملاً توجه داشته نما که جایی فریادی به

گوش می رسد یا نه ، اگر ستمدیده ای را مشاهده کری او را به همراه خود نزد من آر . فرستاده سلطان پس از یک گردش سطحی برگشت و به عرض محمود رساند : که در شهر بیداری نیافتم ، خاطر خطیر ملوکانه از هر جهت آسوده باشد . سلطان به بستر رفت و برای استراحت آماده شد ، اما گویی وجدانش نمی گذارد ، و دیدگانش از خواب می هراسد . دانست که مأمورش در تجسس کوتاهی کرده و برای جستجوی کامل باید خودش از کاخ بیرون رود . به ناچار از کاخ خارج شد ، به آرامی قدم می زد ، و به هر گوشه و کناری نگاه می انداخت و به هر صدایی دقت می کرد . ناگاه صدای ضعیف و مظلومانه ای از گوشه مسجدی توجهش را جلب کرد ، محمود به دنبال آن صدا وارد مسجد شد ، دید مردی در نهایت ناراحتی و افسردگی ناله می کند ، و با کمال زاری بدرگاه حضرت خق شکایت می نماید و می گوید : ای خدایی که تو را خواب نمی گیرد ، و آنی از بندگان غافل نمی شوی بدان که محمود بارگاهش را به روی ستمدیدگان بسته و با محبوبانش در حرم سرا به عیش و عشرت است ، خداوندا ! محمود غزنوی به ناله دردمندان و به فریاد ستمدیدگان توجهی نمی کند ، پیوسته در کاخ خود بسر برده و خبر از حال ضعیفان ندارد . سلطان فریاد زد : ناله مکن ، محمود غزنوی من هستم که برای رفع گرفتاری هایت آمده ام مطلب چیست با من در میان بگذار . گفت : سلطان یکی از افسران ناپاکت که از نزدیکان توست هر شب به خانه من وارد می شود و با سوءاستفاده از قدرت تو دامن ناموس مرا به بدترین صورتی آلوده می کند ، و با زور و جبر به حریم پاک عفت و عصمت من تجاوز می نماید . محمود سخت برآشفته و متأثر شد ، آن گاه پرسید : آیا الآن در خانه توست ؟ گفت : شاید باشد و شاید رفته باشد ، سلطان با نراحتی و غضب به آن مرد گفت : هرگاه به سرای تو آمد مرا خبر کن ، سپس به کاخ برگشت و به نگهبانان قصر گفت : هرگاه چنین کسی بخواهد مرا ملاقات کند از ورودش مانع نشوید ، آن شب گذشت ، شبانگاه دیگر آن افسر خائن و آن عنصر ناپاک و پست که دولت او را امین جان و ناموس و مال مردم قرار داده بود ، و او هم روز گرفتن دانشنامه برای استقامت در کار قسم یاد کرده بود به سراغ آن خانه رفت . مرد ضعیف و ستمدیده از طرفی خود را به محمود رساند و از ورود آن جنایتکار خبر داد ، پادشاه از جای خود برخاست و با شمشیر شرربار خود را به خانه درانداخت و افسرا متجاوز را در بستر آن زن بی دفاع دید . به صاحبخانه گفت : چراغ را خاموش کن ، سپس با شمشیر پیش آمد و با یک ضربت مردانه آن افسر را در رختخواب کشت ، آن گاه فرمان داد که چراغ را روشن کن ، پیش آمد و با دقت به صورت مقتول خیره شد ، بلافاصله به زمین افتاد و سجده شکر به جای آورد ، سپس به صاحبخانه گفت غذایی در خانه داری ؟ گفت : آری ، ولی نان خشک و نامطبوع که سلطان نمی تواند از آن تناول کند ، گفت : بیاور ، صاحبخانه غذا حاضر کرد ، محمود با رغبتی هر چه تمام تر نان خشک را خورد ، رعیت ستمدیده که این صفا را از محمود دید عرض کرد : اجازه می فرمایید مطلبی از حضورتان سؤال کنم ؟ محمود با نهایت محبت گفت : بپرس ، عرض کرد : دستور خاموش کردن چراغ و سپس روشن کردن آن و سجده شکر و خوردن نان خشک در خانه رعیتی بینوا برای چه بود ؟ سلطان محمود که سعی داشت دلی از آن شکسته دل بدست آورد ، و خاطره تلخ گذشته را از یادش ببرد با کمال مهر گفت : هر یک از اینها که پرسیدی علتی دارد . اول : هنگامی که از جریان تجاوز یک افسر مطلع شدم ، با خود فکر کردم که در زمان حکومت من کسی جرأت این واقعه را ندارد مگر این که فرزند من باشد ، گفتم : چراغ را خاموش کن که اگر فرزندم باشد مهر پدری مرا از اجرای عدالت باز ندارد ، چون از انجام مقصود فارغ شدم گفتم چراغ را روشن کن تا ببینم کیست ، هنگامی که دیدم از خاندان من نبود خدا را سجده کردم که ساحت خانواده من از این آلودگی ها پاک است . دوم : من از هنگام شنیدن این داستان اسف بار با خود پیمان بستم که لب به خوردن نزنم تا داد تو را از آن ستمگر بگیرم ، به این خاطر از شب گذشته تا هم اکنون غذایی به من نرسیده بود ، در شدت گرسنگی به سر می بردم و این نان خشکی که خوردم از غذای کاخ برایم لذیذتر بود . در حوزه هدایت اسلام در مرحله اخلاق بیش از هر چیز درس امانت داده شده و مسئله آن قدر مهم است که نبی اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) می فرماید : اداء امانت جلب روزی می کند . امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود : چه گمان می کنید ؟ من که پیش از همه به رسول خدا

ایمان آورده و بیشتر از همه با او صمیمیت و دوستی نشان داده ام خیال می کنید مرام مقدسش را زیر پا خواهم گذاشت ، گمان نکنید که من از احکام قرآن سرپیچی خواهم کرد ، حاشا تا آنروز که با پیراهن کفن در محکمه عدل الهی قدم بگذارم مدیون بیعت پیامبر و قرآن مجیدم . شمشیر من همیشه بروی آنان که دست تجاوز به دیگران آلوده می کنند برآمخته است ، به خدای بزرگ قسم اگر حسن و حسین دلی به ناحق بیازارند تا دیناری به ستم از دیگران برابند با همان شمشیر که بت پرستان را از مرکب حیات سرنگون کرده ام جواب نوادگان پیامبر را خواهم داد . اکنون شما ، شما ای اشراف و برزگان عرب ، شما ای سرداران سپاه اگر می توانید با این روش پا پای من حرکت کنید بیاید ، و گرنه علی را به جنایتکاران و حکام ستمگر نیازی نیست . لقمان حکیم : هرگز امانت را به خیانت نیالود ، او در تمام جوانب زندگی چه نسبت به خود ، و چه نسبت به دیگران امین بود ، از اینرو شعله گذشت زمان او را نسوخت ، تاریخ نامش را به امانت نگاه داشته تا در هر عصری آن گوهر بی همتا را به عنوان الگو برای زیبایی زندگی به نسل بشر همچون امانت داران امین که اداء امانت می کنند عرضه کند .

عدم دخالت بیجا

بدون تردید می توان گفت : دخالت کردن در آنچه در تخصص انسان نیست یکی از گناهان بزرگ و در پاره ای از امور از گناهان غیر قابل بخشش است . زیان هایی که از این راه به پیکر زندگی رسیده قابل شماره نیست اگر انسان در تمام مسائل حیات از حدود خود تجاوز نمی کرد این همه بدبختی نمی دید و بلاهای عجیب و غریب گریانش را نمی گرفت . در جامعه ما این مرض مهلک و آتش سوزنده شاید حاکم بر تمام طبقات باشد ، و با اینکه برنامه در امان نبوده اند ، باز هم در امری که نباید دخالت کنند صاحب نظر می شوند . من خود شاهد مرگ کودکی بی گناه بودم که بر اثر دخالت یک زن و عطار سر محله بر اثر طبابت نابجا جان باخت . معمولاً در مهمانی ها و مجالس دوستانه ، شرکت کنندگان به خود حق می دهند که در هنگام پیش آمدن سخن در تمام مسائل اظهار نظر کنند . دیده شده که مردم عوام در مسئله مرجعیت ، تاریخ ، خانواده ، سیاست های داخلی و خارجی ، اوضاع جهان ، امر بهداشت ، مسئله طب ، اجناس بازار ، اوضاع اجتماعی ، مسائل مذهبی ، برنامه های روانی و ... در همه جا و نزد همه کس اظهار نظر می کنند . خلاصه می توان گفت هر فرد جامعه ما انسانی است برابر با تمام ابعاد زندگی ، در حالی که این نوع زیستن پلیدترین جهت زیست و زندگی است . یکی از برنامه های مهم و عالی اسلام دعوت از مردم است به این که در آنچه در حقیقت حق آنهاست وارد نشوند ، دخالت غیر متخصص در یک امر تخصصی کمال بی انصافی و نامردی است . نمی خواهم در این قسمت توضیح بیشتر بدهم ، تنها برای روشن شدن مسئله به ذکر دو جهت اکتفاء می کنم : اول : می دانید که دین ضامن سعادت دنیا و آخرت است ، و به این نکته توجه دارید که جامعه پای بند به مقررات الهی بهترین جامعه و برترین ملت است ، قرآن مجید کراراً این موضوع را گوشزد نموده و تاریخ اسلام هم نمونه چنین جامعه ای را در صدر اول یاد می کند ، برای اینکه بتوان جامعه را پای بند به اصول انسانی کرد ، باید از راه تبلیغ صحیح و شناساندن اسلام واقعی قیام کرد ، در صورت تبلیغ درست و شناساندن اسلام به همان معنایی که هست جامعه به مقتضای فطرت و عقل سالم به قوانین مذهبی گرایش پیدا کرده و در نتیجه پس از مدتی کوتاه اجتماعی سالم و پرثمر خواهیم داشت . اما اگر انسانی در حالی که معلم و مبلغ نیست به لباس معلمی جلوه کند و در صورتی که خود بویی از اسلام نبرده ، و برای نمونه نمی تواند ساده ترین برنامه اسلام را تجزیه و تحلیل کند به معرفی دین و تبلیغ اسلام برخیزد می دانید از این راه چه ضربه های غیر قابل جبرانی به اسلام و به جامعه وارد خواهد کرد ، اولین ضرری که از این افراد متوجه دین و قرآن است فرار جامعه به خصوص نسل جوان از اصول الهی است ، و امروز در تمام ممالک اسلام خصوصاً ایران ، جامعه گرفتار چنین بلایی است . گروهی در لباس دین ، و برخی در لباس مداح پیغمبر و آل پیغمبر هم چون دزدان سرگردنه ، بر سر راه انسانیت و فضیلت نشسته ، و با پول خود جامعه عمری حملات ناجوانمردانه دارند ، این مسئله منافات با این ندارد که بین

اینان افراد خوب باشد، خوبی در برخورد و کردار، و در خواندن نماز، گرفتن روزه، حج رفتن، و اطعام کردن مسئله ایست، و قرار گرفتن بر مسند انبیاء مسئله دیگر. این دخالت بیجاست که جهات خوبی آنان را از نظر خدا می اندازد و اعمال آنان را حبط می کند، زیرا گمراه کردن یک نفر به خاطر دخالت بیجا در امر تبلیغ برابر گمراه کردن تمام انسان هاست، چه برسد به این که جمعیتی را انسان در طول عمرش متوقف کرده و از راه واقعی باز دارد. عجیب تر از کار غلط و نابجای اینان سکوت مردم مسلمان است، سکوت همگانی و از بالاترین مقام گرفته تا گمنام ترین مسلمان، که زیان قرار گرفتن افراد غیر متخصص را به کرسی تبلیغ می نگرند همه و همه ساکتند، گویی از زخم برداشتن پیکر قرآن و جامعه اسلامی لذت می برند. دوم: آگاهید که خداوند برای اكمال دینش و اتمام نعمتش بر جامعه بشری، پس از بازداشت پیامبر از حجة الوداع، فرمان داد: که پیامبر اسلام برای بعد از خود جهت سرپرستی امور مسلمین در تمام زوایای حیات علی (علیه السلام) را به جانشینی معرفی کند. علی (علیه السلام) پس از پیامبر لایق ترین انسان دوره تاریخ است و هم او بود که می توانست پس از پیامبر نسبت به جامعه عهده دار بر تمام برنامه های رسول اکرم باشد. مسئله جانشینی آن حضرت را کتب شیعه و سنی، که در طول ۱۴ قرن نوشته شده ضبط کرده، و تمام جوانب این مسئله را با دقت کامل در نوشته های خود آورده اند، تردید در خلافت امیرالمؤمنین هم چون تردید در قرآن و نبوت پیامبر بزرگ است از این رو اکثر کتب اهل تسنن از قول پیامبر با سند صحیح نقل کرده اند که منکر علی و ولایت و خلافت او، کافر است (۱). پاورقی (۱) بحرالمناقب خطی: ص ۴۴ - مناقب ابن المفاذلی - کنوز الحایق: ص ۱۵۶ - ینایع الموده: ص ۱۸۱ - ارجح المطالب: ص ۳۴ - تمام این مدارک با احادیثش که کفر منکر علی را ثابت می کند. از ملحقات احقاق الحق: ج ۷، ص ۳۳۰ گرفته شده. (۱) کشف الغمّة: ج ۲، ص ۱۰۶. (۲) شرح ابن ابی الحدید: ج ۱، ص ۳. ولی با کمال تأسف، پس از درگذشت پیامبر، حسد حاسدین، و طغیان طاغین، و ظلم ظالمین، و تجاوز متجاوزین، و کینه معاندین و کید خائنین نگذاشت آنکه متخصص در امر رهبری بود راهبر جامعه شود، با تشکیل سقیفه کرسی حکومت را به کسانی واگذار کردند که از سواد خواندن و نوشتن بی بهره بودند، و آنان بنا به قول فاطمه زهرا (علیها السلام) در خطبه مسجد جامعه را به انحراف کشیدند و و مسلمین را از اصول و قواعد اسلام دور کردند (۱)، زاویه این انحراف در حکوت عثمان و پس از او در حکومت بنی امیه و بنی عباس که میوه های تلخ سقیفه بودند گسترده تر شد، تا جایی که بنا به قول رسول اکرم از اسلام جز اسمی و از قرآن جز رسمی در اکثر توده مسلمان باقی نماند. آیا این دخالت بیجا علاوه بر گناه کبیره بودنش از نظر حق قابل عفو و اغماض و چشم پوشی است؟ آیا تاریخ بشریت نمونه چنین تجاویزی را به اصول انسانیت می تواند به یاد آورد؟ آیا مفضل ترجیح دادن (۲) خلاف عقل و دین و وجدان و علم و انسانیت نیست؟ در هر صورت هر انسان با وجدانی باید تا آخر عمر توجه داشته باشد که از دخالت کردن در اموری که مربوط به او نیست بپرهیزد. لقدمان حکیم: به خاطر نور حکمت و فروغ معرفت در تمام عمر از دخالت کردن در مسائلی که مربوط به او نبود پرهیز داشت، و این مسئله که نتیجه ایمان و میوه حکمت است برای همگان از بهترین نکاتی است که می توانند از آن کمال بهره را برده، خود و دیگران را در ضلالت و گمراهی نیندازند.

فروبستن دیده از حرام

در محیطی که به وسیله علم و تکنولوژی بوجود آمده، یعنی در دنیای سخت ماشین ها، با آنکه مفهوم فضیلت تعمداً به وسیله مردم امروزی فراموش شده، ولی فضیلت هم چون مفاهیم مکانیک و شیمی ضروری باقی مانده است. فضیلت یکی از معلومات خیلی قدیمی است، و بلاشک هنوز می توان در اجتماع امروزی به آن برخورد، ولی در اجتماعاتی که زیر یوغ مادّیگری بسر می برند وجودش اکسیر است. اجتماعاتی که اولویت را برای اقتصاد می شناسند به فضیلت نمی گریند زیرا فضیلت اصولاً خواهان اطاعت از قوانین زندگی است، و هنگامی که انسان خود را در فعالیت هایت اقتصادی محدود کرد، کاملاً از قوانین طبیعی پیروی نمی

کند. بی آنکه سخن به گزاف گفته شده باشد، فضیلت ما را به حقیقت می رساند و تمام فعالیت های جسمی و روانی ما را بر وفق نظم ساختمانی آنها اداره می کند و اختلالات و آشفتگی ها و ضعف اجتماعی امروزی معلول فقدان فضیلت است. فضیلت به علت غلط رفتاری بعضی از کوتاه نظران اشتها بر بدی یافته و آن را با سالوس و تعصب و خشونت و فضل فروشی اشتباه می کنند. در واقع فضیلت، جوانمردی و زیبایی و روشنائی است، و برای حفظ زندگی فردی و اجتماعی بکار می رود، بدین جهت بی فضیلت زیستن دیوانگی است. همانطوری که ریختن آب به جای بنزین در یک موتور احتراقی و افزودن شن به جای روغن ماشین عملی جنون آمیز است. از زمانی که اخلاق لذت، جای اخلاق مذهبی را گرفته، در دیده مردم متمدن فضیلت امری ضروری به نظر نمی رسد به طوری که آقای رومن به طور حتم می اندیشد که برای ما الزامی در متقی بودن نیست، و اختیار فضیلت منحصرأ بستگی با نفع و لذت فردی خواهد داشت. ولی امروز می دانیم که فضیلت امری اجباری است، زیرا چیزی جز پیروی از قوانین زندگی نیست، و به این قوانین انسان نمی تواند پشت پا بزند، مگر اینکه خود و نسل کشورش را در معرض تباهی و مرگ رها کند. معاصی چنانچه می دانیم زندگی فردی را بی مایه و آلوده می کند، از طرفی در خانواده و اجتماع تمام افراد به یکدیگر بستگی دارند، و آلودگی یک فرد به تمام جامعه لطمه می زند، همانطوری که تعالی زندگی فردی که از فضیلت برخوردار است به اجتماع سود می رساند. تحمل بدی و زشتی اشتباه خطرناکی است، هر کس آزاد نیست که به میل خود رفتار کند، کسی که مرتکب بی اعتدالی و تنبلی و افتراء و گناهان دیگر می شود باید یک خطاکار عمومی در نظر آید (۱). در میان اعضا و جوارح انسان چشم از موقعیت خاصی برخوردار است، این عضو از طریق تماشای مناظر شگفت انگیز آفرینش، انسان را به عالیترین هدف که آشنایی با خداست می رساند و همین عضو است که با تماشای مناظر ممنوع، خصوصاً نظربازی آدمی را غرق در شهوات نابجا کرده و انسان را وادار می کند دل و دین بر سر این برنامه دهد. قسمت اعظمی از روابط آدمی را با جهان چشم تأمین می کند، هر گاه دیدگان انسان از وظیفه اصلی خود منحرف شود سبب سقوط در انواع گناهان می شود، زیرا دیده و مشاهداتش محرم آدمی است، تربیت صحیح در سلامت انسان، مخصوصاً در برنامه های اعضا و جوارح علت تامه است تربیت مناسب می تواند بهترین سرمایه های معنوی و مادی را به طرف انسان جلب کند. دیده انسان آن گاه صحیح می بیند و وسعت دید پیدا می کند که از حرام فرو بسته گردد، اما اگر چشم لالایی شود و هر چه را دل بخواهد ببیند باید به انتظار روز بدبختی نشست. پاورقی (۱) راه و رسم زندگی، به نحو انتخاب جملات مورد نظر. گناه عبارت از بدی کردن است، به بیان دیگر جهل از اینکه چگونه باید به اقتضای ساختمانی بدن و روانی خود رفتار کرد، یا با علم به آنها سرپیچی کرد، وجود گناه همانند سرطان و سل و دیوانگی تصویری واهی نیست. هر کس که به سن روانی ۸۷ برسد می تواند به وجود خوبی و بدی و مفهوم گناه و فضیلت پی ببرد، فهم این نکته دشوار نیست که: گناه عبارت از پایمالی ارادی یا غیر ارادی قانون های زندگی است، و کیفر این پایمالی بالاخره به انسان می رسد. با تکیه بر این محاسبه تا حدودی می توان به مفهوم خوبی و بدی عمل چشم پی برد، البته در اینجا آیین الهی به کمک انسان برخاسته و بیش از آنچه خود آدمی درک می کند به او کمک می دهد، در ذیل این مسئله به پاره ای از قواعد اسلامی درباره چشم اشاره می شود. امام صادق (علیه السلام) می فرماید: کسی که ناگهان دیده اش به نامحرم افتد نظرش را از او بردارد، هنوز دیده برنداشته مگر آنکه خداوند برای او در بهشت زنی زیبا قرار خواهد داد. و نیز فرموده (۱) نظری که در مرتبه اول ناگهانی است گناه ندارد ادامه آن معصیت و بار سوم هلاکت است (۲). پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود: خشم حق بر زنی که دیده اش از چهره نامحرمان پر است شدید است (۳). امام ششم (علیه السلام) می فرماید: نظر به نامحرم تیری است زهر آگین از تیرهای شیطان و هر چه نظرهایی است که برای صاحب خود جز حسرت و اندوه طولانی باقی نگذاشته (۴). پاورقی (۱) سفینه البحار: ج ۲، ص ۵۹۵. (۲) همان مدرک. (۳) همان مدرک. (۴) سفینه البحار: ج ۲، ص ۵۹۵. امام ششم (علیه السلام) می فرماید: آن کس که خود را در پناهگاه فرو بستن دیده از حرام قرار دهد در آیین دلش مشاهده عصمت جلال و حق خواهد کرد (۱). عیسی بن مریم فرمود:

شما را از نگاه نامحرم می ترسانم ، زیرا نظر حرام دانه ایست که در دل صاحبش شهوت می روید و خواه و ناخواه ایجاد فتنه می کند (۲) . در اینجا جنایتی که از یک نظر و تماشای غیر مشروع در تاریخ اتفاق افتاده بازگو می شود تا دوستان بدانند که منع دین از نظربازی بی مصلحت نبوده . کالیس ماریوس فاتح رومی است ، این مرد در تاریخ به عظمت ، و در وطن خواهی و نوع دوستی یاد می شد ، تا نوشته ای به دست آمد که خودش شرح حالش را نوشته و نامش را به دست خود ننگین ساخته است به امید آن که خداوند در عزایش تخفیف دهد . در این نوشته که سال ها پس از مرگش بدست آمد ، می گوید : آنچه من به نام مردم ستمدیده و به عنوان خیرخواهی بردگان و طرفدارای از میهن و ملت انجام داده ام ، و خون های بسیاری که ریخته ام و لشکرکشی هایی که داشتم و در تاریخ ضبط است ، تمام آنها جز خیانت چیزی نبوده ، و آن بر اثر یک هوس نفسانی و مولد یک اندیشه و پندار شیطانی بود نه به خاطر ملت و نه وطن و نه ستمدیدگان و محرومان . من در کودکی در قریه ای که می زیستم دختری را دیدم عاشق او شدم اما او را بعد از مدتی به جواهر فروشی دادند که به روم ببرم . من به خاطر او به روم رفتم ، و پس از چندی نهضت بردگان بوجود آمد که در آن شرکت کردم و و عاقبت رهبر بردگان شدم ، و همین که مصدر قدرت شدم به بهانه بچه گانه ای دستور دادم تمام جواهر فروش را از دم تیغ گذرانند ، بدبختانه پاورقی (۱) سفینه البحار : ج ۲ ، ص ۵۹۶ . (۲) همان مدرک . معلوم شد که شوهر معشوقه ام در میان آن بردگان نبوده . دنبال این برنامه هر چه جنایت شد کشتارهای بی رحمانه واقع گشت ، لشکرکشی ها به کشورهای دیگر اتفاق افتاد ، همه و همه به خاطر رسیدن به وصال آن زن شوهردار بود . سالها گذشت شبی در اردو بودم ، سر و صدایی با پاخاست ، پس از تحقیق معلوم شد دو سرباز پست فاحشه ای را به سربازخانه آورده اند فرمان دادم دو جوان سرباز را فوری کشتند ، نوبت به کشتن زن بدکاره رسید وقتی او را به حضور من آوردند معلوم شد همان معشوقه من است که فکر و ذکر و کار و زندگی مرا سالها مصروف عشق ناپاک خود ساخته ، در حالی که مدت ها در آغوش اراذل و افراد پست و مردم بی شخصیت به سر می برده . اقتصاد در شؤون زندگی در هر صورت چشم پوشیدن از حرام آدمی را از بسیاری از ناپاکی ها و رذالت ها باز داشته و انسان را به سعادت حتمی رهنمون می گردد . لقمان حکیم : دیده ای بس پاک داشت ، او از راه تماشای مناظر آفرینش به اسرار حکمت خداوندی آشنا شد ، و نیز بر قدرت و توانایی دیده بصیرت افزود ، آن چنانکه چشمه های حقیقت از درونش شکافت ، اگر برای تاریخ دیده ای فرض کنیم باید بگوئیم چهره پاک این مرد برای ابد در آینه دیده تاریخ منعکس خواهد بود .

اقتصاد در شؤون زندگی

قسمت اول

خداوند بزرگ سفره طبیعت را با میلیون ها مواد گوناگون ، و هزاران نیروی آشکار و پنهان گسترده و بشر را در سایه فکر و نیروی کار به استفاده از منبع بیکران ثروت فرا خوانده است . بشر هم در طول تاریخ و قرون و اعصار به تدریج از این سفره گسترده استفاده کرده و امرار معاش نموده و سطح زندگی خویش را بالا برده تا جایی که امروز کیفیت زندگی مادی بشر از خوراک و پوشاک و مسکن و سایر وسایل هیچ شباهتی با گذشته ندارد . اما این نکته را نباید ناگفته گذاشت : که در طی تاریخ حیات بشر قوانین الهی انسان را در بهره گیری از خوان نعمت دعوت به یک روش معتدل نموده ، به این شکل که مواد طبیعی را به دست آورده به اندازه لازم از آن استفاده کند و دیگران را نیز به هنگام نیاز در بهره بردن از آن مواد شریک کند در حقیقت نه چندان به خوردن که از دهانش برآید ، و نه چندان که از ضعف جانش بدر آید . نه راه افراط پیماید ، و نه میل به تفریط پیدا کند ، نه چندان انفاق کند که برای او چیزی نماند ، و تنگی روزگار بر او و عیالاتش روی آورد ، و نه چنان آن مال نگهداری کند که راه

استفاده خود و ديگران بر او بسته شود. دوری جستن از افراط و تفریط را روش معتدل گویند و کلمه اقتصاد، و مشابهش در قرآن و روایات به همین معناست که در فارسی از آن به میانه روی تعبیر می شود، این توضیح عنوان مطلب، اما مسئله اقتصاد به معنای درآمد و خرج و مالکیت و تولید نیز باید مورد توجه قرار گیرد تا این که به تناسب کلمه اقتصاد ناتمام نماند. اقتصاد رابطه ایست که برای رفع احتیاجات مادی و بهبود وضع زندگی بین افراد جامعه برقرار می شود، بنابراین علم اقتصاد جز مطالعه و نشان دادن طریقی که بهتر بتواند سعادت و رفاه مادی افراد را تأمین کند موضوع دیگری نخواهد بود. ولی زمان که رشته این رابطه به دست افراد بی تربیت بیفتد بلاهای ناگفتنی به سرانسان می آید، آزادی و خوشگذرانی های جنون آمیز مشقت معدودی ثروتمند در شرق و غرب که بر اساس عقیده افراطی اصالة الفردی استوار است، یکی از عوامل مهم توسعه فحشا و بی بند و باری است. آری، اقتصاد در جهت صحیحش مانع از هر نوع آلودگی و گناه در تمام شؤون زندگی است ولی سرمایه داران هیچ وقت نمی خواستند این برنامه بر مبنای اصولیش اجرا شود. این آزادی غیر منطقی از پول و ثروت به عناصر سوء استفاده چي و هزاران مال پرست شهوت ران شرقی و غربی که معروفیت جهانی دارند اجازه داده که محیط اجتماع را درست به صورت یک صحنه مسابقه در آورند و آخرین توانایی جنسی و حیوانی خود را در این صحنه آزمایش کنند. فعالیت این میلیونرها برای خوش گذرانی از نظر قوانین مملکتی محدود به هیچ حدی نیست. آنها آزادند برای تأمین هر نوع عیاشی و سرگرمی از هر وسیله ای که بخواهند استفاده کنند، و هر نوع محفلی و مجلسی که بخواهند تشکیل دهند و هر مقدار که بخواهند خرج کنند، و بالاخره هیچ اصل و مفهومی قدرت ندارد در برابر تمایلات و غرایز دیوانه این میلیونرهای اشرافی مقاومت کند. در سایه این چنین آزادی نا مقدس میلیونرهای شهوت ران، به قدرت پول های تمام نشدنی خود هر گونه فحشاء و عمل منافی عفت را برای لذت های خود ترویج می کنند و رونق عجیبی به بازار فحشاء و منکرات و هرج و مرج جنسی می بخشند، و مسلم این ولخرجی ها در راه کوبیدن فضیلت انسانیت است. مقررات الهی در تمام ادوار مانع این برنامه های غلط بود، اسلام آیین پاک آسمانی در تمام برنامه های مادی به آن معنایی که قبلاً گفته شد آدمی را به رعایت اعتدال و اقتصاد دعوت می کند و حتی در راه مشروع هم اجازه ولخرجی و غیر قانونی نمی دهد. پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) به عیادت سعد بن ابی وقاص رفت، سعد با آنکه جوان بود. به خاطر آن مرض احتمال خطر می داد، به رسول اکرم عرض کرد: مرضم شدید است، احتمال مرگ می دهم مقداری ثروت دارم با تنها فرزندى که دختر است می خواهم دو قسمت مال خویش را پیش از مرگ در راه خدا صدقه بدهم فرمود: هرگز، عرض کرد نصف آن را، فرمود: اجازه نمی دهم، عرض کرد: ثلث مالم را چطور؟ فرمود: گرچه زیاد است اما مانعی ندارد، ای سعد! اگر پس از تو وارثت غنی و بی نیاز باشد بهتر از آنست که تو مالت را در راه خدا داده باشی و او چیزی نداشته باشد. در هر صورت اسلام هیچ شأنی از شؤون اقتصاد را مسکوت نگذاشته تا مسلمین بتوانند از طریق آن به تمام برنامه های مورد نیاز دست یابند. آن روزی که ملت اسلام استقلال اقتصادی داشت، و در عین اینکه مسیر رهبری عوض شده بود و به پاره ای برنامه های اقتصادی عمل می شد وضع کشور اسلام و ملت قرآن مطلوب بود، چنانچه اضافه در آمد بیت المال پس از صرف در تعمیر ویرانی ها و ساختن مساجد و پلها و حمامها و تعمیر راههای کشور و رسیدگی به ناتوانان و بررسی حال دردمندان و ساختن درمانگاه ها برای معالجه بیماران، بالغ بر ده میلیون دینار بود که برای این رقم بزرگ محل خرج نداشتند. امیرالمؤمنین (علیه السلام) هنگام وفات در ضمن وصیت به امام مجتبی (علیه السلام) می فرماید: پسر من! در معاش و در معاد میانه رو باش، بر عهده توست که همیشه آنچه را طاقت داری در این امور انتخاب نمایی. آری، مقصود به مراد رسیدن است، نه در سایه افراط و تفریط سرمایه مادی و معنوی از دست دادن. آنجا که انحطاط مادی و معنوی وجود داشته باشد، امید سودی نیست و مردم از شرور در امان نیستند. انسان دست و پا بسته و محرومی که به خاطر افراط و تفریط، فشار روزگار استخوانش را در هم کوفته آخر چه بهره ای دارد و چه چیزی به حال او مفید است، این چنین فرد یا این چنین جامعه حتی برای اسلام هم مضر است، از چنین شخصی یا جامعه ای نه تنها اسلام بهره نمی گیرد بلکه لطمه

و زیان بسیاری هم می بیند چه ظرف آلوده پاکیزه ترین غذاها را آلوده و بی مقدار می کند . ملت های منهای عدالت باعث خواری ادیانی هستند که بدان ها انتساب دارند ، پیروان چنین ادیانی که در زندگی به پستی گراییده ، نه از دین و نه از میراث های گرانبهای خویشتن نفع می برند ، آنان چون جاهلانی هستند که خود را در میان کتابخانه ای مملو از کتب علمی یافته و هرگز یارای سود جستن از آن ندارند . از این بدتر بسیار شده که پیروان نادان ، جهل خود را بر عالی ترین حقایق تحمیل کرده آنگاه بجای اینکه آن حقیقت را بزرگ جلوه دهند به نازل ترین جاهایش درمی اندازند . از اینرو باید برای حل این معما که ممالک اسلامی سخت بدان گرفتارند به این حقیقت تکیه کنیم : که ملت های اسلامی پیش از آنکه تکیه به اسلام کنند و انتظار کسب عظمت از آن داشته باشند لازم است که کوشش های خود را در راه برتر گرداندن سطح مادی و معنوی معطوف دارند ، یعنی انسان مایل به تربیت واقعی شوند و درک و عقل خود را برای رسیدن به اهداف عالی بکار اندازند . آن گاه چون انسانی این چنین دارای درک و فهم بوجود آمده و توانست وظایف خود را دریابد به او می گوئیم : خدا و خویشتن را یاری کن ، اگر به راستی طالب زندگی باارزش در دنیا و آخرتی . چون پرده اوهام از جلو مغز ملت برکنار رود ، می توانند حقایق عالی اسلام را ببینند ، و دیگر به صرف تقلید کورکورانه درباره اسلام قضاوت نکنند . اینان به خاطر جهل خود و مستی از غرب زدگی اسلام را فاقد سیستم های مورد نیاز می دانند و می گویند : اسلام از ارائه سیستم سیاسی و اقتصادی و...مودر نیاز جامعه بشری ناتوان است ، در حالی که گفته آنان با حقیقت تطابق ندارد ، اینان اگر از بند جهل و عصبیت آزاد شوند و مطالعه در مکتب اسلام کنند خواهند یافت که آیین الهی در هیچ برنامه ای انسان را از یاد نبرده ، علاوه مقرراتش در تمام شؤون حیات و نیازمندی های انسان برترین مقررات و قوانین است . اسلام در مسئله درآمد و خرج و محبت به مال مسائلی بس عجیب دارد ، اسلام در قسمت اقتصاد به دو مفهومش میانه روی و بدست آوردن سرمایه آن چنان بحث کرده که هر خردمندی در برابر دریافت برنامه هایش تسلیم است . کتب اقتصادی آن قدر زیاد است که دسترسی به آن و شمردن تعداد آنها میسر نیست ، اگر به کتاب الذریعه دانشمند خیر آقای آشیخ آقا بزرگ تهرانی مراجعه کنید و مؤلفات اقتصادی اسلام را در آن بنگرید دچار حیرت می شوید ، و امروز هم با پدید آمدن مکتب های مختلف اقتصادی دانشمندان اسلامی از بازشناساندن مکتب اقتصادی اسلام و اثبات برتری آن بر تمام مکتب های باز نایستاده اند ، کتاب پرارزش اقتصادنا نوشته عالم بزرگ آیت الله سید محمد باقر صدر و ترجمه آن (اقتصاد ما) که از بهترین نمونه کتب اقتصادی اسلامی در عصر حاضر می باشد ، بر مدعای ما بهترین شاهد و دلیل است . بشر مدنی الطبع است و در زندگی اجتماعی قهراً از نظر امور مالی در برخوردهایش منازعه و مناقشه رخ خواهد داد ، مکتب اسلام با جامعیت و دوراندیشی خود تمام نکات حساس این قسمت را مورد توجه قرار داده و اساس حیات مادی را روی مقررات بی نظیری در برنامه اقتصادی برده ، و بنیه مادی کشور و جامعه اسلامی را بر اصول متقن غیرقابل تلزلی استوار فرموده تا فقر و مسکنت ، منازعه و مناقشه و موجبات تفرقه فراهم نیاید .

قسمت دوم

قوانینی کهخ اسلام برای اقتصاد وضع نموده هنوز علمای بزرگ اقتصاد نتوانسته اند خللی در آن پیدا کنند ، یا بهتر از آن را بیاورند ، میلیون ها دکتر اقتصاد از دانشگاه ها به دایره اجتماع آمده اینان در صورت آگاهی از قواعد اقتصادی اسلام نمی توانند انکار کنند که مواد قانون اقتصاد اسلام محکمترین مبانی حیات مادی است و بهترین دلیل نقص اقتصاد امروز تقویت طبقه سرمایه دار ، و فقر کارگر است که دنیا را به دو منطقه فقر و ثروت تقسیم کرده گروهی از سیری و طایفه ای از گرسنگی در مرز هلاکتند . علاوه دو مکتب اقتصادی امپریالیسم و کمونیسم جهان را زیر نفوذ خود آورده و برای اثبات عقاید خود و تأمین منافع استعماری منشأ بروز جنگ های بزرگی شده اند . پیامبر اسلام در سایه قوانین دینش حافظ منافع و مصالح فرد و اجتماع بود ، نه به صورتی که کمونیسم می گوید ، و نه به چهره ای که کاپیتالیسم ادعا می کند بلکه آنچه خدا اراده داشت آن را پشتیبان مردم قرار می داد ، او علاوه بر

اینکه مردم را نسبت به درآمد و اندوختن تشویق می کرد، در امر اصلاح همه برنامه هایشان نیز اهتمام میورزید، همواره دلسوزی می کرد برای آنکه به هیچ فردی ضرر نرسد. اوضاعشان را از نزدیک بررسی می فرمود و آنان را همیشه برای اجرای عدالت تشویق می کرد و نوید می داد. دستوراتش یک سلسله سخنان کوتاه و مفید بود که همه می فهمیدند چه اینکه در شأن کار و فعالیت همگان اداء می شد. روزی به بازار رفت مردم در حال تجارت و معامله بودند، پس از آن که لختی به گفت و شنودهایشان توجه نمود و کالایشان را بازدید کرد، گفت: شما ای بازرگانان! تجار در آن حال همه گردن کشیدند و چشم هایشان را به نشان اجابت و پاسخ به گفتار آن حضرت دوختند، همه مشتاقانه می نگریستند که پیغمبر چه خواهد فرمود. حضرت فرمودند: بازرگانان همگی در حالی که مارک گناه بر پیشانیهایشان خورده روز قیامت محشور می شوند، مگر آنان که پرهیزکار و نیکوکار و راستگو باشند. پرهیزکار یعنی کسی که از خشم خدا پروا کند و به کسی ستم نکند، نیکوکار یعنی به تعهدات خود پای بند باشد، صادق و راستگو یعنی کسی که از کذب و دروغگویی و فریب دادن مردم احتراز کند. نبی بزرگ (صلی الله علیه و آله وسلم) این چنین مالداران اجتماع را نصیحت فرمود، چه آنان به لحاظ کارشان مقام ارجمندی نزد حق دارند، زیرا زندگی خود و خانواده ایشان را به طریق آبرومندی اداره می کنند و نیازمندان جامعه را هیچگاه بدون پاسخ نمی گذارند. اساساً قرآن مجید از نظر اهمیتی که برای کسب مال و تجارت قائل شده آن را به عنوان طلب فضل خدا یاد کرده و به دنبال امر به نماز بدان دستور داده و هم ردیف توجه به خداوند مقررش فرموده است. پیشهوران در صورت اجرای تمام دستورات مربوط به درآمد و خرج به نوبه خود عضوی مؤثر و مهم از اعضای پیکر اجتماعند، آنان در نوعی همکاری که باید در زندگی مردمان وجود داشته باشد شرکت جسته و باید به ندای حق توجه کنند که فرموده: بر اساس نیکوکاری و پرهیزکاری همکاری نمایید (۱). بازرگانان اگر دست در و دهنی پاک داشته باشند و راستگو و درستکردار باشند در پیشگاه خدا پاداش بزرگی خواهند داشت، حدیث می گوید: بازرگانان پاورقی (۱) المائده: آیه ی ۲. راستگو روز رستاخیز به همراه شهیدان و صدیقان محشور می شوند با این همه تشویق و ترغیبی که اسلام نسبت به مسأله تجارت دارد، و با این همه فضل و اجری که برای درستکاران قرار داده شده متأسفانه گروهی از مردم که حس سودجویی شدید دارند و بر جمع آوری مال دنیا حریص اند به راههایی گام برمی دارند که خود را نزد خدا خوار و بی مقدار کرده و در دید مردم به صورت حیواناتی درنده، حیواناتی که از هیچ مرداری روی گردان نیستند جلوه می دهند. مردمی که تنها همتشان به جمع مال است و در این برنامه برایشان فرقی نمی کند که از کدام راه بدست می آید، افرادی که به سبب غش در معامله برای پول بیشتر بدست آوردن عیوب کالا- را از نظر مشتری پنهان می کنند، بازرگانانی که به نیازمندان جواب مثبت نمی دهند، همه و همه گناهکار و بدکار محسوب می شوند. نبی اسلام روزی از کنار مغازه ای گذشت نظرش به کالایی افتاد که ظاهرش خیره کننده بود، پیش رفتند و دست به درون کالا- فرو بردند و احساس رطوبت کردند، از صاحب متاع پرسیدند: پاسخ داد: کمی باران بر آن باریده. حضرت فرمودند: پس چرا قسمت های مرطوبش را هم در معرض نگذاشتی تا همه بدانند هر کس ثقلب کند از ما نیست. گاهی بازرگانان بر اثر خدعه در نرخ بندی کالاهایی که مردم از نرخ حقیقی آن آگاه نیستند به گناه و فسق ره می سپرند، و گاهی هم چند کالای مشابه را با هم مخلوط کرده، مثلاً گندم را با جو و شیر را با آب می فروشند، یا گاهی شکم حیوانات را پر از آب کرده تا به هنگام توزین سنگین تر از وزن طبیعی نشان داده شود، اینگونه کارهای خیانت آمیز که از خدایی خبران سر می زند همه چپاولگری در اموال مردم و سرقت مخفیانه در لباس تجارت و معامله است، در حالی که تجارت بر اساس امانت و خیرخواهی استوار می باشد، و همه در زندگی به آن محتاجند، اینگونه خیانت ها که در تجارت اعمال می شود دزدی است و سزاوار است مرتکبین آن به کیفر دزدی محکوم شوند. گاهی هم سوداگران به طمع سودی بیشتر به احتکار مواد ضروری مردم دست می زنند و در مسئله مواد غذایی و غیره مشکلاتی ایجاد می کنند، اینان از خدا روی برتافته و خدا هم از آنان بی زار است. گاهی با قسم خوردن آن هم به دروغ کالایی را به خورد مردم می دهند و از این راه نیز دست به خیانت آلوده می کنند، اینان علاوه بر این که به

جامعه خیانت می کنند وجودشان ننگ اسلام و مسلمین است ، اینگونه افراد به دنیا و متاع ناچیزش و کالای از دست رفتنیش مغرور شده خود و جامعه را به هلاکت مادی و معنوی می کشانند . امام علی (علیه السلام) در یکی از خطبه های نهج البلاغه در اطراف این گونه دنیای مغرور کننده و بنیان کن چنین داد سخن می دهد : دنیا دلبری فریبنده و پرشیوه است که عزمی آهین و قبلی کوه آسا باید تا در مقابل عشو های مهرانگیزش مقاومت کرده ، آشفته زرق و برق و جلوه های دلبریش نگردد ، توانگران باید آنچنان به قوت اخلاق و نیروی تقوا آراسته باشند که نوشانش نعمت زمام خرد را از دستشان نبروده ، مستی مال هوش آنها را پست و ناچیز نکند . بترسید که دست نعمت بخش ، دیده ای بیدار و دقیق دارد که به کوچکترین حساب داده های خود خواهد رسید و از ذره کاهی به روز بازپرسی صرف نظر نخواهد کرد . به هوش باشید شیرینی دنیا در آنوقت به خوبی احساس می شود که کام تلخ نوشان شیرین گردد و نوای بینوایان آماده گردد . هنگامی که گرسنگان زیاد شوند و تهیدستان در قسمت اعظم قرار گیرند عفریت فتنه دورادور به جانب ثروتمندان پیش آید و چنگال و دندان به آن سیه روزگران بی خبر بنمایاند . آشوب و هنگام نخست مانند کودکی نوزاد و ضعیف و بی مقدار است ، ولی کم کم به گذشت روزگار قوی و نیرومند گردد ، میمنه و میسره تشکیل دهد و برای خیره سران مدهوش کمین گاه های مهیب گذارده و چاه های عمیق و ژرف باز کند . در این هنگام اجتماع بلرزد و هیئت توده مانند گاهواره تکان خورد زیرا که اکثریت آن علیه توانگران بی رحم به نهضت پردازد و با وضعی دیوانه صفت از جای بجنبند . ای آنان که حق بینوایان بر دید و مال بیوه زنان بر بودید ! از اشک چشم درهم اندوختید و از خون دل سکه دینار زدید ، بترسید از آن روزی که در دیدگان اشک بخشکد و در سینه ها خون نماند . اینجاست که صاحبان اشک و خون به دنبال کالای خویش به جستجو افتند و سود خود را تا آخرین پیگرد این سودا مطالبه کنند . شما ای مالداران و ثروتمندان سست عنصر که هراس خیانت هم چون کابوس هولناک پیوسته در مقابلتان قیافه زشت خود را نشان می دهد و یک دم راحتتان نمی گذارد ، و از انقلاب و نهضت مستمندان ستمدیده در اولین مرحله از پای درمی آید و به زندگی پر خیانت و آلوده خویش پایان می دهید ، مسلماً مردم آن روز آرام نخواهند بود و شیرازه اجتماع با این همه آشوب و انقلاب سالم نخواهد ماند . ضمناً خون بی گناهان نیز به خون تبهکاران آمیخته خواهد شد و فساد در همه چیز به جای اصلاح در جامعه خواهد نشست و این مصیبت بزرگ که قتل نفس و هتک حرمت اجتماع است تنها به گردن آن طایفه است که دزدی کردند و مال اندوختند و حق بینوایان را به زیر پای نهادند پس تادیر نشده به کار مردم برخیزید ولختی سود خود را فدای سودای دگران سازید، کانون فتنه نشوید، و افعی انقلاب پرورش مدهید که هم در نخستین جنبش دندان زهر آگین خود را در پیکر شما فرو برد و دمار از روزگارتان برآورد. کوشش کنید که به روز رستاخیز مظلومانه از خاک برخیزید، نه مانند آن کسانی که دامن کفنشان به خون دل یتیمان و خوناب دیده مسکینان آغشته و رنگین باشد، این قدر در جمع مال حرص نزنید و در پایمال کردن حقوق مردم افراط ننمایید مگذارید که لقمه مسموم حرام از گلوی شما فرو رود چون خداوند نام آن لقمه را آتش گذاشته است . در هر صورت این گوشه ای از خواسته های مشروع اسلام از مردم است و این مردم هستند که باید با کمال رغبت اسلام را پذیرفته و دستوراتش را به کار بندند تا خیر دنیا و آخرت را به دست آورند .

اسلام و مالکیت

اسلام در برنامه مالی مصالح فرد و اجتماع را رعایت نموده و در مقامی می ایستد که به حال هیچ یک از فرد و اجتماع زیانی نرسد و در تحقق دادن این برنامه از همان روش اساسی خود یعنی قانون و ندای درونی متابعت نموده است . به وسیله وضع قانون به هدف های علمی که ضامن ایجاد یک اجتماع شایسته و قابل ترقی و رشد است می رسد ، و با ندای باطن بشر را به طرف تفوق بر مشکلات حیاتی و دست یابی به یک زندگی عالی تر که در دسترس هر کس نیست می راند ، و راه ترقی و تکامل را همیشه باز

می گذارد. اسلام در باب اموال حق مالکیت فردی را با وسایل مشروعه ثابت و مسلم دانسته و حفظ این حق را از دزدی و غارت بردن و هر گونه اختلاسی تضمین نموده و حدودی وضع کرده که جلو تعدی و تجاوز گرفته شود و به علاوه برنامه هایی را به عنوان قانون بیان داشته که مردم را از دخالت در غیر حق خود اسلام و مالکیت ممنوع کرده است. از طرفی هر گونه حق و تصرف را برای صاحب مال از فروش، اجاره، رهن، بخشش، وصیت و سایر تصرفات حلال و برنامه های غیر مخالف با قوانین دین را اجازه داده است. این اسلام است که قانون مالکیت فردی را تشریع کرده و برایش حدود و قیودی وضع نموده که صاحبش را به طور غیر اختیاری به طرف بکار انداختن مال و انفاق و دست دادن آن نزدیک می سازد و البته مصالح اجتماع و همچنین مصالح خود فرد هم در حدود هدف های انسانی که اسلام حیات را بر آنها پیا داشته، پشت سر همه اینها محفوظ می باشد. اولین قانونی که اسلام به موازات حق مالکیت فردی مقرر می دارد این است که فرد در این مال پیش از هر چیز به وکیلی شبیه است که از طرف اجتماع معین شده و تملک این مال به وسیله او بیشتر به یک وظیفه می ماند تا تملک و صاحب مال شدن و در واقع ثروت و مال به حسب عمومیت خود حق اجتماع است و اجتماع در این مال از طرف خداوندی که جز او مالکی نیست جانشین می باشد، در قرآن مجید می فرماید: ایمان به خدا و پیامبرش آورید و آنچه خدا شما را در آن جانشین قرار داده انفاق نمایید. (۱) اگر مالکیت فردی مطابق با اصول و واقعیت زندگی وضع نمی شد، البته حرج و مرج عجیبی در برنامه مالی پدید می آمد که اجتماع در آن وقت جز از اضطرار پاورقی (۱) سوره حدید: آیه ی ۷. و بدبختی و فساد چاره ای نداشت. اسلام درباره مسئله تولید مال نیز همان نظریه مالکیت مال را عمل نموده و به صاحب مال آزادی مطلق که هر طور بخواهد در مالش تصرف کند نداده، زیرا پشت سر مصالح فرد مصالح اجتماع است که با آن معامله می کند و خلاصه نظریه اسلام درباره مال و مالکیت جز یک نظریه اجتماعی صحیح نیست. البته هر فردی در ازدیاد مال خود آزاد است اما در حدود قانون یعنی می تواند زراعت کند، مواد اولیه را به صورت مصنوعات درآورد و می تواند تجارت نماید ولی هرگز حق ندارد در کار خود غش و حيله راه دهد یا ضروریات زندگی مردم را احتکار نماید، یا اموال خود به ربا دهد و یا بخاطر سود بیشتر در مزد کارگزاران ستم کند، همه این برنامه ها از نظر اسلام حرام است و به کننده اش وعده عذاب داده شده. قوانین پاک اسلام عادتاً سرمایه ها را به حدی که فرق زیاد بین طبقات بیندازد انبار نمی کند و این ثروت های کلان و هنگفتی که امروزه مشاهده می شود محصول یکی از خلافاکاری هایی است که اسلام منع کرده است. اسلام در ثروت ثروتمندان حقوقی برای ضعیفاء و مستمندان و از کار افتاده هائوار داده که یکسره نعمت های حق در دسترس یک طبقه خاص نباشد حتی به هنگام سختی زوزگار و قحطی حاکم مشرع می تواند سرمایه داران را وادار کند اجناس خوراکی را به قیمت مناسب در دسترس مردم قرار دهند و اگر سرپیچی کردند خود حاکم حق دارد انبارهای ایشان را باز کرده و اجناس را بفروشد و پولش را به صاحب مال برگرداند. این نکته نباید از نظر دور بماند که: که سرمایه داری به این صورت که امروز در شرق و غرب متداول است در اسلام نبوده، پیدایش این برنامه بعد از اختراع ماشین بوده و هنگامی این شکل از سرمایه داری قدم به دنیای اسلام گذاشت که مردم مسلمان آزادی و اختیار خود را از کف داده بودند و در چنگال استعمال قرار داشته و در گرداب بی خبری از اسلام می زیستند. در چنین موقعیتی سرمایه داری با اتکاء به قدرت استعمار وارد ممالک اسلامی شد و مردم مسلمان را آلوده کرد اینجا بود که ارزیابان با مشاهده احوال مسلمین و در حال بی خبری از مقررات حق چنین پنداشتند که اسلام این نظام منحوس و غلط را با همه خیز و شرش یکجا و در بست قبول دارد و در قوانین اسلام هیچ اصلی نیست که معارض و مخالف آن باشد. دلیل این مدعیان این است که اسلام مالکیت فردی را مباح ساخته و چون سرمایه داری همان مالکیت فردی است که به حکم تطور اقتصادی به این صورت درآمده پس بنابراین اسلام سرمایه داری را تقریر و تنفیذ کرده است، زیرا پذیرفتن اصل مستلزم تسلیم شدن در برابر فرع است برای ابطال این شبهه و رد این عقیده یادآوری یکی از نکات برجسته اسلام که جزء الفبای اقتصادی است کافی است، آن نکته این است که ممکن نیست سرمایه داری بدون استفاده از دو عامل: ربا و احتکار بوجود آید و به این وسعت و نفوذ امروزه خود

برسد. و جای تردید نیست که اسلام هم ربا و احتکار را متجاوز از هزار و چهارصد سال قبل از پیدایش سیستم سرمایه داری حرام کرده است. اصل اساسی و قانونی که از طرف اسلام قبل از کلیه دول سرمایه داری تشریع شده این است: که اسلام کارگر را در منفعت شریک سرمایه قرار داده و بعضی از فقهاء نصف منفعت را با رعایت اصولی که در فقه بیان شده به کارگر تخصیص داده اند. موضوعی که پیش از هر چیز قابل توجه است پافشاری عجیبی است که اسلام درباره اجرای عدالت در این باب معمول داشته و مهم تر از همه اینکه این پافشاری صرفاً از بشر دوستی و رأفت اسلام درباره کرگران مایه گرفته و هیچ گونه عامل اقتصادی در این کار دخالت نداشته است زیرا در زمان قانونگذاری هنوز چنین ضرورتی بوجود نیامده بود و مبارزه طبقاتی که بعضی از طرفداران مذاهب اقتصادی آن را تنها عامل فعال در تطور و تحول روابط کارگر و کارفرما می دانند، هنوز معنی نداشته است، و صناعت در آغاز کار و قبل از اختراع ماشین برنامه ساده ای بود که به وسیله دست جریان داشته و عده ای معدود از کرگران در کارگاه های بسیار ساده به آن اشتغال داشته اند، و بنابراین همین تشریع که به آن اشاره شد کافی بوده که روابط کارفرما و کارگر را بر اساس عدل و عدالت بی سابقه و بی نظیری برقرار کند. البته سرمایه داری به صورت معمول در دنیای فعلی تراحم و تضاد ایجاد کرده و آن نیست مگر به خاطر غلط بودن مقررات اقتصادی. حملات ناجوانمردانه عده ای از سران مکتب های اقتصادی به مذهب و آیین یا مولودی بی خبری آنان از اسلام است و یا نقشه ای برای جدا کردن مؤمنین از الله و شئون الله بوده. مارکس گفته: دین افیون فقرا و تهیدستان است و این عقیده سنگ زایویه فلسفه مارکس به شمار می رود، مارکسیسم تمام دیانت ها و معابد و مقررات مذهبی را وسیله زنده کردن مرام (بورژوازی) می داند که هدف آن تخدیر کردن و بیچاره نمودن طبقه کارگر و زحمت کش می باشد. لنین گفته: هر چه بیشتر از قید دین آزاد شویم به حقیقت سوسیالیستی آشناتر می گردیم، از این دو لازم است عقل خود را از خرافات آزاد کنیم. مارکس گفته: دین ناله مردم رنجیده و ستم کشیده است، این روح محیطی است که از هر گونه فکری خالی است و فکر محیطی است که در آن فکری پرورش نمی یابد، دین افیون ملت هاست، بنابراین انتقاد از دین نخستین قدمی است که برای انتقاد از محیط دینی برداشته می شود، دین هر کجا سایه بگستراند آنجا محیط اشک و آه خواهد بود. شاید مارکس متون اسلامی را ندیده و قضاوت کرده، البته قضاوت او و لنین درباره مذهب یهودیت و مسیحیت تحریف شده صحیح است اما درباره اسلام نه، آنان شاید نمی دانستند یا می دانستند و تجاهل کردند که دین صحیح نیرومندترین قدرتی است که از طبقه محروم و زحمتکش پشتیبانی می کند، و مردم را از چنگال ستمکاران خودسر و دیکتاتوری های سرکش نجات می بخشد. دین در کمین فرعون سرکش و ستم پیشه عصر خودش بود و بنی اسرائیل ضعیف را از چنگال وی نجات بخشید و هم چنین در کمین یهودیان بی عاطفه بود که اهداف مقدسه دین واقعی را آلوده ساخته بودند. عبودیت و بندگی ندای مقدس دین بود که از قالب مسیح و پیروانش محسم گردید و به مبارزه با سرکشان و طاغیان زمان برخاست. دین بود که هخدر کمین جباران و ستمکاران قریش قرار گرفت، قریشی که با سرنوشت توده و شخصیت او بازی می کرد. خلاصه: دین واقعی است که همیشه به ملت ها روح عزت و شرافت می بخشد، بهترین گواه این مسئله انقلاب ها و نهضت هایی است که در طول تاریخ گذاشته و معاصر با کمک عقاید دینی بر علیه ستمکاران و جباران صورت گرفته. اسلام که آخرین دین آسمانی است ذاتاً علیه هر گونه ظلم و هر گونه بیداردگری و استبداد و دیکتاتوری مبارزه می کند و در مسئله تفکر و اندیشه هم در قرآن آیات زیادی دارد که نزدیک به هزار آیه می شود و در کتب اصیل روایی هم مقرراتی دارد که با پیروی از آن محیط فکری سالم و صحیحی بوجود می آید، پس قضاوت های مارکس و لنین و پیروانشان در هیچ زاویه ای شامل اسلام نمی شود. لقمان حکیم: در مسئله اقتصاد به معنای میانه روی شخصیتی کم نظیر و فوق العاده بود، در برنامه اقتصاد به معنای درآمد و خرج منبعی پر از خیر برای خود و دیگران بود، او به حق معلم هر دو جهت مسئله بود و می توان از تابلوی حیات او در بزرگداشت مسائل زندگی به خصوص اقتصاد پیروی کرد.

در میان مقاماتی که برای بشر برشمرده اند هیچ مقامی ارزنده تر و بالاتر از مقام بندگی نسبت به حق نیست. قرآن مجید برای اینکه انبیاء و ممتازان از خلق را در بهترین چهره معرفی کند از ایشان تحت عنوان عبد و عباد یاد کرده است. (۱) قرآن مجید سعادت دنیا و آخرت و عاقبت نیک و بهشت را از برای بندگان واقعی می داند و بندگی حق را مبدأ تمام نیکی ها و مآمن از شرور معرفی می نماید. (۲) حقیقت بندگی عبارت است از شناخت خدا و اجرای تمام دستوراتی که برای راهنمایی انسان به سوی سعادت به وسیله ی انبیاء به انسان ارائه کرده. بندگی یعنی: آزاد زیستن از بند شهوات، مخالف با هوای نفس، گریز از آنچه به سود انسان نیست. بندگی به معنای ظهور دادن واقعیت توحید است در شئون زندگی و زیستن به آن صورتی که عالم قانون از آدمی خواسته. عبودیت یعنی مبارزه با بت های درون و برون، و جلوگیری از مفاسد و مبارزه علیه طاغوت به هر شکلی که جلوه دارد. پاورقی (۱) سوره ی صافات: آیه ی ۱۷۱. (۲) سوره ی مریم: آیه ی ۶۳. آنان که به واجبات دینی قیام می کنند و از آنچه نهی شده می گریزند و از اجرای برنامه های عالی انسانی و کمک به آنکه و به آنچه باید کمک دهند سستی به خود راه نمی دهند، به مرز بندگی نزدیک شده و با ادامه این راه خدا را به کمال این واقعیت می رسانند. لقمان حکیم: به تمام شئون بندگی آراسته بود، آن حضرت لحظه ای از اجرای دستورات حق سستی نداشت، و از آنچه خداوندش نهی کرده بود گریزان بود، او علاوه بر اینکه خود به نور معرفت و اسرار عبودیت بود دیگران را هم به این عرصه گاه انسانی دعوت کرده و آنان را به انجام مراسم بندگی در پیشگاه خدای عزیز تشویق می کرد.

مغز متفکر

بدیهی است که زندگی انسان یک زندگی فکری بوده و جز با درک که آن را فکر می نامیم به پا نمی ایستد و از لوازم حیات و زندگی در مسئله فکر این است که فکر هر چه صحیح تر و تمام تر باشد زندگی بهتر و محکم تر خواهد بود. بنابراین زندگی باارزش مربوط به فکر باارزش است و به هر اندازه که فکر مستقیم باشد زندگی هم استقامت و ارزش خواهد داشت. انسان گرچه به هنگام چشم گشودن به جهان جز گریه دل خراش و مکیدن شیر مادر چیزی نمی داند ولی رفته رفته در نتیجه رشد قوه فکر با تمام عوامل بسته به زندگی آشنا شده و بر آن ها تسلط می یابد. به وسیله فکر مواد اولیه را بدست می آورد، وسیله آسایش خو را در سایه صنایع گوناگون فراهم می سازد، از دریا و صحرا بهره برداری می کند از لابلای طبقات خاک و آب گنج ها و ذخایر فراوانی تحصیل می نماید دانش پدید می آورد، حوادث و تجربه های گذشته را به زنجیر تاریخ می کشد و برای آینده حفظ می کند، و بالاخره علاوه بر مهار کردن قوای طبیعت کمر همت برای تسخیر سیارات آسمانی می بندد. آری، کلیه اختراعات و اکتشافات شگرفی که در میدان حیات خودنمایی می کند و تحولات عجیبی که زندگی بوجود می آید همه محصول این نیروی فوق العاده است. خدای بزرگ در قرآن مجید امر به تفکر در برنامه ها می کند و انسان را دعوت به ایجاد رشد فکر می نماید، و او را از پیمودن هر راهی بدون اندیشه نهی می کند ما در این زمینه توضیح بیشتری می دهیم، باشد که از این رهگذر سودی وافر و حظی جامع نصیب گردد. هر فردی خود را گُل سرسبد عالم فرض می کند و هیچ چیز مهمتر از زندگی در نظرش نمی آید و این احساس را دارد که زندگی خیلی پرمعناست. بلاشک انسان فرمانروای زمین است ولی زمین جز سیاره ای کوچک که به دور خورشید می گردد چیز دیگری نیست، و خورشید جز ستاره کوچکی از میلیون ها ستاره ای است که کهکشان شیری را می سازد و بالاتر از آن کهکشان شیری دنیاهای برگتریا وجود داد که در فضای پهناور همچون جزایر کوچکی پراکنده اند و تا آنجا که علم نجوم نشان می دهد تلسکوپ کوه ویلسن تا فاصله ۴ هزار میلیون سال نوری در این دنیاها راه یافته. روشن است که وجود انسان از نظر کمیت و مقدار ذره ای است که در حساب ناید ولی ارزش همه چیز بستگی به وزن و حجمش ندارد بلکه معیارشناخت بسیاری

از چیزها غیر از کمیت است، در وجود این انسان که از نظر کمیت بسیار ناچیز است حقیقتی وجود دارد به نام مغز که در مقایسه کمیت یعنی حجم و وزن آن دو برابر عظمت سرسام آور جهان حتی زمین آن را خیلی ناچیز می بینیم، ولی کیفیت آن عظیم است در حدی که جهان با آن وسعت در برابرش کوچک می نماید. مغز عبارت از اجتماع کوچک سلول های هماهنگی است که تعداد آن سلول ها بیش از دوازده میلیارد می رسد که بین آنها را بیش از چند تریلیون رشته ظریف ارتباط داده و این برنامه در هیچ کجای عالم نظیر ندارد. فکر از این مقدار ناچیز تجلی می کند و نه تنها تمام دنیای مادی از عظیم ترین کیهکشان ها تا هسته اتم را فرا می گیرد بلکه از ورای آن نیز می گذرد. انسان بخاطر این حقیقت دارای کیفیت می شود و ارزشی بیش از توده عظیم بیجان عالم پیدا می کند. جانداران دیگر کهخ دارای زندگی اجتماعی هستند و هم چنین بعضی از حیواناتی که در حال انفراد زندگی می کنند، به طوری که معروف است دارای غرایزی هستند که طبق آنها اعمال عجیبی انجام می دهند ولی هیچ یک از آنها از مسیر غرایز منحرف نمی شوند و در عین حال نباید غریزه را با فکر اشتباه کرد، زنبور عسل در زندگی خود دارای تشکیلاتی است قابل توجه، عصاره گلها را می مکد و غذایی لذت بخش فراهم می کند، لانه منظم می سازد و نوزاد خود را به طرز جالبی تربیت می نماید و هم چنین مورچگان زندگی اجتماعی جالبی دارند، مخصوصاً به آشیانه و وطن خود عشق میورزند، در فصل تابستان برای زمستان خود خوار و بار تهیه دیده و در انبار مخصوصی ذخیره می کنند، و با مهارت فوق العاده ای برای این که دانه ها سبز نشود و فاسد نگردد از دانه ها مواظبت می نمایند، و حتی در دامپروری و تربیت و نگهداری بعضی از حشرات که مواد مخصوصی از بدن آنها ترشح می کند مهارت خاصی دارند، طرز زندگی مورچانه نیز جالب است، ساختمان های خود را با سیمان خیلی محکم بنا می کنند، و از اجتماع آنها خیابانهای مرتب و منظمی بوجود می آورند، و تقسیم کار بین افراد با وضع دقیقی انجام می گیرد و همچنین بسیاری از حیوانات دیگر در طرز لانه ساختن و تهیه غذا و تربیت نوزاد دقت های عجیبی دارند که بسیار جالب است، ولی همه اینها نتیجه غرایزی است که در وجود آنان به طور خودکار تعبیه شده، لذا همیشه یک نواخت و ثابت زندگی می کنند. اما انسان روزبه روز در نتیجه قوه فکر رژیم زندگی را عوض کرده و نقش های نوینی طرح می نماید، و در تحولات تغییرات دامنه داری پدید می آورد. همان قدرتی که آفرینش را در پرتو علم و حکمتش این قدر با نظم و دقت ساخته و پرداخته که در یک سلول جاندارش این همه وظیفه شناسی نهفته، و در یک اتم بیجانش دنیایی از انرژی قرار داده، به ما انسان ها همه نیروی شگرفی به نام فکر ارزانی داشته که با آن می توانیم تدبیر کرده و از حافظه و اراده بسیار قوی برخوردار گردیم، و از راه تحصیل علم و دانش، و در نتیجه تجربیات پیشینیان بر قوه عقل افزوده و با کنجکاوی زیاد که خاص بشر و ناشی از احتیاجی است که دماغش به تفکر و تعقل دارد درباره علل و جهات هر چیز و هر موضوعی که می بینیم یا می شنویم اندیشه نموده و مجهولات را کشف کنیم، و با تعیم و تمرین روزبه روز بر نیروی مغز افزوده تا آنجا که عوامل طبیعت را استخدام کرده و آنچه را برای موجودات جبر صرف است به اختیار بگیریم. مغز دنیای عجیبی است هر انسان منظره ای را که آغاز عمر دیده هر آوازی را که شنیده و هر مطلبی را که خوانده و بالاخره هر موضوعی را که درک نموده، خورشید و ماه و ستارگان، آسمان ها، و زمین، و دریا، و صحرا، و کوه و کاه، آشنا و بیگانه، کوچک و بزرگ، لطف و خشم دیگران و هزاران خاطره و حادثه همه و همه را مغز بایگانی کرده و علاوه کلیه معلومات را این مخزن نگهداری می کند و از همه مهمتر خلاقیت اوست که هر چیزی را شما بخواهید فوراً جلوه می دهد و حاضر می نماید، و این نمونه بارزی از قدرت خداوندی است که این اندازه نیرو در محیطی کوچک قرار داده، با این همه وصف یک نکته بسیار مهم را نباید فراموش کرد که این نکته مرز بین سعادت و شقاوت و خوشبختی و بدبختی است و آن اینکه: قوه فکر انسان با آن همه عظمت به تنهایی قادر نیست انسان را از حوادث جسمی و روحی نجات بخشد. بهترین دلیلی که این مطلب را ثابت می کند، این همه هرج و مرج و فساد است که به وسیله بشر به خاطر تکیه به فکر تنها و مغرور شدن به محصولات اندیشه بوجود آمده، و اطمینان و آرامش را از تمام زوایای حیات سلب نموده است، گروهی را مست جاه و برخی را غرق در شهوت و

عده ای را گرفتار به بند مادیگری می بینیم و عجیب که کارگردانان جهانی از میان همین گروه اند ، و خود فکر کنید که اینان با جهان و مردم آن چه می کنند ؟ اگر به دیده حقیقت بنگریم درمی یابیم که عقل به تنهایی قادر نیست ما را به فلسفه آفرینش خود یعنی اینکه خلفه خداوندی در زمین باشیم و آبادی و امنیت و پایداری و رشد و رفاه کامل برقرار سازیم . بشریت مدتها به خیال خود عقل را ملاک زندگی قرار داده ، ولی به تجربه دریافت که زندگیش پیوسته میان یک جنگ گرم و خانمان برانداز و جنگ دیگری سرد و دهشت زا و بسی رعب آور واقع شده و اکنون چنان در این میان گرفتار آمده که نه قدرت دارد داد مظلوم را از ستمکار بستاند و نه از بردگی ناتوانان ، و پایمال شدن آزادی و حقوق مردمان وارستگی ایجاد کند . اینها نتیجه نارسایی عقل بشر است زیرا عقل اگر در میان زندگی بدون دستیار باشد دارای اشتباهاتی است ، عقل ها که سرچشمه رأی ما هستند از لحاظ درک واقعیت و قضاوت درباره اشیاء و اینکه چگونه خیر و شر را ارزیابی کنند بسیار متفاوتند ، بعضی از امور به نظر پاره ای از عقول خوبست ، ولی دیگران آنها را بد می دانند ، در همین عصر به قدری قضاوت عقول را به رنگهای گوناگون می بینیم که ملت ها را دچار سرگردانی عجیبی در مسائل حیات کرده . علاوه بر آن عقل ها دستخوش تزلزل در برابر شهواتند و نیز امور شخصی ، نژادی ، منطقه ای و بقیه خواسته های درون آدمی در عقل تأثیر بسزایی دارند ، چه بسیار قوانینی که وضع شد و گفتند بخاطر جانبداری از بشر است ، ولی ولی نکشید که جهان دریافت انگیزه آن قانون براساس میل شخصی یا نژادی یا تعصب های دیگر بود . از این گذشته عقل ها در ادراک خود جولانگاهی محدود دارند ، مثلاً قوانین بسیاری که برای وضع آن سر و صدایی زیاد به راه انداختند ، خوشحالی ها کردند ، و جشن ها گرفتند ، اما پس از مدتی پی به کوتاهی و نارسایی آن قانون یا قوانین برده و مقررات دیگری جایگزین آن کردند . خلاصه : اگر در تنظیم امور زندگی و جهان بر عقل تنها تکیه کنیم مانند آن است که لب پرتگاهی ایستاده و جهان را با تمام مسائلیش به خرابی و نابودی سوق دهیم ، از این رو باید با قدرت خود اندیشه دقت بیشتری کنیم و در نتیجه به درک این مسئله نائل گردیم که : عقل و اندیشه مستقلاً سعادت ساز نیست . باید برای برقراری صلح واقعی و آرامش حتمی ، و اطمینان خاطر ، و استیفا و ایفای حقوق به دنبال دستیاری رفت که به کمک عقل برخاسته انسان را در ظاهر و باطن و در تنهایی و آشکار آرام سازد ، و آن دستیار چنانچه تجربه در تاریخ ثابت کرده جز راه خدا و دین الهی چیزی نیست که انسان را با مراقب بیداری آشنا ساخته و در سایه این آشنایی انسان را از هرگونه انحراف باز داشته ، و فعالیت های جسم و جان را در مسیر واقعی قرار می دهد . در سایه تربیت دینی فکر آدمی بر مبنای صحیحی با درک واقعیات نائل می آید و پس از فکر درست کار اساسی از انسان سر می زند و به دنبال آن آرامش و اطمینان می آید . اصول کافی در باب عقل و جهل از امام موسی بن جعفر (علیه السلام) خطاب به هشام ابن حکم نقل می کند : که آن حضرت فرمود : هشام خداوند به انسان دو نیرو بخشیده : ۱ - نیروی ظاهر ۲ - نیروی باطن . صبر و شکیبایی اما نیروی ظاهر عبارت است : از وجود انبیاء و ائمه ، و باطن عبارت است از عقل و خرد ، و بدون تردید سعادت واقعی در پیروی از هر دو نیرو است . لقمان حکیم : قهرمان عقل و اندیشه بود ، او برای ورود به هر برنامه ای ، و به دست آوردن آنچه می خواست ابتدا فکر می کرد و در نتیجه برنامه را با دوربین خرد مشاهده می فرمود ، آن گاه اقدام به برنامه می کرد علاوه بر فکر تنها تکیه نداشت ، در احوالات آن بزرگ مرد نوشته اند : که بسیاری از اوقات خود را با پیامبران و برگزیدگان می گذرانند ، و از قدرت روحی آنان و حکمتشان برای نیرو بخشیدن به فکر و اندیشه اش استفاده می کرد ، در سایه این برنامه روحی آرام و دلی مطمئن داشت . بی تردید طوفان حوادثی که در مسیر تاریخ در جریان است کشتی یاد او را در هم نخواهد شکست ، او در سایه نور عقل و روشنایی دین یادش ابدی و جاوید است .

صبر و شکیبایی

از جمله تهمت هایی که بعضی از بی خردان و کسانی که از سمائل عالی الهی خبر ندارند به مذهب زده اند این است که : مذهب

مردم را به صبر در برابر ظلم و ستم طبقه استثمار کننده دعوت کرده آن را جزء قضا و قدر حتمی شمرده ، از این رو دین حافظ منافع استعمارگران است . آیین مقدس اسلام از این تهمت بی آسیب نمانده و ما بخاطر دفاع از آیین الهی تا آنجا که لازم باشد جوانب خاصی از مسئله را بررسی می کنیم : صبر به این معنایی که گفته اند ، اگر در مقررات دینی یافت شود در آیین های تحریف شده است ، و بدون تردید اینگونه توجیهات در جنب این چنین کلمات مقدس ساخته و پرداخته بشر است ، و شاید قانون مشهور انجیل که اگر کسی به طرف راست تو سیلی زد طرف چپ را رو برویش نگاهدار تا بزند از همین قبیل باشد که کشیشان خائن و دزدان راه انسانیت برای حفظ منافع مادی ساخته اند ، و البته یهودیان خطرناک هم در این قبیل توجیهات برای کلماتی از این قبیل چیره گگی فوق العاده ای دارند ، اما در آیین مقدس اسلام ترجمه صبر کاملاً- به عکس این توجیه است ، دین ظلم و بیدادگری و پایمال کردن حقوق بیچارگان را هر اندازه هم که کم باشد عملی زشت و منکر شمرده است و از طرفی صبر در برابر تجاوز را از خود تجاوز بدتر دانسته و گفته : قبول ظلم خود ظلم دیگریست . و نیز این مطلب بر احدی پوشیده نیست که امر به معروف و نه از منکر از حقایق عالی اسلام است ، و روی این ملاک هر فرد مسلمان و مؤمنی وظیفه واجب خود می داند که در برابر مظالم و ستمگری ها آرام ننشیند و تا سر حد امکان برای ریشه کن کردن آن کوشش کند ، چه جای آنکه به آن تن دهد و یا این که از ظلم و ظالم دفاع کند . قرآن منعکس کننده حقایق اسلام می فرماید : با گروه ستمگر مبارزه و نبرد کنی تا به این حق تن در دهند ، و نیز پیشوای موحدین امام علی (علیه السلام) در ضمن دستورات خود به مالک اشتر به هنگام عزیمت به مصر می نویسد : بارها از رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) شنیدم ، هرگز پاکیزه و سعادتمند نمی شوند آن جمعیتی که حقوق ضعیفا را از اقویا بدون تردید و تأمل نگیرند . موفقیت و رسیدن به کمال مطلوب علل و موجباتی دارد که چون مقدمات آن فراهم گردید آدمی به نتیجه می رسد . اسرار موفقیت بر دو نوع است : یکی محیط ، یعنی مقتضیات اوضاع و احوال . دیگر استقامت و پافشاری در کار که شرط کمال جزء اخیر و بدون تردید نظیر علت تامه است . مبارزه برای تغییر دادن عادات و اخلاق و اداب و رسوم زندگی مرهون اصطکاک و برخوردهای جسمی و روحی است . زندگی مسلماً محرومیت ها و موفقیت هایی دارد ، شخصی که می خواهد از نردبان ترقی صعود کند تا از پله اول قطع علاقه نکند به مرحله دوم نمی رسد . آری ، باید خستگی و فرسودگی را بر خود تحمل کند تا به اوج عزت و فضیلت برسد و این است معنای صبر و استقامت . کسی که می خواهد مبارزه با فساد اخلاقی کند باید از عادات دیرینه تعلیمی خانوادگی اگر مخالف با شئون انسانیت است بگذرد ، آنگاه به طریق صلاح و صواب رهسپار شود و از عادات رشت خودداری نماید تا به فضایل آشنایی و انس بگیرد ، بدون شک بهبود حال و تهذیب نفس سختی و ریاضت دارد ، در این راه باید مبارزه کرد و در راه مبارزه استقامت و شکیبایی به خرج داد ، و این است مفهوم واقعی صبر و شکیبایی . صبر و شکیبایی از موضوعات مهمی است که اسلام به آن دعوت می کند و آن را یکی از برجسته ترین وظایف دینداران قرار می دهد ، تا آنجا که می گوید : شکیبایی برای ایمان به منزله سر برای بدن است . دیندار واقعی و آگاه از لفظ صبر یکی از سه معنای زیر را می فهمد که مراعات هر یک از دیگری لازم تر است : ۱- استقامت و پایداری در راه حق . ۲- پایداری و حوصله در برابر آتش شهوات حاد . ۳- شکیبایی در برابر مصائب و رویدادهای زندگی . که برای توضیح و تشویق به هر یک از این سه معنا به ترتیب در آیات قرآن چنین می خوانیم : اگر از شما صد مرد جنگی ثابت قدم و با استقامت باشد بر دویست نفر غالب می آید ، از شکیبایی و نماز برای محدود ساختن شهوات به حدود دین استمداد جوید ، در برابر پیش آمدها شکیبا باش ، چنانچه پیامبران اولوالعزم پیش از تو استقامت کردند . ناگفته پیداست که انجام این دستورات تأثیر عمیق و ریشه داری در حفظ تعادل روحی افراد و جمعیت ها ، و نزدیک ساختن آنان به سعادت و جلوگیری از انحرافات و رکود و تنبلی دارد و آدمی را به مراعات مقررات حق برای موفقیت در برابر مشکلات وادار می کند . بنابراین مفهوم صبر در مرز دین سالم و پاک اسلام ، تن به ظلم دادن ، و توسری خوردن ، و زیر بار برنامه های ننگین مستبدان رفتن ، و سکوت در برابر ظلم و ظالم داشتن نیست ، صبر به معنای پایداری در برابر دشمن و طاغیان و

تمایلات خانمان برانداز زندگی است. امام علی (علیه السلام) می فرماید: اگر بنای ایمان را به کاخی همانند دانیم باید بیندیشیم که این کاخ بر چهار شالوده قلبی استوار است، نخستین آن بردباری است، و آن هم بر چهار گونه است: ۱- خویشتن داری از شهوات و تمنیات نفس. ۲- ثبات قدم در راه عشق به فضایل و معارف. ۳- پرهیز از پروا و محرمات. ۴- اغتنام فرصت و استفاده از نوبت. آن جان آرزومند که در آرزوی وصال بی صبرانه بال و پر زند و در قفس تن بی قراری و ناشکیبایی کند، و به ناگزیر از آلائش خواهش های ناهنجار پاک باشد، و آن دل پرهیزکار که از ناستوده ها پرهیزد و هوس حرام نکند و در لذت حرام غلطلد، آن مغز خردمند و اندیشناک که به فرصت خوش بیندیشد، از سختی روزگار و سنگینی حوادث اندیشه ندارد. چشمی که در روشنی های زندگی تیرگی مرگ را از نزدیک ببیند همواره پاک بین و بلند نظر باشد، تمام این منافع از برکت استقامت و شکیبایی در راه هدف است. نیروهایی که در نهاد انسان است هر یک به هدفی خاص کشش داشته و او را به طرفی معین دعوت می کند، تنها اختلاف افراد در شدت و ضعف این قواست، انسان در جواب این خواسته های دورنی خود گاهی با حیوان هماهنگ و زمانی انسان است. غرایز حیوانی در انسان موجود است، در این جهت انسان با حیوان خطوط مشترک دارد، حیوان در حال گرسنگی غذا می طلبد، در حال تشنگی آب می خواهد، و هنگام احساس ضرر برای دفعش مبارزه می کند و در برابر منفعت به جلب آن برمی خیزد، انسان نیز این مراتب را دارد و به نحو کاملتری انجام می دهد، و در نتیجه هر دو عمل در حیوان و انسان یکی است و عامل آن عبارت از طبیعت مادی در هر دو است. ولی انسان نسبت به حیوان در بزرگداشت زندگی امتیازاتی دارد و در خواسته هایش که متکی به حقیقت انسانیت است با حیوان وجه تمایز دارد. آنچه که انسان در گرد اوست و باعث امتیازش عبارت است: از عقل و اراده که در پرتو این دو قدرت واقعیت بشر آشکار و برتری او بر سایر موجودات ثابت می شود. سرچشمه تمام فضایل عقل و اجرای حقایق انسانی در پرتو اراده است و اراده جز شکیبایی در برابر عمل نیست که انسان پس از شروع عمل آن را به اتمام برساند، و خلاصه باید گفت: انسانیت انسان مساوی با عقل و اراده اوست. لقمان حکیم: میوه شیرین ایمان در اجرای برنامه های عالی انسانی اراده ای قوی و آهنین داشت، او در برابر حوادث طبیعی از قبیل مرگ عزیزان، از دست رفتن مال خود را نمی باخت و شکیبایی پیشه می داشت، و در برابر محرمات چون کوه از خود پایداری نشان می داد و در اتمام اعمال نیک بر نیروی صبر و اراده متکی بود، از این رو نام مقدّسش را در صفحات تاریخ ثابت و ابدی می بینیم و زمان نیز برای نگاهداری یادش استقامت خواهد کرد.

عبرت

گذشته از مسائل ریشه دار تربیتی که بنیانش بر وحی و نبوت استوار است، شاید بتوان گفت آئینه تاریخ و حوادثی که ملل و اقوام با آن روبرو بودند برای انسانی که می خواهد در کشتزار تربیت قرار گیرد بهترین درس و برترین مصدر برای عبرت گرفتن است. قرآن مجید بخشی مهم از آیاتش را به بازگو کردن این مسائل اختصاص داده، و هدفش را بیان تاریخ پیامبران و اقوام و ملل در کلمه عبرت خلاصه می کند: لَقَدْ كَانَ فِي قِصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ (۱). همیشه سعی خردمندان بر این بوده که از کوچکترین حادثه بهترین درس را برای خود و دیگران بسازند. راستی به اندازه ذرات جهان برای بیداری بشر درس عبرت هست برای نمونه حافظ در دیوان شعرش از بسیاری از برنامه های عادی پندها و عبرت ها ساخته و نشان داده است که از تمام مسائل حیات می توان پند گرفت: بر لب جوی نشین و گذر عمر بین کاین اشارت ز جهان گذران ما را بس مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو یادم از کشته خویش آمد و هنگام درو دقت در عوامل عزت و عوامل ذلت اقوام و مللی که قبل از ما می زیستند برای پاورقی (۱) سوره ی یوسف: آیه ی ۱۱۱. ما بهترین درس عبرت است، و آراستگی ما به عبرت به این است که از عوامل ذلت دوری جسته و به برنامه های عزت آفرین آراسته شویم. داستان زندگی مسلمین دیروز در اندلس و اسپانیا که روزی در سایه اسلام از عزت کامل

برخوردار بودند، و پس از غرق شدن در لذات حیوانی و مغرور شدن به جاه و مال زهر ذلت را چشیدند و داستان فلسطین در امروز برای ما جالبترین درس عبرت و زندگی است، شکست ها و پیروزی ها، عزت یافتن، و ذلت دیدن در اوج بودن و در حضیض قرار گرفتن همه و همه درس است و پند تاریخ به نسلی که دارای عقل زنده و اندیشه تابناک است. گرچه باید در این بخش تجزیه و تحلیل دقیقی از مسائل عبرت آموز به میان آید ولی صفحات اندک کتاب و مسائل مهمی که در فصول آینده خواهد آمد اجازه توضیح این برنامه نمی دهد، خوانندگان محترم می توانند به کتب تاریخ مخصوصاً تاریخ قرآن و حوادثی که از برای خودشان و هموعانشان در زندگی پیش آمده برای عبرت گیری مراجعه کنند، شاید از این رهگذر بیش از پیش بر خیر دنیا و آخرت خود بیفزایند این بخش را با یادداشت کردن شعری برای عبرت گرفتن زورمندان و قلدران پایان داده و از خداوند می خواهیم که ما را برای پذیرفتن نصایح لفظی و عملی و آراسته شدن به فضایل انسانی کمک بخشد. نادره مردی ز عرب هوشمند گفت به عبدالملک از راه پند روی همین مسند و این تکیه گاه زیر همین قبه و این بارگاه بودم و دیدم بر ابن زیاد آه چه دیدم که دو چشمم مباد تازه سری چون سپر آسمان طلعت خورشید ز رویش نهان بعد ز چندی سر آن خیره سر بد بر مختار به روی سپر بعد که مصعب سر و سردار شد دستکش او سر مختار شد این سر مصعب به تقاضای کار تا چه کند با تو دیگر روزگار لقمان حکیم: در پرتو اندیشه تابناکش از جزئیات و کلیات عالم طبیعی و حیات بنی آدم برای دریافت رشد و کمال پند و عبرت می آموخت تا جایی که می گویند از او پرسیدند: ادب از که آموختی؟ گفت: از بی ادبان. گفتند: چگونه؟ گفت: از کارهایی که آنان را پیش مردم خوار می کرد من دوری جستم.

قضاء و قاضی

قسمت اول

من در فصل معرفی لقمان و صفات روحی او خوانندگان محترم این جمله را خواندند که: لقمان بیشتر اوقات خود را در مجالست با فقها و حکما و قضات و... می گذاشت و بر حال قضات و مسؤولیت خطیری که بر عهده داشتند نوحه سر می داد، از این رو شاید بی تناسب نباشد در این بخش مسائلی مهم در این زمینه نوشته شود. ما بدون توضیح در اطراف مسئله سعی می کنیم متون اسلام را تا آنجا که میسر است در اختیار عزیزان گذاشته و از آنان بخواهیم تا آن جا که لازم است در این برنامه دقت کنند. امیرالمؤمنین (علیه السلام) درباره قضاء و مسؤولیت مهم قضاوت در فرمان حکومت مصر به مالک اشتر خطاب می کند: ای فرماندار مصر! به هنگامی که امور ملت را تمشیت می دهی، و اختلافات توده را حل می کنی ممک...! در بعضی از موارد معلومات شما حکام و قضات به منظور داوری و رسیدگی کفایت نکند و در نتیجه به حیرت و سرگردانی افتید، اینجاست که قرآن مجید وظیفه حیرت زدگان را روشن می کند، آنجا که می فرماید: ای مسلمانان! خدا و رسول و ائمه خود را اطاعت کنید و اختلاف امور زندگی را به خدا و پیامبر باز گردانید. شما هم فرمان ببرید، مسائل دینی و دنیایی خود را به وسیله قرآن و روشن پسندیده پیامبران بگشایید، یعنی آیات قرآن را مطالعه کنید، و از یادگارهای اخلاقی پیغمبر عزیز استفاده نمایید و در نتیجه نواقص کار را جبران و نقایص امور را رفع نمایید. در کشور مصر برای تکمیل سازمان دولت از ایجاد دادگاه ها و مراکز عدالت ناچار خواهی بود. آری، ای مالک تو را به قضات کامل و پرهیزکاری نیاز شدید است ولی با چه زبان سفارش کنم که داوران قضایا را باید از نخبه دانشمندان اسلام که به زینت اخلاق تا حد نهایی آراسته باشند انتخاب کنی در جامعه مصر بنگر، آنکه از همه پرهیزکارتر او دانایتر است به نام قاضی برگزین، قاضی باید دانشمند و آن چنان آگاه به تمام مسائل فقه و آیات قرآن باشد که با اندک توجه آنچه را از منابع اسلامی بخواهد به خاطر آورده و از همه مهمتر با تقوا و پرهیزکار باشد. راستی روزی که محل داوری به اشخاص بی تقوا

داده شود چه خواهد شد؟ امام ششم (علیه السلام) از امیرالمؤمنین نقل می کند: که یکی از ملوک بنی اسرائیل داوری مرکز دادگستری را به دو نفر قاضی واگذار کرده بود، این دو قاضی دارای دوستی بودند که از هر جهت به صفات انسانی آراسته و مردی بود پرهیزکار و شایسته، و به خاطر حسن اخلاق گاهی از اوقات به حضور سلطان بار یافته و با او از هر دری سخن گفته می شد. پیش آمدی برای سلطان رخ داد که نیاز به مرد نیکوکار و صالحی شد، چون در مرکز قضاوت دو قاضی برای شهادت از مردان با فضیلت استمداد می جستند، سلطان از آن دو قاضی مردی را خواست که به زیور صلاح و تقوا آراسته باشد آن دو همان شخص را معرفی کرده و سلطان هم مأموریت کار خود را به او واگذار کرد. آن مرد زنی داشت زیبا و آراسته، آن دو قاضی را طلبید و برای همسری خود به آن دو قاضی به نیکی و خیر وصیت کرد و به دنبال مأموریت شتافت. روزی دو قاضی برای امور خانه آن مرد به در سرایش آمدند، انگیزه حیوانی آن دو آنان را به خیانت در امانت دعوت کرد، به آن زن پیشنهاد داده و در صورت مخالفت گفتند: نزد سلطان به زنای تو شهادت خواهیم داد، آن گاه تو را به حد شرعی خواهیم کشت. زن گفت: آنچه از دست شما برآید در انجام آن کوتاهی نکنید که من هرگز دامن عفت خود را به معصیت نیالوده و نخواهم آلود. دو قاضی چون از این جریان خود را محروم دیدند به نزد سلطان رفته و به گناه زن پاکدامن به دروغ شهادت دادند، سلطان بنی اسرائیل از این امر در شگفت شد و حزنی شدید بر او چیره گشت، قول دو قاضی را پذیرفت و به آنان وعده داد پس از سه روز آن زن را سنگباران خواهد کرد، در شهر ندا کردند و مردم را بنا به گفته دو قاضی به سنگباران زن دعوت نمودند. در طول این سه روز سلطان به وزیر خود گفت: آیا در این مسئله راه حلی به نظر تو می رسد؟ وزیر سکوت کرد، روز سوم برای انجام کاری خارج شد، میان کوچه کودکانی را دید به بازی مشغولند در میان آنان کودکی خوش سیما و با فضیلت به نام دانیال بود. دانیال کودکان را به بازی دعوت کرد، خود سلطان و دیگری را وزیر و دو نفر از کودکان را به نام قاضی و یک نفر را به عنوان زن انتخاب کرد. از چوب شمشیری تهید دید، آن گاه دستور داد یکی از آن دو قاضی را به مکان دور دستی بردند و دیگری را به مکان دیگر، سپس قاضی اول را خواست و گفت: متن شهادت خود را برای زنای این زن بازگو کن که در کجا زنا کرده و در چه تاریخ مرتکب این خلاف شده؟ قاضی حالات زن را گفت: سپس دومی را طلبید و از او همان صورت شهادت خواست او هم شهادت داد اما در تمام موارد شهادت با قاضی اول اختلاف داشت. بی گناهی زن ثابت شد، دانیال دستور داد با شمشیر چوبی آن دو قاضی خائن را به کیفر رساندند. وزیر این برنامه را دید و خوشحال شد، نزد سلطان شتافت و جریان بازی کودکان را برای سلطان گفت، سلطان دو قاضی را به همان صورت شهادت طلبید، قول خائنانه هر دو آشکار شد، سلطان دستور داد هر دو را به قتل رساندند و از آن زن عذرخواست و او را آزاد کرد. آری، پرهیزکاری اقتضا می کند که قاضی دادگستری حق را در تمام زوایای پرونده درباره مدعی و مدعی علیه اجرا کند. سفینه البحار نقل می کند که: دو نفر برای اقامه دعوی به محضر یکی از قضات زمان بنی اسرائیل رفتند، او نسبت به آنان به حق حکم کرد، پس از مرگ در خوابش دیدند که کرمی خطرناک دائماً مشغول خوردن دماغ او است، سبب پرسیدند، گفت: روزی در دادگاه دو نفر به من وارد شدند یکی از آنان برادر عیال من بود، از خداوند خواستم که حق به جانب او باشد تا شرمنده او نشوم، پس از بررسی اتفاقاً حکم به نفع او خاتمه پیدا کرد، من از این جهت خوشحال شدم، اکنون برای آن اشتباه معذبم که چرا درخواست کردم حق به جانب یکی از آن دو شود، و هر دو را با یک چشم ندیدم. زمان خلافت عمر مردی بر امیرالمؤمنین (علیه السلام) دعوایی کرد، هر دو به مجلس عمر حاضر شدند، عمر گفت: یا اباالحسن برخیز و دوشادوش مدعی بنشین. امام علی (علیه السلام) کنار مدعی نشست و پس از پایان دعوی به کناری قرار گرفت، در این موقع عمر آثار خشم در چهره علی (علیه السلام) دید، از آن حضرت پرسید آیا این برنامه بر تو گوارا آمد؟ فرمود: آری، عمر علت ناگواری را پرسید، فرمود: تو مرا در حضور مدعی با کنیه ابوالحسن خواندی در صورتی که حق آن بود که مرا با نام می خواندی تا امتیازی بین من و او قائل نمی شدی. عمر چون این سخن را شنید برخاسته و صورت حضرت را بوسید، گفت: پدرم فدایت که خدا ما

مسلمانان را در پرتو وجود هدایت کرد و از تاریکی برهاند. در هر صورت بنا به فرموده امیرالمؤمنین (علیه السلام) در فرمان مالک اشتر قاضی باید آنقدر پرهیزکار باشد که زر را با خاکستر برابر بداند. در یکی از جملات فرمان به مالک خطاب می کند: ای مالک، قاضی نباید از ارباب رجوع هدیه بپذیرد، زیرا هدیه به قاضی جز رشوه چیزی نیست، و رشوه از نظر اسلام چنان نکوهیده است که نبی اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) درباره دهنده و گیرنده آن لعنت کرد و آن حضرت فرمود: خدا لعنت کند رشوه دهنده و گیرنده را. و در روایتی حضرت صادق (علیه السلام) رشوه را در معصیت با کفر برابر خوانده است. نبی اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) مردی به نام ابن اللثیه را از طایفه ازد به جمع آوری زکات فرستاد، چون از مأموریت خود بازگشت مبلغی از اموال را که همراه آورده بود تسلیم کرد و مبلغی را برای خود برداشت و گفت: آن قسمت شما، و این هدیه ایست که مردم به من داده اند، پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود: چرا در خانه پدر و مادرت ننشستی تا ببینی هدیه برایت می آورند یا نه، سپس پیامبر به خطبه برخاست و در طی بیان مؤثری فرمود: چگونه است که ما مردمانی از مأمور به جمع آوری زکات می نمایم، پس می گویند این قسمت شما و آن قسمت را به ما هدیه داده اند، چرا چنین مأمور در خانه پدر و مادرش نمی نشیند تا ببیند هدیه برای او می آورند یا نه. گاهی نفس انسانی در اثر جنبش و هیجان حرص، و طمع دستخوش نوع خاصی و سوسه می شود که تحت تأثیر آن می خواند میان گرفتن رشوه و رعایت جانب حق جمع کند، در صورتیکه چنین امری هیچ گاه میسر نیست زیرا شخصی وقتی گیرنده رشوه شد دیگر عقل او در اثر مداخله هوای نفس قدرت حکومت را از دست خواهد داد، و قادر به تمیز حق از باطل نخواهد بود، چنانچه نبی اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) در مقام اشاره به همین حقیقت فرمود: خدایا! برای فاجری حقی و منتهی بر ذمه من احراز مکن که اگر چنین شود ناچار و بی اختیار دل من او را دوست خواهد داشت. در اسلام قضات پرهیزکاری بودند که زر را با خاکستر یکی می دانستند و از این طریق به قاضیان پس از خود عالیتین درس تقوا و پاکی را داده اند. عاقبه بن یزید کهخ در عصر مهدی عباسی عهده دار قضاء بغداد بود یک روز ظهر هنگام نماز نزد خلیفه آمد و تقاضا کرد که دیگری را به جای او در منصب قضا بگمارد تا بی درنگ صندوق اسناد و محفظه مربوط به ارباب دعوی و دفاع را به او تسلیم کند.

قسمت دوم

مهدی چون این سخن را شنید پنداشت که یکی از رجال دولت با وی به معارضه برخاسته و او را آزرده خاطر و خشمگین ساخته، از این جهت علت استعفایش را خواست و گفت: اگر علت آزرده گیت این است که کسی با تو معارضه کرده باز گوی تا هم اکنون با تأدیش ف رمان دهم قاضی گفت: چنین اتفاقی نیفتاده، مهدی گفت: در این صورت علت استعفایت چیست؟ قاضی گفت: یکی ماه پیش از این دو تن از مراجعین در خصوص قضیه ای دشوار به محضر قضاء حاضر شدند و هر یک ادله و شهودی بر صدق اظهارات خود در مورد نزاع اقامه کرد و حجت ها آورد که در خور مطالعه بود و در برابر این قضیه سخت فرو ماندم و چندین بار برای این جهت تجدید جلسه کردم و امید داشتم این قضیه را به امید اصلاح میان طرفین پایان بخشم یا به وسیله تحقیق بیشتری حقیقت امر را دریابم، قضا را در این میان یکی از طرفین دعوی خبر یافته بود که من رطب دوست دارم، از این رو برای جلب عواطف من در چنین موسم که فصل نوبر رطب است مقداری از بهترین قسم آن را من هرگز نظیرش را ندیده بودم و حتی برای خلیفه نیز در چنین فصلی میسور و مهیا نیست، فراهم ساخت و با پرداختن چند درهم رشوه دربان سرای را بر آن داشت که ظرف رطب را نزد من بیاورد، در این هنگام دربان طبق را در برابر من زمین نهاد و گفت: این هدیه فلان است، من از مشاهده آن وضع سخت آزرده و خشمگین شدم، جندان که دربان را از خدمت برداشتم و ظرف رطب را به آورنده آن بازگرداندم، ولی روز دیگر چون متداعیان به محضر قضا درآمدند نتوانستم آن دو را به یک چشم بنگرم و در دل خود به یک منزلت قرار دهم زیرا طبق رطب را هر چند برگردانده بودم ولی اثر خود را در نفس من باقی گذاشته بود، اکنون بیندیش تا اگر آن را پذیرفته بودم و کام خود را به

آن شیرین ساخته بودم حال من بر چه منوال بود؟ سپس قاضی با لحنی حاکی از خشم و تأثر گفت: در چنین روزگار که خلق بر این گونه دستخوش فساد شده اند من بر دین خویش هراسانم و بیم آن دارم که از سر غفلت به دام حيله اينان درافتم، و نقد ايمان و سرمايه تقواى خود را بر سر کار قضا نهم، آن گاه قاضی از سر تضرع گفت: ای خليفه مرا از بند اين امر عظيم برهان، که خداوند تو را از هر بند برهاند و مرا از ادامه اين خدمت معذور دار تا خداوند عذرهای تو را بپذیرد. باز در فرمان امام علی (علیه السلام) به مالک می خوانیم: ای مالک قاضی لازم است مردی پر حوصله و خونسرد باشد، زیرا اشخاص عصبانی و پر حرارت کمتر می توانند دقت و احتیاط کنند، بدیهی است که در دادرسی احتیاط و کنجکاوى رکن اعظم است. باید گفت: تمدن جدید بدون توجه به سرشت طبیعی انسان بالا-رفته و بیماری دنیای امروز با کمک اختراعات و صنایع جنگی قوی تر و کامل تر شده و خطر هر نوع استعمار را صر برابر زیاده تر ساخته. تمام مفاسد اخلاقی قرون جاهلیت و بربریت به موازات تمدن مادی توسعه و گسترش پیدا کرده، مزایای اخلاقی و نیروی دینی را بسیار ضعیف ساخته، و اولویت ماده و نفع جویی، اصول آیین پاکی و درستی را بر هم زده، جامعه انسانی را از لحاظ روشنایی درونی و عقلی و قوت مشاعر بی بهره ساخته، هوش و استنباط فکری بی نهایت تنزل یافته و انواع شرور در هر کشور و میان هر جامعه را رایج و ممدوح شده است، از این جهت باید گفت که جامعه امروز فقط از لحاظ یک رنگی و هم آهنگی در مسائل شهوت رانی و غرایز جنسی یک رنگ و همداستانند، و از یکدیگر الهام می گیرند، زیرا مشاهده می شود بزرگان حل و عقد و سیاست و کسانی که در مقر دانشمندان جای گرفته در تجلیل هوس رانان شهر یا کشور بر یکدیگر سبقت می گیرند، و برای آنکه لحظاتی چشم چرانی کنند و برای مدتی محدود و کم به هوس های شیطانی برسند نام هنر و علم بر نفسانیات اطلاق نموده زنی شهوتران و شهوت پرست که از عهده انجام برنامه های ضد اخلاق برمی آید و تحریک شهوت می کند صدای کف زدن به افتخار او لرزه در تالار بزرگ می افکند، تصویر نجس او ماهها زینت بخش برخی مجلات و مطبوعات می شود و هر گاه بنام مسافرت یا سیاحت به کشوری رود مانند سردار فاتحی از او استقبال می کنند و تحف و هدایای فراوان به او می دهند اما اگر کسی از راه معنویت طی طریق نمود و با تزکیه نفس پیشرفت کرد و خدمتانی به جامعه و ملت و مملکت نمود هیچ کس به او نظری ندارد. انتشار بی حد مجلات شهوت پرور و سینماها و تئاترها سطح فکری اجتماعات را به پایین ترین مرحله خود رسانده، ارزش علوم عقلی و فکری و حکمت و دانش و بینش و توجه به معانی از میان رفته و اصطلاحات و کلمات علمی به قول اینان نامفهوم گشته و بدین وسیله عملاً از رشد فکری جلوگیری می شود، و دانشجویان افکار خود را در قالب برنامه هایی که سود طلبان می خواهند در می آورند و در نتیجه مغز آنها تحمل ورزش و تعلم مطالب و مسائل عالی را از دستا می دهد و به قضاوت سریع و سطحی درباره همه چیز عادت پیدا می کنند، مادران در پرورش فرزندان وظیفه خود را فراموش کرده اند، زیرا از یک طرف سرگرم امور معاشی و اقتصادی و سیاسی شده، و از جانب دیگر معاشرت و دفسازی و اختلاط در مجامع خوشگذرانی برنامه اساسی آنان گشته، و کودکان آنها که اجتماع فردا هستند خودرو بار آمده و از میان همین خودروها انواع افراد در جهات متعدده کارها قرار داده می شوند که یکی از آن کارها قضاوت است، و شما ببیند که با اینگونه قضات چه بلاهای بسر مردم خواهد آمد؟ خودرو بودن در تربیت معلوم است چه نتایجی بار می آورد فرزندان از موضوع های یدرک و لایوصف روی احساسات باطنی مسائلی را استفهام می کنند که مسلماً وقوف آن برای یک پدر خوشگذران و مادر هوسران به هر اندازه که به عفت و ناموس بی علاقه باشد درد آور و تحمل ناپذیر است. افراد درستکار و هنرمند واقعی که وجود آنان مایه خرمی علم و فضیلت و عامل رفاه و سلامتی جامعه است با فقر و مذلت به سر می برند، و در تنگدستی جان می سپارند، زیرا عمل حیات شخص در این زمان کاغذ پاره ای به نام مدرک است، از هر کجا که بدست آمده، و به هر وسیله که بوده و اینان آن کاغذ پاره را ندارند. دزدان اجتماع که در تمام طبقات رخنه کرده از همه چیز می زنند خیانت می کنند و با دسیسه تبلیغات پوچ هر نوع کالای تقلبی و ساختگی خود را به قوه آگهی دروغ بخورد یک مشت ناتون می دهند، و با ثروت گران در انواع لذایذ حیوانی غرق می شوند، دنیای غرب بخود می

بالد که رسم غلامی و ب ردگی را برانداخته و زنان را همدوش مردان ساخته در صورتی که خود اسیر ماشین و شهوت و دیگران اسیر آنانند. در همین زمان و عصری که دعاوی دلفریب بیگانگان قند را در دهان عده ای از بی خبران مشرق آب می کند، و در غالب کشورهای اروپایی رسم برده فروشی و دزدیدن دختران و زنان و کودکان به وسیله دلالان فحشاء امری معمولی است، و روزی نیست که در شهرهای بزرگ و کوچک این نوع سرقت ها وجود پیدا نکند و خانواده هایی را عزادار نسازد. اروپا و مغرب زمین ادعا می کنند که تمام قواعد زندگی خصوصاً قاعده زناشویی او محکم ترین اساس بقاء خانواده است، و مردان از تعدد زوجات محرومند و به همین دلیل میان زن و شوهر محبت دائمی و الفت همیشگی برقرار است، ولی این ادعا فقط در قالب الفاظ دلریاست، اما در عمل روابط نامشروع از شماره و عدد بیرون است، بچه های غیر قانونی در ممالک متمدن گاهی سر از عدد میلیون درآورده و طلاق های بی جهت و بی اساس گاهی سرگیجه می آورد. دادگستری های جهان از کثرت پرونده های طلاق و اطفال نامشروع به جان آمده اند، ساختمان های عریض و طویل دادگستری ها برای رسیدگی به جرائم، مخصوصاً خانوادگی در برابر دریای خلافتکاری ها نقطه ای بیش نیست. کثرت فحشاء بعد از دو جنگ جهانی مبانی زندگی را متزلزل ساخته و هر فردی را در هوسرانی آزاد کرده، دایره عیش و نوش و فحشاء علنی وسعت یافته، عفت جنسی زائل گشته و کارشناسان محقق مردان و زنان را در مناسبات جنسی به صورتی آزاد راهنمایی می کنند. در دنیای امروز معیار شناخت خوبی ها و بدی ها از دست رفته، هر کس حتی کودکان خردسال دست به هر ناپاکی آلوده می کنند. معبود واقعی همه پول و زن و موسیقی و شراب است، قمار و ربا منبع درآمدها است، دزدان در تمام بنگاه های دولتی و ملتی رخنه کرده و حتی گانگسترها به وسیله افراد با نفوذ حمایت می شوند، زیرا در همه جا عامل دارند و از هر جریانی آگاهند و بدون واهمه در هنگام خطر دست به آدمکشی و ترر می زنند. آری، وقتی معابد و مساجد تهی بماند، واعظ و خطابه ارتجاع و عوام فریبی بشمار آید، دیانت آلت مقاصد مغرضین گردد، رذایل جای خصائل را می گیرد و همه چیز در معرض سوء استفاده می آید، در این هنگام عجیب و غریب احتیاط یعنی چه؟ خونسردی چه مفهومی دارد؟ کدام گوش خصدای ناله مظلوم را می شنود، و کدام داور می تواند حقایق را آشکار و پرونده ای را خدا پسندانه بررسی کند؟ زمانی که مقررات قضاء اسلامی حکومت و نفوذ داشت، هیچ قدرت و مقامی جز قدرت الهی که به صورت ایمان در قلب قاضی جلوه داشت بر دستگاه قضاوت مسلط نبود، قاضی از آزادی بی سابقه و بی نظیری برخوردار بود، تنها محدودیت قاضی از این جهت بود که می بایستی احکامش از حدود و قواعد مقرر و اصول مسلمة فقه اسلامی تجاوز نکند، و با قطع نظر از این جهت آزادی کامل داشت که بر حسب اجتهاد و به مقتضای استنباط خود به حق فرمان براند، و بدون هیچگونه مانع و رادعی تا آخرین مرز عدالت گام بسپرد، و به همین خاطر یکی از غریبان می گوید: جهان بشریت در تاریخ طولانی خود قضایی عادل تر از قضاء اسلام و حکامی مهربانتر از حکام مسلمین ندیده است. قاضی مسلمان، و مؤمن به آیات حق هیچگاه اسیر نصوص خشک و گرفتار مواد غیر قابل انعطاف قانون نبوده، و در هیچ مرحله از مساعدت وجدان و فیض الهام ضمیر محجوب نمی مانده و مانند بسیاری از قضات دنیای امروز در تنگنای تضاد بین مواد قانون و مقتضای اجتهاد وجدان سرگشته و حیران نمی گشته، و ضمیر خود را در برابر نصوص جامد قانون قربانی نمی کرده است.

قسمت دوم

در دوائر قضایی عصر حاضر بارها اتفاق می افتد که قاضی از نظر اجبار و به حکم اضطرار و تبعیت از مواد قانون با پریشانی خاطر و تألم وجدان احکامی صادر می کند و قدرت رهایی از قید و بند نصوص خشک قانون را در خود نمی بیند ولی قاضی مسلمان همیشه از آزادی و حق اجتهاد برخوردار بوده و در مقام اصرار حکم نسبت به هر قضیه ظروف و مناسبات وقوع جرم و شرایط اوضاع مرتکب، موجبات تشدید و تخفیف مجازات را منظور می داشته و برای احقاق حقوق ستم زدگان از شم قضایی و نیروی

اجتهاد و استنباط تا آخرین مرحله استفاده می نموده است. حوصله قاضی اسلامی و خونسردی او و دقت و احتیاطش در صادر کردن حکم از مزایای مشخص آیین اسلام است. قاضی مؤمن هرگز تحت حکومت تعصب های بیجا و رشوه و تضاد قانون قرار نگرفته و وضع تربیت جامعه اسلامی قبلاً طوری بوده که قضات آن روزگار نام نیکویشان در تاریخ ثبت است. زود قضاوت کردن، یا از ترس ناشی می شود، یا از حوصله کم، یا از دقت نکردن در قیافه دعوی آن کس که توانایی رعایت برنامه های مثبت را ندارد قبول منصب قضا برای او کاری نامشروع و از نظر اسلام در صورت قبول مجرم است. ایمان به حق و تربیت اسلامی برای قاضی حوصله و دقت و احتیاط لازم را ایجاد می کند تا بتواند به نحو احسن کار پر خطر قضاء را انجام داده، آه مظلوم را از ظالم بگیرد. ابو یوسف قاضی القضاء کشور اسلام در عصر هارون الرشید شهادت فضل بن ربیع نخست وزیر خلیفه را در دادگاه پذیرفت، و چون خلیفه به دنبال شکایت فضل علتش را خواست، ابو یوسف گفت: من شنیده ام فضل خود را بنده خلیفه می خواند و این از دو صورت خارج نیست یا فضل در این اظهار صادق است، یا دروغگو، اگر راست بگوید به مذهب من شهادت بندگان مسموع نیست، اگر دروغ بگوید فاسق و شهادت فاسق قبول نیست. در اینجا باز سخن امیرالمؤمنین (علیه السلام) را خطاب به مالک دنبال کرده و چیزی نورانی برنامه های قضایی اسلام را نشان می دهیم. ای مالک کسی که بر مسند داوری نشسته باید به قوت قلب و قدرت بیان آراسته باشد، نیکو سخن گوید و آشکارا بیان کند، غالباً یک تن از متداعیین و گاهی هر دو نطق و زبان آور افتد در صورتی که قاضی نتواند با آنان به گفتگو پردازد و مخصوصاً در هنگام احقاق حق بر حریف سخن ران خویش پیروز شود مسلماً عمل قضاوت را درست انجام نتواند داد. ای مالک قاضی فراموشکار خوب نیست، دادرسی عملی سخت دقیق و باریک است، دادرس اگر به آرامش خاطر و جمعیت حواس مجهز نباشد چگونه از اشتباه در امان می ماند، به قضات سفارش کن که در محاکم عدالت ارباب رجوع را نیکو بشناسند و دلایل طرفین را کاملاً به یاد داشته باشند. پناه بر خدا اگر قاضی طمع کار افتد، در این موقع دزدان جامعه خوب می توانند انگشت بر نقطه حساس کشور گذاشته، دست غارت از آستین بیرون آرند، زیرا تطمیع قاضی آسان است، و اموال دیگران را بردن راحت اگر قاضی دستخوش احساسات و عواطف گردد و به گاه مرافعه سر در قدم دل گذارد، و تسلیم هوس های ناهنجار و عفریت شهوت گردد، روزگار بر امت اسلام تیره خواهد شد و احکام الهی معطل خواهد ماند. قاضی نمی تواند در اولین لحظه که حقانیت یک تن از طرفین را احساس کرد بی درنگ حکم صادر کند، زیرا ممکن است نظر بدوی به خطا رود، و آن کس که در خون و مال و ناموس و حیات جامعه دست فرو می برد با یک سخن یکی را حاکم و دیگری را محکوم معرفی نماید، باید در منتهای دقت و دور اندیش پایان کار را تا هر کجا منتهی شود در نظر آورد، و خوب است که قضات از جسارت متداعیین دلتنگ نشوند و آن چنان که اسیر شهوت نیستند گرفتار غضب هم نباشند، با ملایمت و بردباری به حل و عقد امور اقدام نمایند. از من به قاضی بگویند که در کشف مطالب چندان تعجیل مکن بگذار به آهستگی حقیقت مطلب آشکار شود، زیرا مطمئن نیستم کاری که با شتاب انجام گیرد به حقیقت مقرون باشد، در آن موقع که محکمه عدالت به صدور حکم تصمیم می گیرد باید همچون کوهی محکم نظیر شمشیر هندی برنده و قاطع باشد، و هرگز جایز نیست که محکمه در فتوای خویش دستخوش حیرت و تردید گردد. ای مالک، اگر قضات مردمی خودپسند و خویشتن خواه باشند کافی است که غارتگری به هنگام داوری به مدح و ثنای قاضی زبان بگشاید و آن تیره بخت را با مشتی الفاظ و شطری تملق و چاپلوسی به دام خویش در بند کشد. مالک اگر قضات ساده دل و زودباور انتخاب شوند زود فریب می خورند و بی تأمل باور می کنند، آن گاه حقوق بیچارگان بیهوده و ناچیز گردد، آن چنان قاضی که گفتم سخت کمیاب و گمنام باشد و دیر به دست آید، اما تو ای والی مصر، ای مسؤول بندگان خدا، ناگزیری که تمام این شرایط را در انتخاب قاضی رعایت کنی. ای مالک! تو را وصیت می کنم که همواره کارمندان دولت را سیر نگاه داری به ویژه قضات را، هرگز مگذار که عمال مصر محتاج باشند، زیرا در این وقت دست به خیانت برآورند و به هر عنوان که باشد از مال مردم بخورند. قاضی را به بذل مال و افزایش حقوق توانگر ساز که در

دادرسی مردم دهان به رشوه نیالاید و محکمه عدالت را قلعه دزدی قرار ندهد. قاضی را از دیگر عمال دولت محترم تر بشمار و در محضر خویش از او احترام کن تا با پشت گرمی به مقام حکومت خود را از تهدید بزرگان مصر ایمن داند و در داوری دادگر و عادل باشد، زیرا ممکن است جهال قوم که مردمی بی شرم و کم آبرویند دادگاه را به افسار گسیختگی و بی پروایی خویش تهدید نمایند و از انصاف و عدالت منحرف نمایند. قضات شجاع و حق پرست اسلام نه تنها در مورد احقاق حقوق افراد از حریت در استقلال خود استفاده می کردند بلکه مسائل عمومی و مصالح مملکتی را نیز مورد توجه و اهتمام قرار می دادند، در این موارد نیز از قدرت استقلال خود به حداکثر استفاده می نمودند، از جمله این موارد داستان شکفت انگیزی است که میان ملک صالح سلطان شام و قاضی عزالدین بن عبدالسلام اتفاق افتاده است: ایام جنگ صلیبی بود، سرزمین شام در مقابل هجوم وحشیانه نیروهای متحد و دولت های مسیحی عرب وضع متشنج و غیر عادی داشت و ملک صالح سلطان آن ناحیه شهر صیدا و قلعه شقیف را به دشمن تسلیم کرده بود. انتشار این خبر در سراسر بلاد شام عکس العمل شدید و سوء اثر عمیق ببار آورده بود چون این خبر به گوش عزالدین قاضی آن سرزمین رسید سخت برآشفته و غیرت دینیش بجوش آمد، بر ملک خشم گرفت و در خطبه نماز جمعه نامی از ملک صالح نبرد و درباره او دعا نکرد و به عنوان اعتراض رخت از شام برداشت و آهنگ دیار مصر کرد. ملک صالح چون این داستان را شنید نماینده ای نزد قاضی فرستاد تا به وسیله بیان آرام و منطق درستی او را به شام باز گرداند، فرستاده ملک چون به حضور قاضی رسید سخن ملایم آغاز کرد و گفت ما از مقام قاضی جز آن نمی خواهیم که در برابر سلطان تواضع کند و دست او را به رسم تقدیم معذرت ببوسد، قاضی چون این سخن را شنید بانگ برآورد و گفت: ای مسکین بینوا من رضا نمی دهم که دست من به بوسه او آلوده گردد تا چه رسد به آنکه من به چنین ذلت تن در دهم و دست او را بوسه زنم. این بخش را به نامه ای که در میان دو صحابی پیامبر سلمان و ابودردا در این مقام رد و بدل شد خاتمه می دهیم: ابودردا که با سلمان عقد برادری داشت در زمان حکومت یکی از امرای ثلاث به منصب قضاوت در اورشلیم فرستاده شد، در زمان قضاوت نامه ای به سلمان نوشت و او را به بیت المقدس دعوت کرد: برادرم سلمان! خدا را شکر، اکنون در بیت المقدس به سر می برم، سرزمینی است پر برکت و دارای آب و هوایی مناسب، از همه بالاتر سرزمین مقدس است، سرزمین انبیاء، سرزمینی که روزگاری پیامبرانی بزرگ چون ابراهیم و موسی و عیسی و سلیمان و یعقوب و یوسف (علیهم السلام) را در خود جای داده، و هم اینکه بدان که این سرزمین امرز نیز بدن پاک آنان را در برگرفته چه می شد اگر چند صباحی در این شهر به یاد زمانی که در مدینه در جوار پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) بودیم با هم بسر ببریم. سلمان پاک در جواب نوشت: برادر دینی! نامه تو رسید، مرا به سرزمین مقدس دعوت کرده بودی نمی دانم هیچ می دانی که زمین را کسی شایسته تقدیس نمی کند، هیچ می دانی که افتخار انسان نمی تواند به مسکن و مأوای او باشد، هیچ می دانی که تنها عمل انسان است که او را بزرگ نموده سزاوار احترام می کند. آری! پاکی انسان به عمل اوست نه به سرزمینی که که در آن منزل دارد، در مکه بودن یا در مدینه منزل گزیدن یا در بیت المقدس مأوای داشتن نمی تواند شرفی برای انسان باشد، شنیده ام کاری شبیه طبابت به عهده تو گذاشته شده، اگر طبیب مسیحا دمی و مریضان را درمان می کنی خوشا به حالت، ولی اگر طبیب نیستی و منصب قضاوت را بی جا اشغال کرده ای بترس از اینکه جان انسانی را به خطر اندازی و خود را مستحق آتش گردانی. منصب قضاوت کار بزرگی است، هر کس را شایسته نیست این پست را اشغال کند، اگر تو در خود لیاقت می بینی و از عهده قضاوت برحق بر می آیی چه بهتر، ولی هرگاه این پست را بناحق اشغال کرده ای وای بر تو از این می ترسم که خود را وارد آتش سازی، هان ای ابودردا بیدار باش! لقمان حکیم: آن یگانه آزادمرد، آن حکیم ربانی، آن چهره واقعی انسانی و آن مرد یکتای ملکوتی بر قضات و مسؤولیت خطیر آنان می ترسید که مبادا حقی را ناحق کنند در این صورت زحمات خود را بر باد داده، راه ورود به جهنم را بر خود هموار سازند، به این خاطر با آنان همنشین بود تا به انوار حکمتش از آنان دستگیری کرده و دلشان را به نور هدایت روشن کند. البته خصال و صفات روحی آن مرد بزرگ بیش از این مراحل است که در این مختصر بگنجد

می توان گفت او در پرتو تربیت الهی جامع فضایل و دارنده خصایل بود . ما در بخش بعد پس از تعریف حکمت ، به برنامه های او از طریق قرآن مجید و روایات اشاره کرده و تا آنجا که میسر باشد به توضیح حکمت هایی که از او در قرآن آمده مبادرت می کنیم ، و به خاطر این که کتاب زیاده از اندازه نشود بقیه حکمت هایش را که کتب روایی نقل کرده اند بدون شرح درج می نماییم .

بخش هفتم

حکمت

حکماء در تعریف حکمت گفته اند : حکمت علم به احوال اعیان موجودات است به قدر طاقت بشر ، البته موجوداتی که وجودشان در قدرت و اختیار ماست که علم به این قبیل اعیان ما را به صلاح معاش و معاد برساند و این نوع حکمت را عملیه گویند و حکمت عملیه را نیز به سه قسمت تقسیم نموده اند : تهذیب اخلاق - تدبیر منزل - سیاست مدن . و نیز حکمت در لغت معنای وسیع و جامعی دارد که بر هر سخن و نظریه محکم و پابرجایی که مطابق با واقع است اطلاق می شود ، بنابر این هر نظریه سودمندی که ضامن صلاح فرد و اجتماع باشد از مصادیق حکمت است و هر عقیده ای در باب معرف و خداشناسی و صفات و سایر مسائل عقیده ای که مطابق و عین حق و صواب باشد حکمت است ، و خلاصه تمام صفات پابرجا و اصولی که مطابق با واقعیات آفرینش است حکمت است . حکمت های لقمان از جمله مراتبی است که بر حکمت مطلق تطبیق می شود و هر انسانی به اندازه وسعت تکلیف خود می تواند از آن بهره مند شود ، اما چون حکمت عملی به عنوان اخلاق از نظر رتبه مورد اهمیت است به ترجمه مختصر آن می پردازیم . عمل اخلاق معاملاتی را که مردم سزاوار است با یکدیگر بنمایند بیان و انسان ها را به راهی که شایسته آنند راهنمایی می نماید . موضوع این عمل رفتار انسان است ، آن رفتاری که از روی اختیار باشد و معلوم است که از ما سر می زند و مسبوق به عمل و اراده ماست منحصر در خیر و شر است . با تصور تعریف و موضوع اخلاق بر ما شایسته است که اعمال خود را تهذیب و روح را از آلودگی ها پاک گردانیم . برای روشن شدن راه بهره برداری از علم اخلاق و تبدیل صفات رذیله به اخلاق حمیده این پرسش را پاسخ می گوئیم که آیا عمل اخلاق توانایی دارد صفات ناستوده انسان را به ستوده تبدیل نماید ؟ پاسخ این پرسش منفی است ، زیرا عمل اخلاق نمی تواند مردم را به جبر وادار به کردارهای پسندیده کند ، بلکه اخلاق چون طبیی است که بیماری مریض را تشخیص می دهد و برای رفع آن دارو معین می کند بیمار در رفع مرض به وسیله داروی اخلاق آزاد است همانطوری که پزشک زیان های استعمال مسکرات را بیان می کند علم اخلاق اعمال و کردار نیک و بد را شرح می دهد ولی تزکیه عمل مربوط به بیمار است اگر دستورات اخلاقی را به کار بندد نجات و گرنه در گمراهی باقی می ماند . خلاصه : عمل اخلاق مسائل حیاتی ما را تشکیل می دهد تا ما را مستعد نماید برای مثل اعلای انسان واقعی . ارسطو می فرماید : دانستن فضیلت کافی نیست ، بلکه لازم است پس از دانستن فضیلت را به کوشش به دست آورد ، کتاب ها و خطبه ها بدون عمل ما را دارای فضیلت نخواهند نمود . هر عمل ارادی که از انسان سر می زند سلوک نامیده می شود مثل راستگویی و دروغ پردازی ، سخاوت و بخل برای سلوک و اعمال ارادی اساس های نفسانی وجود دارد که منشأ اعمال و سلوک ماست ، و جمیع کردارهای ما از آن اساس های نفسانی صادر می شود ، مانند : غریزه و عادت . ما متوجه اساس های نفسانی نمی شویم ولی آثار اساس ها را حس می کنیم ، علم اخلاق فقط از ظواهر اعمال بحث نمی کند بلکه در اساس و منشأ عمل توجه دارد همانطوری که علمای طبیعی به نظر ظاهر جو قانع نمی شوند مگر علل و اسباب آنرا بشناسند همین قسم علماء اخلاق استطاعت دارند در اساس سلوک توجه نموده و اساس را اگر بد است معالجه و اگر خوب است تشجیع نمایند ، مثلاً دروغ را با نهی تنها معالجه نمی کنند بلکه در علل و حالات نفسانی که انسان را وادار به دروغ گفتن نموده توجه و منشأ را معالجه می نمایند . سرآمد تمام حکمای الهی لقمان حکیم این مطلب را منظور داشته ، از این

جهت در برنامه های حکمت توجه دقیق و عمیق خود را برای تهذیب بشر ابتدا متوجه این موضوع نموده که باید اساس توجه به خداوند را ابتدا در روح بشر محکم کرد که بواسطه این قدرت بتوان انسان را از هر آلودگی پاک و به طرف خوبی ها راهنمایی کرد، و بعد از توجه به حق او را به سوی اخلاق خواند تا به راحتی دعوت به سوی خیر را اجابت کند، یعنی ابتدا باید اساس فطرت را در وجود بشر بیدار کرده آن گاه برای سوق به خوبی از آن عامل مؤثر که در ذات انسان پرتوافکن است استفاده کرد. آن بزرگ مرد در میان ارباب استعداد فرزندی برومند داشت که همت خود را بیشتر مصروف تربیت او می کرد، نظر به همین جهت بود که لقمان اکثر نصایح و حکمت های خود را اگر چه جنبه عمومی داشت به عنوان آن فرزند لایق مخصوص نمود. مسائل مربوط به تعلیم و تربیت کودک یکی از امور مهم اجتماع بشری است، عقلای عالم به خوبی دریافته اند که زیربنای زندگی در دوران کودکی پی ریزی می شود، و سعادت و شقاوت ادوئار مختلف زندگی یعین دوران های جوانی و پیری در گرو تربیت دوران کودکی است. با اینکه شخصیت انسان بستگی به عوامل گوناگونی دارد که هر کدام از آنها تأثیر مهم در سرنوشت انسان دارد، و دوران کودکی یکی از آنهاست مع الوصف این قسمت در نظر دانشمندان اهمیت بسزایی دارد. قلب و روان کودک بسان صفحه کاغذی است که در دست نقاش چیره دست قرار گیرد، هر نقشی که روی آن ترسیم شود تا آخر عمر آن صفحه باقی است یا مانند ماده خامی از عناصر طبیعت است که می توان آن را به هر شکل و قیافه ساخت. روح و روان کودک در آغاز زندگی از جهات بسیاری مانند همین ماده خامی است که برای هر گونه فعالیت ها و صورت ها و برای همه رقم تربیت ها و پرورش ها آمادگی دارد، و اگر اولیاء کودک حسن ابتکار به خرج دادند و فطرت پاک و احساسات ارزنده او را با شیوه های پسندیده رهبری نمودند سرنوشت او را از این طریق روشن کرده اند، و اگر در این راه سهل انگاری نمایند و با روش های غلط و پرورش های ناستوده فطرت او را آلوده سازند باید بدانند که مقدمات بدبختی کودک را فراهم ساخته اند. مربیان کودک باید متوجه باشند که کودک یک انسان به تمام معنی واقعی است و چیزی از انسانیت کم ندارد، چیزی که هست در حال رشد و تکامل، و در حال پیشرفت و پرورش است و مری باید از ذخایر و سرمایه های معنوی و فطری او بتدریج بهره برداری کند. اندرزهایی که لقمان حکیم به فرزند خود گفته و قرآن مجید به عنوان برنامه های تربیتی آنها را ذکر کرده همگی بر اساس ایجاد شخصیت در فرزند استوار است، او مانند بیشتر پدران فعلی از تربیت انسانی اولاد غفلت نورزیده و اهمیت شایانی به آن می داده است. اکنون باید دید چه مسئله ای را در آغاز زندگی مطرح می سازد و از کجا شروع می کند، و چگونه اساس تربیت را پی ریزی می نماید. او برنامه تربیتی خود را با فطری ترین مسائل که همان مسئله توحید و یکتاپرستی و بت شکنی است آغاز می نماید و هیچ مسئله ای ساده تر و روشن تر و مستعدتر از مسئله توحید نیست که هر فردی به اتکاء سرشت می تواند آن را بفهمد و درک آن نیازی به دلایل پیچیده عقلی ندارد.

توحید

قسمت اول

فرزند عزیزم! برای خداوند شریکی قائل مشو، زیرا مخلوقی ضعیف را با خالقی عظیم و بی نیاز برابر کردن ظلمی عظیم است (۱). اعتقاد به وجد سازنده و گرداننده دنیا شاید قدیمی ترین و از اصیل ترین پذیرفته هر انسان و بدیهی ترین عقیده ای باشد که هرگز احتیاج به بحث و اثبات نداشته است، زیرا تجربی و فطری اسنان است که هیچ جا و هیچ وقت مصنوعی بدون صانع و عملی بدون عمل ندیده است. بیابانی وحشی و حتی کودک دنیا ندیده هر وقت صدایی می شنود یا حرکتی می بیند طبعاً و بالبداهه به طرف منبع صدا و منشأ حرکت متوجه می شود هرگاه ساده ترین کلبه گلی یا چرخ ریسندگی را نتوان قبول کرد که بدون کارگر ساخته

شده یا به گردش درآمده باشد، کدام عقل سلیم می تواند کره زمین را با کوه و دریا و درخت و جنگل ها و تمام عالم را بی نیاز از سازنده بداند و بدن خویش را با چنین اعضاء مفصل و دستگاه های دقیق که با نظم عجیب کار می کند معلول تصادف بشناسد. پاورقی (۱) سوره ی لقمان: آیه ی ۱۳. اساس زندگی عملی و مبانی علم و فکر بشری روی قبول علت برای هر معلول قرار دارد هرگز به خاطر شما خطور نخواهد کرد که به بازار نرفته و جنس نخریده و اجاق نیفروخته و غذا نیخته و وسایل سفره فراهم نیاورده خوراک گرم و مطبوع فراوانی بدون مواد و مقدمات برای غذای شما چیده شود. همچنین سراسر علوم: فیزیک و شیمی و زمین شناسی و اقتصاد و جامعه شناسی، و غیره و تحقیق در پدیده ها، به منظور تعیین عوامل و علل آنها و تشخیص روابط فیما بین می باشد، ریاضیات نیز که آن را در رأس علوم دقیق و یقینی قرار می دهند جز آنکه فرض هایی بیافند و نتایجی از آنها دریاورد و سپس رابطه ما بین فرض ها و حکم ها یا متغیرها و تابع ها را به صورت قضایا و معادلاتی بیان نماید کار و کلام دیگری ندارد. اگر دانشمندی در یک معادله ریاضی علامت مثبتی را بی جهت منفی کند و رقمی را ندیده بگیرد یا ادعا کند که آب دریا و حتی مختصر آب استکان ممکن است بدون دریافت حرارت و تبادل انرژی خشک شود، او را دیوانه یا بیهوش خواهند گفت. هر کسی سر مقدس عالم یعنی خداوند را در نهاد خود می یابد و در باطن امر به خداوند جهان اقرار و اعتراف دارد و اگر چه صورتاً و به حسب ظاهر به آن اقرار نکند اما خالی بودن از عقیده ممکن نیست، زیرا نمی توان احدی را یافت که در باطن خود احساس خداپرستی نکند، اختلاف عقاید فقط و فقط در تطبیق مفهوم است که بعضی این راه آسان را به غلط پیموده و جمعی خیال می کنند که عده ای در عالم به نام منکر اصل خداپرستی زیست می کنند انبیاء گرام حق برای به یک سو زدن این وهم های غلط و پندارهای بیجا مبعوث به رسالت شدند. اگر کسی در صدد انکار برآید چنانچه از او سؤال شود این دستگاه نظام آفرینش و پیدایش ماده اصلی یعنی اتم از چیست و این قوه های الکترون مثبت و منفی که اساس اتم را تشکیل می دهد از کجا سرچشمه می گیرد جوابی جز این نخواهد داشت که عامل از مبدئی سرچشمه دارد که تمام شدنی نیست، فنا و زوال در آن راه ندارد و او است خدای جهان که تمام عالم را خلق فرموده و نظم عالم را برپا داشته است. پس هر کسی اعتراف دارد و در باطن امر عقیده مند است به این که این جهان و موجودات آن را پروردگاری است که خلقت و اداره کردن این صحنه پهناور به دست اوست و در این عقیده در عالم مخالفی نیست اگر چه به صورت منکر باشد، اما فطرت خدا پرستی مرحله ای غیر قابل انکار است. خلاصه تمام افراد بشر به این عقیده فطرتاً پای بندند و گاهی این عقیده چنان در انسان قوی می شود که اثرات آن در اعضاء و جوارح ظاهر و آشکار گشته و در مقام عمل هم متوجه او شده و دست تضرع و زاری به طرف او دراز می کند و به زبان خود جاری کرده او را می خواند و این مطلب هم در مواقعی صورت می گیرد که بشر تحت فشار و شکنجه سخت روزگار واقع گشته و دستش از همه جا کوتاه و تمام وسایل ظاهری نجات خود را قطع ببیند آن وقت است که صدای ناله فطرت بلند شده و شراره آتش و حرارت آن به اعضاء و جوارح سرایت و از سوزش درد آن انسان می سوزد. اما متأسفانه برای عده ای این توجه موقتی است زیرا وقتی انسان از آن گرفتاری نجات پیدا کرد و به زندگی دنیا سرگرم شد خدا را فراموش کرده و جای او را مراتب دیگر می گیرد، در قرآن مجید می فرماید: همین که آنها را از گرداب دریا نجاتشان داده و به خشکی رساندیم آن وقت مشرک می شوند، این توجه عجیب و بدیهی در آن مواقع بهترین دلیل بر فطرت پاک خداشناسی است و اگر نبود پس از این واقعیت عجیب چیست؟ برای اینکه توجه به خداوند یکتا در بشر همیشگی باشد یعنی انسان جز ذات او چیز دیگری را اراده نکند و نیت خود را از تمام آلودگی ها پاک گرداند، کسانی از طرف حق برانگیخته شده اند که بشر را به یاد حق آورده و همان چیزی که فطرت بشر خواهان اوست، در مقام عمل هم انسان را متوجه او گرداند و حق را مراد و مقصود زندگی خود دانسته و تمام اعمال مختلفه و گوناگونی که سبب بدبختی و بیچارگی بشر را فراهم ساخته در یک کانون و مرکزی جمع کرده و متوجه حق گرداند و همه چیز را به خاطر او بخواهد. ای پیغمبر! بگو که نماز و دعا و قربانی و زندگانی و مردن همه برای خدایی است که پروردگار عالمیان است و شریکی برای او نیست و من

به این دستور مأمور شدم و اول مسلمانم (۱). پس دعوت برگزیدگان الهی یعنی انبیاء همان دعوت فطرت بوده و اگر چنین امری در بشر نبود کسی دعوت انبیاء را قبول نمی کرد، و اگر چنانچه فطرت دروغ بود و بی حقیقت مرحله دروغ و غیر حقیقت که این مقدار نباید دوام آورد مگر امروز سراسر گیتی را فساد نگرفته با این حال این همه معابد و مساجد و کلیساها و مراکز دعوت به حق چیست؟ دروغ که تا این حد استقرار و ثبات ندارد. عده ای بی خرد در جهان کوشیدند که نام خدا را محو و برنامه های انبیاء را که به وسیله او فرستاده شده بود بردارند، اما در هر زمان و مکان دوران کوتاه عمر به آنان مهلت غلبه در این مبارزه را نداد و این آرزوی آنان در مغز پوشالیشان در میان قبر تبدیل به خاک شد، یا حیوانات خاکی مغزها را خورد و کاسه سر آنان را برای چند روزی جایگاه زندگی قرار داد. در هر دوره ای عده ای منکر از هر گوشه ای سر بدر آورده، و داد لامذهبی داده اند، اما اجل به آنان مهلت پیروزی و غلبه در این مبارزه ننگین را نداد مگر نه پاورقی (۱) سوره ی انعام: ۱۶۲. این است که در هر ثانیه خود جهان با نظم عجیب آن دلیل بر وجود خالق است برای انکار خالق باید تمام بساط آفرینش را محو کرد و گر نه بدون این راه انکار خالق ممکن نیست، و اگر مرام واقعی خداپرستی در میان جامعه عملی نشود و حق را مدار زندگی و محور حیات قرار ندهند محال است جامعه روی سعادت ببیند تا چه رسد سعادت مند شود. از این جهت روی اصل فطرت بشر از اول خداشناس بوده و خود را عاجز و محتاج می دیده است. لکن چون عده ای قبلاً خبر از ارتباط کامل ما بین آثار طبیعت و پدیده های مختلف نداشته اند و هنوز در تجربه و دانش به آنجا نرسیده بودند که کلیت قوانین و وحدت نظامات جهان را درک کنند، به ذهنشان نمی آمده است که همه این عالم زیر ننگین صانع و صاحب واحدی باشد و آن صاحب واحد شبیه بخود او یا موجودات مأنوس نباشد برای هر قسمتی از دنیای شناخته شده و هر نوع از انواعی که بر خورد کرده بودند سازنده ای جداگانه می طلبیدند و به بیان دیگر برای هر معلول علت مستقل و مخصوصی تصور می نمودند، مثلاً برای دریا یک خدا، و برای کوه یک خدا، و همچنین خداهای متناسب برای عقل - زیبایی - خوشگذرانی - برکت - نور، و ظلمت قائل بوده اند. البته معرفی های غلط ممکن است کم کم کار عده ای را به جایی رسانده باشد که از حوزه خداپرستی خارج و خود را از این علاقه رسته اند ولی ناشی بودن معمار یا بی دقتی او در کج چیدن بنا و ریختن سقف نه تقصیر فن ساختمان است، و نه اساس خانه سازی و خانه داری را محکوم می کند، اتفاقاً دشمنان سرسخت و کارشکن انبیاء از میان کاهن ها و روحانیون ظاهرالصلاح یهود و کشیش های عیسوی برمی خواسته و روش غلط آنان کم کم منشأ پیدایش مادّیون و منکرین شد، و عاقبت کار به جایی رسید که که بهانه بسیار رایج و راحتی که از زمان های کهن در زبان کسانی که مصمم یا مایل به انکار خدا و اعراض از دین بوده اند، بسیار تکرار می شد و می شود و می گویند: اگر خدا هست چرا نمی بینیم؟ در قرون اخیر نیز که اساس علوم بر مشاهده و تجربه استوار گردید مادّیون به این کلام آب و تاب بیشتری دادند، یک دانشمند جراح طعنه می زند که هر وقت من خدا را زیر چاقوی جراحی دیدم به او ایمان می آورم و ... در حالی که خدای یگانه که انبیاء به ما معرفی کرده اند نه تنها دیده نمی شود بلکه به هیچ یک از حواس ظاهری ما در نمی آید نه صدای او را ما می شنویم، و نه می توانیم او را لمس کنیم، خدا همه جا هست، از ازل بوده تا ابد خواهد بود، ابتدا و انتهای ندارد کسی او را نساخته و نزاییده است بینا و توانا عالم و قادر است، پیروان فلسفه مادی هستند که وجود حقایق نامحسوس که از جمله آنها خدا و فرشتگان و قیامت و برزخ است انکار می کنند. خلاصه فلسفه آنان این است که: موجودات عبارتند از: محسوسات و آنچه با حواس بشر درک نمی شود موجود نیست، خالی می کنند، میزان شناخت حقایق ترازوی سنجش عوالم فقط و فقط بشر است و هر چه با عقل او وفق داد درست، و گر نه از حوزه موجود بودن خارج است، اگر چه موجود باشد. زهی پندار غلط، و زهی عجب و خودبینی و غرور.

مسلم است که انکار غيب يک ادعای بدون دليل است ، ماديون با سرسختی و لجاج عجيبی عالم غيب و موجودات غير محسوس و غير مادی را انکار می کنند ، ولی جالب اين است کهخ خود آنان در مبحث انتقال نور از کرات تابناک فلکی به زمين اين عقیده قطعی خود را نقض کرده و به وجود اتر که يک موجود غير عادی و غير محسوس است اعتراف کرده اند . اين حقيقت مسلم است که اجرام تابناک و ستاره های درخشان پيوسته کاروانی عظيم از نور و حرارت را از اوج فلک به زمين و ساير اطراف فضا می فرستند و چون رسيدن امواج نور از آن کرات به زمين و اطراف محمل و مرکبی لازم دارد و بدون وجود اين واسطه ممکن نيست ، و از طرفی ثابت شده که واسطه رسيدن نور به زمين نمی تواند يک موجود مادی باشد ، از اين جهت علماء طبيعی ناچار اعتراف می کنند که وسيله رسيدن نور به زمين موجودی غير مرئی و غير مادی به نام اتر است ولی ماديون از ترس آن که مبدا به موجودات روحی و غيبی ، معتقد شوند اتر را غير مادی ناميدند نه موجود روحی و غيبی ، در صورتی که تغيير لفظ مسلماً اثری در معنای متصور ندارد ، ماديون خواه ناخواه با اثبات اين مطلب و اعتراف به وجود اثر مبنای عقیده خود را که بر اساس انکار موجودات غير محسوس و غير مادی بود در هم شکسته اند و محتاج به توضيح نيست که اين اعتراف آنان را دچار يک تناقض صريح ساخته است . دانشمندان مادی می گویند اتر موجودیست که سراسر عالم وجود را فرا گرفته و در عرصه زمين و صحنه آسمان هيچ نقطه ای وجود ندارد که از اين موجود و آثار قدرت خالی باشد . قدر مسلم اين است که خواصی که ايشان برای اتر قائلند ندارد زیرا ماديون می گویند اتر وجود مطلقى است که نه آغاز دارد نه انجام ازلی و ابدی و مصدر و منشأ همه کائنات است و همگی قوا و موجودات عالم از آن صادر شده و می شوند و به سوى آن باز می گردند و کليه تجليات حيرت انگيز خلقت مربوط به اتر است . اينها اعترافات مادين است ولی آنان فراموش کرده اند که حمله های آنان به جبهه خداپرستان بر اين بود که اين جمعيت معتقد به اموری شده اند که از حد تجربه و حس بيرون است . اکنون از ايشان می پرسيم آيا چنين موجودی را که اتر نام نهاده اند و اين همه صفات برای آن قائلند با حواس خود درک کرده ايد ايا برای اثبات آن دليلی داريد در صورتی که به تصديق خودتان چنين موجودی را هرگز ندیده ايد و درک نکرده ايد چگونه وجود و صفات آن را ثابت می کنيد اينجاست که آنان عاجز شده و در جواب الهیون ساکت و خاموشند . ماديون زیر تازیانه اين سؤالات چاره ای جز شرمندگی و سرافکندگی و سکوت ندارند ، اينجا فرصت سکوت را مغتنم شمرده از ايشان می پرسيم در صورتی که خود شما ايمان به غيب يعنی اتر داريد کدام انسا به شما چنين حقی داده که مؤمنين به غيب و خداوند را نکوهش کنيد ؟ حال بايد ديد آيا نامحسوس بودن و نامأنوس بودن صفات خداوند دليل بر عدم اوست ، آيا در دنيا مخصوصاً با منطق علوم امري چیزهایی که ما قبول داريم و اعتقاد می کنيم ديده و حس کرده می شوند و مشخصات آنها مثل خود ما يا مشهودات خارجي ماست ؟ معروف است شخصی دهري نزد خليفه آمد و مدعی شد : اگر راست می گویی خدایي هست آن را به من نشان ده ، به اشاره خليفه سنگی محکم بر سر او زدند ، مرد سخت برآشفته ، خليفه علت پرسيد ، جواب داد : نمی بينی دارم از درد می ميرم ، خليفه گفت : من درد تو را قبول ندارم اگر راست می گویی درد را به نشان ده . امروز ديگر احتياج به چنين صحنه سازی ها نداريم استدلال بر توحيد محتاج به عرض طول علم کلام ديروز نيست ، اگر بگذارند نسل جديد با فطرت اوليه تربيت شود ، و اگر اماکن و مراکز فساد و فحشاء به جوانان امروز و فرزندان سرگردان صحنه گيتی اجازه و فرصت دهد به آسانترين راه می توان آنان را به سوى حق دعوت کرد و خداوند را با پيمودن کوتاه ترين راه به آنان معرفي نمود ، و تمام حرکات آنان را در پرتو نور حق گرفت ، اما افسوس که اين مطلب با وضع جهان امروز خيالی بيش نيست ، تربيت کنندگان واقعی به گوشه انزوا آرميده و خود را از هر گونه مسؤوليتی برکنار دانسته رشته اجتماع از نظر تربيت گسسته و احساس مسؤولت ها در دفتر فراموشی سپرده شده است . خلاصه : امروز معلومات مسلم و کلاسيک ما پر از قضایا و حقایقی است که تماماً نامحسوس و نامأنوس اند معذالک درباره آنها هيچ ماترياليستی شک و ايراد ندارد ، مثلاً قوه عمومي جاذبه که بعد از نيوتن به صورت ظاهر اما بعد از قرآن به صورت واقع جزو پايه های اصلی علم و صنعت جديد و حتی زندگی عادی قرار گرفته

است نه دیده می شود و نه صدایی دارد ، و نه به هیچ یک از حواس ما در می آید ، نیوتن هم آنرا ندید فقط از افتادن سیبی از درخت بر وجودش حکم کرد ، بعد از نیوتن علمای علم هیئت و فیزیک با فرض وجود جاذبه و قبول فرمول مربوط به حرکات و سیارات و غیره را حساب می کنند و چون حساب ها درست درمی آید حکم بر صحت آن می نمایند . خلاصه : آنکه از مشاهده آثار و مطالعه کیفیات است که حکم به وجود منشأ و مبدأ می شود و از این قبیل شاهد مثالها فراوان است می توانیم قوه الکتریسته را که مانند رگ و ریشه در پیکره علم و تمدن جریان دارد در نظر بگیریم نه کلفت خانه اطو را به برق می زند و نه فیزیسین تحقیق کننده در آزمایشگاه خود الکتریسته را دیده هرگز ندیده اند و کلامش را نشنیده و وزن و زبری و نرمی از او احساس و لمس نکرده اند هرگز کسی نمی تواند وجود و عبور برق را در یک سیم مستقیماً تشخیص دهد مگر آنکه کلید چراغ را بزند و یا ولت متر را و اسباب آزمایش دیگری را بکار اندازد و از روشن شدن چراغ و تکان خوردن عقربه یعنی حکم به آثار ناشیه بگوید جریان برق وجود دارد . برنامه های اتم و انرژی های دیگر نیز مانند الکتریسته و جاذبه است و نتیجتاً عجیب است و بالاتر از آن که وقتی کلیه محسوسات و تجربیات و استنباط های ما ناگزیر به آنجا منتهی می شود که معلول ها را علتی و هر اثری را مؤثری و این دستگاه را گرداننده و سازنده ای هست بعضی کوه فکراں پشت پا به تمام آنچه در زندگی روزمره و در تشخیص ها و قضاوت های اولیه و در کاوش ها و حکم های علمی و نظری متداول و معقول می باشد می زند و می گویند خدایی نیست اگر قدری اصرار بورزیم ، این دیوانگان اصلاً منکر وجود خودشان هم می شوند در صورتی که اگر قدری تحقیق کنیم ندیده های ما در زندگی از دیده های ما بیشتر است آیا به صرف ندیدن می توان هر چیزی را انکار کرد ؟ برای مردم عاقل جهت اثبات خداشناسی و معرفت به پروردگار قرآن و کلمات انبیاء و پیشوایان دین مبین اسلام کافی است و با بودن این معارف و حقایق ما احتیاجی به استدلالات خارج از منطق وحی نداریم اما برای غرب زدگان دیوانه که به داعی تقلید بسیاری از بدیهیات را منکر شده اند ناچاریم نام چندین نفر از عقلای اروپا و دانشمندان معتقد به حق و پروردگار را با مطالبی مختصر از هر یک از آنان در مسئله خداپرستی نقل کنیم که استدلال ما برای دو طرف کامل و جامع باشد هم برای دسته ای که در معارف خود را گدای مغربان نمی بینند و برای هم دسته غرب زده که مانند دیوانگان هوش و حواس خود را به آن سرزمین باخته اند . ۱- پرفسور ادوین کونکلین ، تعبیر لطیف و استادانه ای در باب خداشناسی از راه اندیشه در جهان آفرینش دارد که شایسته است آن را با دقت مطالعه کرد ، او می گوید : احتمال پیدایش جهان خلقت و این همه موجودات بدیع و گوناگون بر اثر تصادف و اتفاق به همان اندازه است که مثلاً در نتیجه وقوع حادثه انفجاری در یک مطبوعه یک کتاب دایره المعارف قطور و دقیق و محققانه ای به وجود آید . ۲- آلبرت ماک کومب ، جانورشناس آمریکا می گوید : هر کشف تازه ای که در دنیای علم به وقوع می پیوندد صدها درجه بر استورای ایمانم می افزاید ایمان و اعتراف بشر به خداوند با معرفت به این کشفیات و علوم نه تنها چنانکه کوه نظران می پندارند کاسته نمی شود بلکه با شناختن این موجودات تازه و اسرار جدید و تماشای این خلقت منظم و قوانین شگفت آور آن صدها هزار درجه افزون تر سر تعظیم و تقدیس در برابر قدرت و عظمت آفریدگار فرود می آوریم و به عظمت و جلال و قیمومیت خداوندی وی واقف تر می شویم . ۳- آدموند کارل ، شیمی دان آمریکایی می گوید : برای کسی که شگفتی ها و رموز و نظم و ترتیب شیمی آلی را مخصوصاً پیش اجسام زنده دیده است تصور به وجود آمدن جهان بر اثر تصادف محال است هر قدر ما ساختمان ذره را بیشتر زیر نظر قرار می دهیم به همان اندازه روشن تر درمی یابیم که یک نیروی جهانی و عقل کل نقشه های عالم را طرح و با اراده و مشیت قاهر و توانای خویش آن را خلق کرده است . ۴- دونالد رابرت کار ، متخصص ژئوشیمی می گوید : نظم به ترتیب عالم که مورد نیاز دانشمندان است نه تنها از نظر اصل خلقت وجود خداوندی را ایجاب می کند بلکه برای ادامه نظم و ترتیب عالم وجود یک حکمت عالی را محقق می سازد اگر جهان نظم و ترتیبی نداشت معجزات پیامبران که دلیل بعثت آنان از طرف خداوند است خارق العاده شمرده نمی شد ، در جهانی که با نظم و ترتیب به سیر خود ادامه می دهد وقوع قیامت امر حتمی است . آری ، دنیا در دست قدرت حکیمی متعال و توانا و به مشیت او بسته

است و به همین جهت است که دعا و عبادت ما می تواند مفهومی بسیار اساسی داشته باشد همه گونه قدرت خلق و ابداع و نظام دادن به دست اوست ، بدون آن که برای استعجاب دعای ما نظم جهان را بر هم زند با قدرت لایتناهی و رحمت بی اعتنای خود به حوائج ما عنایت می کند . ۵- مریت استانلی ، می نویسد : ممکن نیست ، این همه اعمال معقول و منظم و سازمان های حیاتی شگفت انگیز و بهت آور موجودات و مثلا گردش الکترون ها را در مدارات خاص و کیفیت شگفت انگیز تولید مثل را در زیست شناسی و عمل حیاتی نور را در ذخیره کردن انرژی خورشید در گیاهان برای ادامه حیات موجودات زنده به سطح زمین و نظایر آنها را بر اثر تصادف ابتدایی حمل کنیم و بگوئیم بدون وجود عامل ذی شعوری صورت گرفته است چگونه ممکن است این وحدت و کلیت و تمامیت و هدفداری و هم آهنگی سلسله های بیکران موجودات را نسبت به یکدیگر به شعور کاملی منتسب ندانست . ۶- مرلین گرانت اسمیت می نویسد : البته کشف قوانین نتیجه زحمات محققان است ، ولی باید دید وضع این قوانین از کجاست ، بدیهی است که این قوانین تازگی ندارد ، و از بدو وجود عالم بوده اند منتهی بشر تازه به وجود آنها پی می برد ، پس صحیح آن است که به جای آنکه گفته شود قانون جاذبه نیوتن گفته شود قانون جاذبه خدا . آیا ما می توانیم قبول کنیم این قوانین توسط ماده وضع شده اند ؟

قسمت سوم

این تفنّن بزرگ خداست و خدا چنانچه بعضی کوتاه نظران می پندارند زاییده تخیل و وهم نیست ، بلکه اصل الاصول و حقیقت مطلق است که تمام عالم وجود به وجود او دم بدم شهادت می دهند و در طی اعصار و قرون انبیاء و کتب از جانب او برای هدایت بشر به سوی او و معارف عالیّه او مبعوث و نازل شده اند . ۷- ادوارد لوترکیل جانورشناس می نویسد : تحولاتی که در حیوانات و نباتات مشاهده می شوند نتیجه تصادف ، و پیش آمدهای غیر مترقبه نیستند ، مثلا اگر تحولاتی را که برای کوچک نمودن اعضا انجام می گیرند در نظر بگیریم اگر تحول تصادفی بود ، لازم می آمد که روی عضو عمل بکنند در صورتی که ما می بینیم روی خاصیت ها نیز تحول ایجاد می شود و انواع را به تکامل سوق می دهد باید قبول کرد که در پشت این تحولات و تغییرات قوه عاقله ای وجود دارد که آنها را ایجاد و قوانین آنها را برقرار نموده است ، طرح این تحولات در نتیجه مشیت مرید مدبر و طراح حکیمی است . ۸- ویلیام هرشل فلکی می نویسد : هر قدر دامنه علم وسیع تر می شود استدلالات دندان شکن و قویتری برای وجود خداوند ازلی و ابدی به دست می آید . ۹- رئینگ آلمانی که مخالف خداپرستی بود عاقبت کتابی تألیف کرد که دنیا مخلوق است و با این یقین و خضوع اعتراف کرد که جهان را آفریدگار است . ۱۰- رومین انگلیسی که مخالف حق بود عاقبت گفت تمامی مبانی علمی و فلسفی من در باب پدیدار شدن جهان از ماده لاشعور باطل و وجود جهان نیز بدون صانع متعال و حکیم مقتدر که احساس درونم به تحقیق او گواه و حکمت های آفرینش او را تصدیق می کند آن مبانی من محال است و آفریدگار جهان حق است . ۱۱- میکائیل فارای که جهان را اتفاقی می دانست در یکی از روزها که در بستر بیماری افتاده بود در پاسخ یکی از دوستانش که به او گفت به چه می اندیشی ؟ چنین گفت : خدا را شکر که به هیچ نظریه ای فکر نمی کنم ، من به پیشگاه خداوند پیشانی مسکنت می سایم و زانوی اعتراف به زمین می زنم تنها به او که فطرت من و احساس و شعور باطنم و همه نظامات علوم وجود او را شهادت می دهند می اندیشم ، من خدای خود را می شناسم و اطمینان دارم که تقصیرات - و لاطائلات مرا به انکسار و عجز و توبه ام خواهد بخشید . اینها نمونه کمی از بسیاری از اعترافات عقلای جهان و دانشمندان بزرگ عالم نسبت به وجود حق است ، و با این برنامه رنجیدن از عده ای بی خرد کوتاه فکر به نام مادیگر و منکرین حق کاری است بیهوده و عملی است بی قدر و ارج ما عَلَی الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ (۱) ، شب پره قدر آفتاب نکاهد . عملا هم در طول تاریخ ثابت شده که خداپرستان در برابر منکرین پیروز بودند حتی در مبارزات جنگی اگر خداپرست غالب می شد پیروز و اگر هم به صورت ظاهر مغلوب می شد باز هم پیروز بود این داستان باعظمت که در

بشر اولیه به صورت نزاع در خلوص عمل بین هابیل و قابیل به وقوع پیوست ، این صدای با فرو جاه خداپرستی نوح و ذلت امت منکرش ، آن تاریخ جاوید و زنده ابراهیم و نمرودیان ، و آن داستان حیرت انگیز موسی و فرعونیان ، و جریان بهت آور عیسی و فریسیان و آن برنامه منظم و دقیق نبی اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) و مشرکین قریش ، این حادثه زندگی امام علی (علیه السلام) و مردم لابلای زمان معاویه ، آن برنامه جاوید و اثر حماسه ای با عظمت کربلا و یزیدیان هیچ گونه راه انکاری برای توحید بر احدی باز نمی گذارد و خلاصه بشر در هر زمان و مکان فطرتاً به وجود حق معترف است اگر چه به صورت ظاهر منکر باشد . در کشور پهناور آمریکا پرچمدار جاهلیت نوین که انبوه ترین قوای خود را برای مبارزه با اسلام و توحید در قاره آفریقا و آسیا تجهیز نموده است و خطرناک ترین سلاح ها را برای این مبارزه آماده کرده و نیروهای مشترک پاورقی ۱ - سوره ی مائده : آیه ی ۹۹ . صلیبی و صهیونی را برای افناء اسلام خداپرستی متحد ساخته . آری ، در همین آمریکا و از میان مردم خود این قاره که اطراف آنان را شرک و انکار به حق فرا گرفته ، نهضت اسلامی جوان و نیرومندی بر اساس خداپرستی برخاسته است که مردم را به اقامه حکومت اسلامی در همین سرزمین دعوت می کند ، و شک نیست که برای خدا این بد اندیشان و دشمنان دین و خدا ریشخندی و استهزایی از طرف خدا بزرگتر و مؤثرتر از این متصور نیست زیرا پیروان صلیبی و صهیونی در مبارزه با اسلام در داخل عالم اسلامی و فرو نشاندن هر نهضت و خاموش ساختن هر دعوتی به دین خدا کوشش بسزا بکار بردند ، و پنداشتند با کوبیدن این دین در مرکز اسلامی و وطن اصلی آن از چنین دشمن سهمگین و خطرناک که از بیداری آن در آینده ای نزدیک یا دور نگران بودند نجات یافته اند و بر لب از این جهت در حالی که دین خدا را به باد استهزاء گرفته و تبسم شادی و رضا بر لب داشتند بر کرسی های امن و استقرار تکیه زده اند ولی در همین گیرودار بود که واقعه هولناک و حادثه ای وحشت انگیز در قلب کشور و درون خاه خودشان رخ داد و ایشان را به مصیبتی چنان عظیم و روزافزون گرفتار ساخت که راه بیرون شدن از آن را نمی دانند . این حادثه سهمگین که در نظر مردم آن سرزمین بزرگ ترین مصیبت تلقی می شود همان اسلام است که در رأس تعلیمات آن خداپرستی است که اروپا و آمریکا در برابر نفوذ آن سراسیمه و سرگردان شده اند ، و با تمام بلاها که بر سر مسلمانان آن مرز و بوم می آورند و با قتل و شکنجه ، و زندان و تبعیدی که درباره ایشان روا می دارند و با تعلیمات سویی که برای ایجاد تنفر و انزجار از عقیده ایشان برمی انگیزند این مصیبت عظیم روز بروز بر گسترش خود می افزاید و قسمت بیشتری از این سرزمین را زیر دامن خود می کشد . این نمونه ای از مکر خداست که به این وسیله نیرنگ و مکرپردازان و تهی مغزان صهیونیسم و صلیبی را تهدید می کند (وَ مَكْرُواْ وَمَكْرَاللّٰهِ وَاللّٰهُ خَيْرٌ الْمَاكِرِينَ) (۱) بحث توحید بحثی است مفصل و دامنه دار که تا همین مقدار برای آشنایی به آن اکتفا کرده و در خاتمه این بحث به ترجمه خطبه توحیدی امیرالمؤمنین (علیه السلام) از نهج البلاغه فاضل می پردازیم . آن کس را که می ستایم که ستایش گویندگان تا آخرین حد مبالغه وصف کمالش را کفایت نکند و روزی خوران از شمردن نعمت بی پایانش عاجز باشند و هر چه بکوشند یک از هزاران را سپاس نتوانند . و چه پایگاه بلندی که افکار دوراندیش در پیرامون آن نگردد ، چه اقیانوس ژرفی که غواص خرد بازیچه کوچکترین موجش گردد همی شنا کنند و در جزر و مد آن دریای بیکران بی اختیار بدین سوی و آن سوی رود ولی سرانجام همچون دسته ای خاشاک تسلیم تلاطم امواج شود ، دستی تهی به ساحل آورد و اندامی سخت خسته و فرسوده به کنار بکشد . صفت کمالش را حدی نیست که بتوان به میزان آن پی برد و نامهای دلایزش آن چنان بزرگ و پاک باشد که از سطح عالی لغات فراتر نگاشته شده است ، پررویی که تاب مستوری ندارد ناگزیر خود را بیاراید و چهره زیبایش را به صاحب دلان و احساسات آشفته عرضه کند تا دلها ببرد و خاطر خاطره ها شیدا سازد . جمال ابدیت در پس پرده غیبت پنهانی مصلحت ندانست و ناگزیر پرده از رخسار دلارا بردشت و بر صحرای خاموش عدم کهخ کشور خراب آباد ماهیات بود فروغ وجود بدرخشید و آن اشباح افسرده را که همچون خیال سبک و همچون سایه بیرنگ بودند صفای هستی و استقامت حیات بخشید ، چرخ آفرینش به حرکت افتاد و نسیم عشق وزیدن گرفت . گهواره لرزان زمین با پاورقی ۱ - سوره آل عمران : آیه ی ۵۴ . کوههای گران سنگ که

چون میخ بر او کوفته شدند استوار گردید و صلاهی دلکش زندگی و غوغای آشنایی در فضای خاموش دنیا منعکس شد ارواح آشفته به اهتزاز در آمدند و افسردگان بی حس و حال به تکاپو و حرکت گرم شدند، باری جهان پدید آمد و زندگی سر و صورت گرفت. آغاز دین معرفت کردگار است و کمال معرفت ایمان به ذات پروردگار، ایمان را به توحید خداوند یعنی: شهادت بر یگانگی او تکمیل کنند و توحید را با صمیمیت و اخلاص تمام نمایند. صاحب‌دلان چون صمیمانه بر وحدت خدای اعتراف کردند آن چنانش بی آرایش و پاک بینند که از هر نام و صفت ذات مقدسش را منزّه و پاک دانند. حاشا که او به صفتی موصوف باشد، زیرا که به هنگام توصیف چنان نماید که نام از صفت جدا و بیگانه است، پس آنکه ایزد متعال را وصف کند چنان است که برای بی همتا همتایی آورده و چنین کس از سر منزل حقیقت سخت به دور و گمراه باشد، وجودی است که با عدم سابقه ندارد و هستی او را آغازی نیست. با همه چیزست و دور از همه چیز آن چنان که جرم خورشید با پرتو نافذ خود کائنات را نوازش می کند ولی خویش فرسنگ ها از آن به دور باشد چرخ فلک می گردد ولی گرداننده آن از آلات و اسباب تهیدست بی نیاز است. کارخانه حیات گرم است اما جز از اراده و نیروی ابدیت نور نمی گیرد تنهاست ولای از تنهایی وحشتناک و ترسان نیست، بی کس است، زیرا کسی نیست که تواند همسایه و همخانه او گردد. گیتی را از طبایع متضاد آفرید و آن چنان بین اضداد آشنایی و صفا برقرار کرد که آب را در آغوش خاک انداخت و آتش را بر دوش باد سوار کرد، غرایز سرکش و ماجراجویی که در نهاد بشر به هم مأنوس و رفیقند اسرار ناگفتنی خلقت را با صریحترین بیان می گویند و عظمت پروردگار را به فریاد گوشزد می کنند. بنابراین سر سلسله کلیه تحولات توحید است این است که در ابتدا لقمان بزرگوار فرزند خود را نسبت به این اصل مهم آشنا ساخته و او را به دین راه استوار و اصل بزرگ و مرحله ای که ریشه آن به نام فطرت در قلب هر انسانی موجود است دعوت کرده و نقص در این اصل را برای انسان و هر فردی بزرگترین ظلم شمرده است.

معاد

قسمت اول

فرزندم! هر عمل از نیک و بد که از آدمی سرزند هر چند از کوچکی برابر با خردل یا ارزنی باشد و در پوشیده ترین و محکم ترین جای مانند دل سنگ یا در مرتفع ترین کمال مانند آسمان ها یا در پست ترین نقطه مانند اعماق زمین باشد خدای توانا در روز رستاخیز آن را به کنار میزان عدالت حاضر خواهد کرد و در حساب اعمال منظور خواهد ساخت و به آیین حق و عدل پاداش و کیفر خواهد داد، زیرا ههگی اشیاء و اعمال از خرد و کلان زیر پرتو نیرومند علم خدا در یک سطح هویدا و نمایانند. (۱) در قدیم و در نظر معتقدین به خداوند فرضیه آخرت یک امر طبیعی و بدیهی بوده و آن را لازمه عدالت الهی می دانسته اند ولی منکرین ادیان و کسانی که نمی خواهند زیر بار مسئولیت دینی و حکومت بر تمایلات نفس بروند و ضمناً ادعای پیروی از مکاتب تجربی می نمایند می گویند آن دنیا را چه کسی دیده است یا هنوز کسی خبر از آنجا برای ما نیاورده است تا باور کنیم. علاوه بر این که فرق عاقل با مردم غافل و تنبل در این است که اولی پیش از رسیدن حادثه احتیاطاً هم که شده در فکر چاره می افتد و منتظر رسیدن خبر پاورقی ۱ - سوره ی لقمان: آیه ی ۱۶. مصیبت و از دست رفتن فرصت نمی شود، آیا نرسیدن خبر از چیزی دلیل بر نبود آنست؟ که منکرین قیامت بدون مطالعه و دقت به صرف سخن منکرند با اینکه خبرهایی که درباره روز بازپسین رسیده از حد برون است. اگر ما از واقعه ای خبردار نشده باشیم هیچگاه حکم بر عدم وقوع یا بر دروغ مطلق آن خبر نمی توانیم بکنیم و تا دلیل در محال بودن چیزی و شاهد بر نفی نداشته باشیم حق نداریم انکار کنیم، مثلاً چون ثابت شده است که آب در حرارت صفر درجه و در فشار یک جو یخ می بندد اگر کسی گفت در فلان محل در دیگ آبجوش قطعات یخ شناور بود آیا گفته او را تکذیب

خواهیم کرد؟ اما قیامت چون خبر از یک حادثه و پدیده ای است که هنوز حاصل نشده و علم و اطلاع بشر همیشه بعد از حصول و حدوث اشیاء است پس نباید انتظار شهود و توقع اثبات قیامت را از کسی داشت، توضیح مطلب آنکه معلومات بشری هیچ یک در حقیقت اکتشاف و ابتکار و مخلوق ذهن او نیست بلکه بعد از آن که انسان مرغی را در خارج دید و صدایش را شنید تصویر او را می کشد یا صحبت از حالات آن می کند بنابراین قیامت چون یک دوران و پدید ترکیبی است که به قول انبیاء بعداً برپا می شود پیش بینی و علم کامل آن برای بشر غیر ممکن است. بشر با بینش و دانش خود نمی توانسته است پس پی به پیدایش کیفیت دورانی که معلوم نیست کی و چگونه خواهد بود ببرد. حواس انسان همیشه متوجه و متمرکز در گرفتاری ها و احتیاجات روزمره و محدود به زمان و مکان کوچک شخصی بوده و حتی آینده نزدیک عمر خود و افرادش را کمتر می تواند در نظر بگیرد یا نمی تواند. قیامت و آخرت راست است و واقع خواهد شد به دلیل آنکه انبیاء خبر داده اند و می دانیم که پیغمبران نه مردمان حقه باز و سودجوی فریبکار بودند، و نه ساده لوح نفهم خیالباف که از روی غرض یا جهل حرفی زده باشند، بلکه از لحاظ عقل و فهم و هوش و سلامت و شعور و رشد و شهامت سرآمد تمام افراد بشرند و بی مدرک و بی جهت خبری نمی دهند و به وحی و علم و اطلاع خدا صحبت می کنند آنها صالح و راستگو بوده اند و از جایی خبر می آوردند که احتمال اشتباه و خطا در آن داده نمی شد. عقیده به قیامت و دنیای دیگر از عقاید قدیمی و ریشه در تاریخی بسیار کهن دارد یعنی همزمان با پیدایش انسان عقیده به قیامت در سرشت او عجین و با فطرت او همراه بوده زیرا هر چه به تاریخ قبل برگردیم نشانه هایی به تناسب زمان و مکان از زندگی گذشتگان نسبت به عقیده به روز جزا می بینیم. ملل و اقوام جهان از قدیمی ترین دوران و تاریک ترین اعصار زندگی در هر گوشه و کنار جهان که می زیسته اند به قیامت معتقد بودند و از همین جا معلوم می شود که این عقیده با غرایز انسان پیوند دارد. اعتقاد به معاد از چند جهت با غریزه و وجدان انسان ارتباط و اتصال دارد یکی از این جهت که انسان وقتی به حد رشد رسید و در اجتماع وارد شد می بیند که قهرمانان خیر و شر با یکدیگر در مبارزه اند، و در جنگ فضیلت با رذیلت ادامه دارد و غالباً شر و فساد بر خیر غلبه دارد و برای وجدان بیدار هر انسان عاقل قابل قبول نیست که قهرمان خیر مغلوب شر بماند اعتقاد به وجود خدای دانا و عادل که آثار عدلش همه جا آشکار است ایجاب می کند که خیر و شر پاداش و کیفری داشته باشند که چون این جهان و عمر کوتاه و محدود انسان گنجایش آن را ندارد ناچار باید در جهان دیگر انجام گیرد و رسیدگی شود، البته خیر و شر قائم به عمل است و عمل قائم به وجود انسان، از این رو قیامت روزی است که ذات اقدس حق مردگان را مبعوث و به حساب اعمال آنان رسیدگی نموده و به جزای خود بهشت یا جهنم می رساند، قرآن می فرماید این یک وعده حتمی است و بدون تخلف که خدای توانا آنرا انجام خواهد داد و تنها خدا می داند که این روز کی برپا می شود. گروهی واقعاً تعجب می کنند که چگونه ممکن است استخوان های پوسیده و خاک های پراکنده پس از گذشتن روزگارها بار دیگر زنده شود و در محکمه حساب حاضر گردد. اینان فکر نمی کنند خدایی که آسمان ها و زمین ها را آفریده انسان را در دنیا از خاک سپس از نطفه خلق کرده، بر زمین سرد و مرده نسیم حیات بخش می وزاند از ابرهای آسمان باران بر این خاک تیره می پاشد و او را به جنب و جوش درمی آورد و از این خاک تیره انواع گل و ریحان و میوه می رویاند وی تواناست که مرده ها را بار دیگر زنده کند و تمام اعضاء و جوارح و حتی انگشتانش را آن طوری که بود منظم نماید چه گمان باطلی است که جمعی فکر می کنند زندگی منحصر به همین دنیاست و این روزگار است که کار حیات و مرگ به دست اوست. مگر ذات اقدس حق انسان را عبث آفرید که چندی در این دنیا هر چه خواست انجام دهد و سپس از بین رفته طومار زندگی او برای ابد هنگام مرگ برچیده شود و کسی به نتیجه خوبی ها و خدمات یا جرائم و ستم ها ی خود نرسد. مگر خداوند از آفرینش اولی انسان خسته شده که نتواند بار دیگر وی را زنده کند آنان که منکرند و از قدرت خداوند غافلند یا می خواهند با انکار رستخیز به زشتکاری پردازند و خود را از مجازات ایمن دانند اینان تنها آتروز باور می کنند که خود را در پای میزان عدل حق حاضر ببینند، در آن هنگام است که می گویند خدایا دیدیم و شنیدیم و باور کردیم اکنون ما را

باز گردان تا کردار نیک انجام دهیم و دعوت تو را اجابت کرده و انبیاء را پیروی کنیم ما پشیمان و شرمساریم . جواب می شنوند خاموش باشید دیگر بازگشتی در کار نیست در دنیا به شما گفتند ولی فراموش کردید ، گروهی از بندگان من می گفتند خدایا ما به تو ایمان آوردیم ما را بیمارز و به ما رحم کن شما می خندیدید و استهزاء می کردید اکنون به جبران آن بی اعتنایی گرفتار عذاب جاویدان باشید تمام این مطالب متن آیات قرآن مجید است که ارتباط عقیده به قیامت را به خوبی با وجدان و عقل سالم اثبات می کند . پیوند دومی که عقیده به رستاخیز را به رشته های دل و جان بشر اتصال می دهد آمال و اندیشه های بی پایان اوست که به قول سقراط این بذره های بی شمار برای رویدن خود مزرعه ای غیر متناهی لازم دارند و باغبان خلقت که برای بذر گل ها و گیاهان طبیعی زمین وسایل رویدن را از هر جهت فراهم ساخته به حکم فطرت و احساس قلب انسان که نماینده خداست برای رویدن بذره های بی پایان آن نیز سرزمینی فراهم خواهد ساخت و چون مزرعه زندگانی این جهان گنجایش آن را ندارد ناچار آن زمین در جهان بی پایان دیگر خواهد بود و ناچار این بذره های مانده و خشک شده در دل و روح انسان روزی به دمیدن هوای قیامت در سرزمین پهناور و بی پایان او به حرکت آمده و انسان تمام برنامه ها و مزد اعمال و رفتارهای خود را از نظر نتیجه خواهد دید . خداوند می فرماید : زمین را خشک و خالی و بی جان می بینی وقتی آب باران بر او فرو فرستادیم همین زمین پاییزی به جنب و جوش درمی آید و انواع و اقسام گل ها و گیاهان را زنده و سرسبز می سازد . آری ، همان آفریدگار بزرگ و زنده کننده مردگان بر همه چیز قادر و تواناست زمین مرده پاییزی را به صورت بهار زنده می کند ، قیامت و رستاخیز موعود نیز همچون فصل بهار فرا خواهد رسید و پروردگار متعال کسانی را که در قبرها آرمیده اند زنده خواهد ساخت ، قرآن در بسیاری از آیات تجدید حیات جسمانی را با تمام مراحل آن به احیای زمین تشبیه نموده است و در عین حال این خود بهترین دلیل نیز بر اثبات معاد جسمانی است .

قسمت دوم

اگر در فصل زمستان به باغ و بوستان قدم بگذاریم می بینیم که زمین ها مانند قبرستان به خشکی و خاموشی گراییده و اثری از گل های رنگارنگ و از نغمه های بلبل دیده و شنیده نمی شود ، چنین خیال می کنیم که این درختان بی برگ مرده و زمین اثر حیاتی خود را از دست داده است . ولی پس از چندی که از فصل زمستان گذشت و بهار جای او را گرفت و محیط برای زنده شدن نبات آماده شده می نگریم که چگونه زمین به جنب و جوش درآید و درختان و گیاهان زنده و سرسبز شده غرق در شکوفه می شوند ، درمی یابیم که نباتات گرچه در زمستان تغییر شکل می دهند ولی هرگز معدوم نمی شوند ، بلکه در عین خشکی و خاموشی درون آنها ریشه ها و دانه های فراوانی کهخ یادگار دوران زندگی تابستانی است وجود دارد که به خاطر نامساعد بودن شرایط زندگی به طور موقت از فعالیت باز مانده اند و همین که بهار می آید و محیط برای حیات آماده می گردد همان درختان بی جان می گیرند و رو به تکامل می گذارند . آری ، زنده شدن مردگان نیز به فراهم شدن محیط نیازمند است ، و هنگامی که قیامت یعنی بهار زندگی دوم انسان فرا رسد روح انسانی در کالبد وی تجلی کرده حیات خود را از سر می گیرد . این نکته پوشیده نماند که در هر دورانی از دوران های حیات کره خاکی ، ملت ها از نظر حساب جمعیت محدود بوده اند زیرا با تجدید هر قرن نسل تجدید می شود و نسل گذشته می میرند چون اگر مردن نبود زمین محدود به گنجایش پذیرش آن همه انسان را نداشت ، اما روز قیامت تمام مردگان قرون و اعصار در یک زمان زنده می شوند ، پس لازمه این زنده شدن زمین بی انتهایی است که بتواند انسان ها را با تمام آرزو و آمال برای پیاده کردن نقشه های آنان در خود جای دهد ، از این جهت نیز قرآن مجید این ارتباط را با آیات کریمه خود ثابت می کند و برای برپا شدن قیامت طی بیان آیاتی در کتاب خود این طور اشاره می کند : آسمان ها به حرکت می آید آن گاه شکافته می شود و در هم می پیچد و همچون فلز گراخته می شود خورشید تاریک می گردد ماه می گیرد هر دو یکجا جمع می شوند .

ستارگان تاریک و پراکنده می شوند در زمین زلزله عظیمی روی می دهد کوهها خرد و پراکنده می شوند ، دریاها شکافته شده و شعله‌ور می گردند ، زمین دگرگون می شود شکافته شده و گسترده می گردد تمام اشیاء از دل خاک بیرون می آید انسان ها سر از لحد و خاک بدر می آورند و همچون ملخ پراکنده می شوند ، داستان قیامت به چشم بهم زدنی برپا می شود ، اوضاع و شرایط عوض می گردد این زندگی جدید به نام قیامت عکس العمل همان حیات دیروز است مردم فکر می کنند چیزی نگذشته و چند روزی بیش با دنیا فاصله ندارند مقامات و برنامه های مادی از دست رفته اند ، اموال و فرزندان دردی دوا نمی کند ، همه به خود مشغولند شفاعت جز در مواردی که ذات الهی اذن دهد اثری ندارد ، حکومت مطلقه آن روز به دست خداست ، حق و حقیقت آشکار می شود ، پرده ها بالا می رود و اسرار فاش می شود ، وعده خدا و انبیاء به انبیاء به وقوع می پیوندد ، مجرمین و گناهکاران سر خجلت به زیر انداخته به این طرف و آن طرف نگاه می کنند ، و راه فراری ندارند ، نور و روشنایی برای آنها نیست آنها که در دنیا از دیدن حق چشم بستند و به سخن حق گویان گوش ندادند امروز کر و کورند ، تمام صحنه های گذشته در نظر آنان مجسم شده است ، زشت و زیبای عمل خود را می بینند مغبونند و پشیمانند ، حسرت و تأسف می خورند که ای کاش عمل نیکو انجام داده بودیم ، می گویند ای کاش این اعمال ناشایست که به صورت هیولای مخوفی در جلوی ما جلوه گر شده است از ما دور می شد امروز دیگر دهانشان بسته و چشم و گوش و حتی پوست بدنشان بر اعمالشان گواهی می دهد سیمای آنان شاهد جرم های آنان است علاوه بر همه این مراحل ، از میان هر امت گواهی انتخاب می شود کسانی از ملائکه که شاهد رفتار شخص بوده اند شهادت می دهند ، دفتر اعمال نشان می دهد خود انسان نیز از خویشتن بی خبر نیست . میزان اعمال به پا می شود به جزئیات اعمال هر انسانی رسیدگی می گردد در آن حساب هیچ گونه اشتباهی نیست در آن محاکمه اجحاف و تعدی راه ندارد ، دروغ و شهادت ناحق نیست ، آثار جرم در آنجا در جلو مجرم پیداست ، ناگهان صفوف از هم جدا می شود صاحبان هر مذهب و مسلک در صف جداگانه ای می روند ، درجات و مراتبی دارند نامه عمل هر کس به دست وی داده می شود ، با تعجب می گوید : آه ! چه کتابی است که هیچ عمل بزرگ و کوچکی را فراموش نکرده یک ذره عمل خوب نیست مگر آن که آن را می یابد ، یک ذره عمل بد نیست ، مگر آنکه آن را می بیند این مطلب متن آیات قرآن مجید است که در یک آیه به طور خلاصه و کلی لقمان بزرگوار با فرزند خود در میان می گذارد . خلاصه این که : اعمال انسان قسمتی از موجودات طبیعی این جهان است به طوری که نبات و حیوان نمود دارد ، می روید و بزرگ می شود ، عمل انسان هم می روید و بزرگ می شود و همانطور که دانه گیاه را می کارند ، پس از مدتی از زمین بیرون می آید و نمو می کند اعمال انسان نیز مانند دانه ها مدتی در میان موجودات دنیا در حال نهان است ، آن گاه کهخ روز موعود فرا رسید آشکار می شود و در شکل نعمت های بهشتی یا عذاب جهنم به انسان می رسد چنانچه نبی اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود : دنیا کشتزار آخرت است . اگر دنیا و آخرت را جهان واحد و ممتدی بدانیم و آن را به زندگی جهان فعلی تشبیه نماییم ، خواهیم دید آن جهان بزرگ مانند این جهان کوچک دارای چهار فصل است ، نخست همین زندگی ناپایدار کنونی که به جای فصل پاییز است ، زیرا کهخ وقت شخم کردن و بذر افشاندن و آبیاری کردن به وسیله اعمال است . قسمت دوم : آن عالم برزخ است که انسان ها با کفن های سپید به خواب سنگین می روند ، چون فصل زمستان . قسمت سوم زمان محشور شدن و سر از خاک بدر آوردن است چون فصل بهار مانند گل های رنگارنگ یا خارهای خوفناک ، قسمت چهارم دریافت زندگی نوین یا در بهشت برین یا در آتش جحیم ، ما به چشم خود می بینیم و با وجدان خود درک می کنیم که زندگی این جهان برای ما مانند کتابی ناقص است که چند فصل آن در این دنیا نوشته شده و نتیجه فصول حساس آن باقی است ، از این جهت ضمیر ما حکم می کند که زندگی ما با مرگ و رخت بر بستن از این جهان پایان نمی پذیرد ، باید جهان دیگری باشد که این کتاب در آن کامل شود و فصل های دیگرش در آنجا پرداخته گردد . نماز آثار حفاری و سنگ نبشته های مصر که از دو هزار و ششصد سال قبل از مسیح باقی مانده نشان می دهد که مردم مصر هزاران سال پیش از باقی گذاشتن این آثار به بقاء بعد از

مرگ و به رستاخیز و حساب معتقد بوده همچنین این عقیده در آثار کلدانیان و آشوری ها کاملاً مشهود است ، و در عقاید ایرانیان قدیم در رأس مسائل حساس اعتقادی بوده و در کتب دینی هند و چین دوام و بقاء را نوعی از عقیده به معاد نشان می دهد . اما در طول تاریخ بشریت در میان اکثریت ملت جهان که معتقد به معاد بوده اند دسته و اقلیت های کمی هم بوده اند که در اثر انحراف از فطرت و روگرداندن به مادیت و میل به شهوات و لذات کوشیده اند که این ندای وجدان را فر نشانده و این شعله خاموش نشدنی الهی را که از میان جان برخاسته فرو نشانند . اما چون فرو گشتن این شعله تابناک محیط روح را تیره می سازد و فرصتی برای جولان به دست خفاش ها و جغدهای بیداد و جنایات می دهد خداوند پیغمبرانی را فرستاد تا با فروغ وحی و هدایت این چراغ را برافروزند و تاریکی کفر و فسق و فجور را در پرتو نور معرفت بر طرف سازند و بدون شک و تردید اسلام مهم ترین دینی است که در دعوت خود بر اثبات رستاخیز قوی ترین حجت ها را اقامه کرده و عقیده به معاد را بر پایه های نیرومندی از استدلال و برهان برپا داشته و برای رفع شبهه در اثبات قیامت به بحث قبل یعنی خداشناسی می توانید مراجعه کنید .

نماز

فرزندم ، نماز را که رابطه میان حق و بنده و سدی در برابر ارتکاب گناه و معاصی است به پای دار . از بارزترین و روشن ترین خصوصیات روش اسلامی و انسانی روش عبادت است ولی عبادت در اسلام احتیاج به توضیح دارد ، این مطلب را باید دانست که عبادت منحصر به آداب و رسوم تبعیدی معروف مانند نماز تنها و روزه و زکوة و حج نیست ، بلکه شدیداً داری معنای عمیق تر و شامل تری است و آن عبارت است از پیوند همیشگی با خدا . سراسر روش تربیتی اسلام در حقیقت همان پیوند است همه فروغ و شعبه های تربیت از آن سرچشمه گرفته و بازگشت همه آنها در پایان کار نیز به سوی آن است چون در همه احوال این حقیقت در نظر باشد معانی سایر آداب و تشریفات و مناسک روشن خواهد شد . در رأس تمام عبادات که رمز پیوند بنده با پروردگار است و بسیاری از رعایت های اصول اجتماعی نیز در آن لحاظ شده نماز است . ابراهیم خلیل وقتی کعبه را به فرمان خدا ساخت در پایان عمل رو به درگاه خداوند کرد و چنین گفت بار الهی من فرزندانم را از آن سرزمین های سرسبز به این نقطه خشک و بد آب و هوا آورده ام تا در این محیط آزاد دور از حکومت های بت پرست تو را پرستش کنند و در کنار تو نماز بگذارند این مطلب را خداوند در قرآن مجید نقل کرده است و این آیه نشان می دهد که نماز در دوران ابراهیم جزء وظایف بوده و غرض از ساختن کعبه همین پیوند و رابطه با خدا بوده است . قرآن درباره حضرت عیسی می فرماید : عیسی در گهواره لب به سخن گشود و یادآور چند چیز شد . از طرف پروردگار به من سفارش شده است از آن جمله یکی نماز است قرآن می فرماید : حضرت اسماعیل به فرزندان خود نماز و زکوة را توصیه می نمود . قرآن یکی از اسرار نماز را یاد خدا می داند و مسلم است یاد خدای متعال بسیاری از فضایل را در انسان زنده می کند ریشه واقعی خیلی از روش های اخلاقی و تربیتی یاد خداست ، بلکه می توان گفت ضامن اجراء واقعی برای بسط عدالت و گسترش دادن حق و حقیقت و اجتناب از هر گونه تجاوز به حقوق فرد و اجتماع همان ایمان به خدا و یاد خداست . یاد پروردگار زنجیری است که انسان را از بسیاری از کارهای ناشایست که موجب خشم اوست باز می دارد ، جوانی که به انواع وسایل هوسرانی مجهز است پایه های حکومت غرایز شهوانی در کانون وجود او مستحکم و پای برجاست و برای امیال جنسی و هوس های خود مرزی نمی شناسد یگانه وسیله برای کنترل کردن او همان یاد خدا و پیوند با آفریدگار جهان است . نماز یک نوع دعاد و تضرع و خشوع و فرمانبرداری است که رابطه بنده را با پروردگار محکم می کند و خیر و رحمت خدا را بر او می رساند ، دل آدمی را از حرص و علاقه به امور دنیوی پاک می کند و به وی اخلاص و بی ریایی می آموزد ، تن انسان را نیز به حرکت وامی دارد ، و او را به رعایت انتظام در امور وقت شناسی عادت می دهد . مسلمان در نماز با دل خاشع و ذهن حاضر قرآن می خواند ، معارف قرآن را می آموزد و به نور قرآن هدایت می شود و دلش با صفا و عقلش روشن می گردد . رکن یا پایه اول از

ارکان اسلام نماز است ، در حقیقت نماز جز این نیست که در شبانه روز پنج مرتبه ذکر آنچه را که قبلاً به آن ایمان آورده اید به وسیله زبان و اعمالی که به جای می آورید تکرار کنید ، و به خاطر بیاورید که چه وظایفی را به عهده گرفته اید . هر روز اول وقت که بیدار می شوید قبل از آنکه به کرای بپردازید باید با بدنی پاک و پاکیزه نزد پروردگارتان حاضر شوید و سپس چه ایستاده چه نشسته چه در حال رکوع چه در سجود نزد خدای متعال به بندگی خود اقرار کنید و از او یاری طلبید و هدایت و راهنمایی خواهید و عهد و پیمان و طاعت و بندگی خود را با او تجدید کنید . در نماز هر بار آرزوی خودتان را در رسیدن به رضای او و دوری از خشم و غضب او تکرار می کنید و درس کتاب او را اعاده می نمایید و به راستی رسالت پیغمبر او شهادت می دهید و آن روزی که خدای تعالی در محکمه او حاضر خواهید شد تا از کارهایی که کرده اید از شما پرسند و پاداشی که در خور آن هستید به شما بدهند یاد می آورید . با این عمل روزتان را شروع می کنید سپس همین که مشغول کار شدید و طی چند ساعت کارتان را انجام دادید مؤذن به شما اعلام می کند که بیاید و باز خدا را به یاد آورید و یک بار دیگر درستان را تکرار کنید که مبدا آن را فراموش کرده غافل بمانید ، آن گاه از جایی که هستید برمی خیزید و پس از آنکه ایمانتان را تجدید کردید دوباره به کارهای دنیا مشغول می شوید سپس برای مرتبه سوم پس از چند ساعت مؤذن شما را به نماز مغرب و عشا می خواند و در حقیقت تمام عمر شما را با مبدأ حقیقی اتصال پیدا می کند و معنای واقعی پیوند همیشگی اگر توجه داشته باشید برای شما تحقق پیدا می کند . امام صادق (علیه السلام) هنگام ارتحال از جهان به سوی عالم دیگر فرمود : افراد نزدیک مرا جمع کنید ، سپس به آنان فرمود که به دیگران تا قیامت بفرمایند که هر کس این عبادت عظیم را سبک بشمارد دست او به رشته اتصال ما در روز قیامت نخواهد رسید . نبی اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود : از دنیای شما سه چیز را انتخاب کردم : ۱- بوی خوش . ۲- عیال صالحه . ۳- نور چشم من در نماز است ، این مسئله بدیهی است که وسیله ارتباط انسان با جهان آفرینش روشنایی چشم است ، جایی که نماز را او روشنی چشم بداند حساب آن از دیگر عبادات روشن و به اهمیت آن بیشتر واقف می شویم . در حدیث دیگر فرمود : کسی که روز قیامت در پرونده اعمال او نماز نباشد اعمال دیگرش پذیرفته نخواهند شد زیرا اعمال دیگر به منزله اجناس الکتریکی و نماز هم چون برق است و روشن کننده اعمال ، بدون الکتریسیته اجناس الکتریکی چه ارزش دارد ؟ نماز تنها عاملی است که پیوسته اساس اسلام شما را روزی پنج بار تقویت می کند و شما را برای عبادت حقیقی پر دامنه ای که بیان شد آماده می سازد و باز همان عامل است که شما همیشه به عقایدی که طهارت نفس و ارتقاء روح و صلاح اخلاق و اعمالتان منحصر در آن است متذکر می سازد . پس نماز داری آن معنای عمیق تر و شامل تر یعنی پیوند همیشگی با خداست اهل نماز در مقابل عبادات دیگر سر فرود می آورد ، در صورتی که نماز را به صورت واقعی بپا دارد و گرنه خواندن نماز تنها کفایت نمی کند . از امام صادق (علیه السلام) سؤال کردند : از بهترین اعمال آن حضرت فرمود : چیزی بعد از معرفت به خداوند بالاتر از نماز نیست مگر نمی بینید که خداوند در کتابش از قول عیسی نقل فرموده که عیسی وصیت به نماز شده بود . نبی اسلام فرمود : نماز مانند عمود خیمه است هنگامی که عمود برجا باشد طناب و پیچ و پرده بر جاست و زمانی که عمود نباشد آنها برای قیافه خیمه فایده ای ندارد و فرمود مثل نماز مانند نهی است که درب منزل شما جاری باشد که شما شبانه روز در آن پنج مرتبه شستشو کنید همان طوری که بعد از پنج مرتبه نظافت کثافتی در بدن شما نمی ماند آن طور هم نماز خواندن شما را گناهان محفوظ می دارد . علاوه بر همه این مراتب تأکید شده نماز را مسلمانان با جماعت انجام دهند و نیز مقرر فرموده که نماز جمعه را مخصوصاً هر هفته با صورت معین و شکل خاصی بخوانند . نماز جماعت در میان مسلمانان ایجاد یگانگی و محبت و برادری می کند و از همه افراد توده ای متراکم و فشرده به وجود می آورد زیرا وقتی که به صورت جمع در مقابل خدا قنوت و سجود و رکوع می کنند دلهاشان به یکدیگر نزدیک می شود و این احساس در آنها بیدار می گردد که همه برادرند سپید و سیاه ، ترک و دیلم ، عجم و عرب و فقیر و غنی ندارند دهاتی و شهری در این دین مطرح نیست در نماز جماعت ملاحظه می کنید همه افراد چه غنی و فقیر و چه صغیر و کبیر و ... پهلوی به پهلوی یکدیگر می ایستند آن گاه نه

اشرافی وجود دارد نه غیر اشرافی نه رفیعی و نه وضعی علاوه بر این ها نماز دارای اسرار اجتماعی بسیار مهمی است که برای دریافتن آن باید به کتاب هایی که مخصوص این مسئله نوشته شده مراجعه شود .

امر به معروف و نهی از منکر

قسمت اول

فرزندم ! خلق را به پیروی از خوبی ها و تهذیب نفس رهبری کن و از سقوط در ورطه عصیان باز دار ، و در این جهاد مقدس که امر به معروف و نهی از منکر است آزار مردم را با استمداد از نیروی صبر خویش هموار ساز . استعدادی در روان آدمی است که تحت تأثیر سخن قرار می گیرد البته این استعداد موقتی است از این جهت سخن باید تکرار شود . پند و اندرز که مستقیماً از راه ضمیر باطن و وجدان راه خود را به جان انسان باز می کند آن را سخت به جنبش درآورده نهفته هایش را برمی انگیزد این کار برای لحظه موقتی است مانند سیلی که ته نشین هایش را درآورند واقعیت و ماهیت آن سیل گیر نمایان می شود ولی چون به حال خود گذاشته شود دوباره رسوبی روی رسوب هایش اضافه می گردد و هیچ حرکتی در عمق آن ای□□..... نمی گردد جان انسان هم در هر لحظه به لایروبی احتیاج دارد . از این لحاظ اگر سرمشقی در کنار موعظه نباشد که شخص اثر پند و اندرز را در وجود او آسان و ارجا شده ببیند تا از او پیروی کند ، موعظه به تنهایی کافی نیست . سرمشق مشاعر و افکار را به خود وابسته می کند که به نظر عام و برای همه قابل لمس باشد و نگذارد کسی که می خواهد از او پیروی کند در بیابانی بی انتها سرگردان بماند و بی حرکت در جای خود مقیم شود ، اگر ابتدا سرمشق شایسته ای وجود داشته باشد ، موعظه یعنی امر به معروف و نهی از منکر اثر به جایی در نفس می گذارد و از طرف دیگر موعظه برای نفس ضرورت دارد در نفس انسانی پاره ای انگیره های فطری هست که همیشه احتیاج به ارشاد و تهذیب دارند و اینکار میسر نمی شود جز با موعظه و پند و اندرز ، در این صورت انسان تنها به سرمشق یا نها به موعظه اکتفاء نکرده بلکه هر دو را دریافت داشته ، قرآن می فرماید ابتدا خود را بترسانید ، سپس اهل خود را . به عقیده شیعه امر به معروف یا دعوت به سوی نیکی ها و نهی از منکر یا مبارزه با بدی ها جزو مهم ترین و گرانبهاترین دستورات اسلامی است که عقل و شرع در لزوم آن هم آهنگند این وظیفه بزرگ از اساسی ترین پایه های اسلام محسوب می شود و در ردیف بهترین عبادات و یکی از اقسام جهاد است . موضوع امر به معروف و نهی از منکر و به اصطلاح نظارت ملی یک موضوع دامنه داری است که در تمام شؤون زندگی ما دخالت دارد . در جهان امروز علاوه بر نظارت و مراقبت هایی که خصوصی بر عهده بعضی از مؤسسه ها و دوائر است مانند شهرداری که حق نظارت بر عمران و آبادی شهر دارد یک نظارت ملی و عمومی به تمام مردم واگذار شده که حق نظارت و راهنمایی و انتقاد در کلیه امور داشته باشند تا با بیان و منطق لغزش ها را تذکر دهند . بنابراین در دنیای متمدن ملت می تواند در تمام شؤون کشور نظارت بنماید زیرا سرچشمه قدرت و علت پیدایش و تشکیل سازمان ها ملت است او می تواند هر گونه انحرافی در سازمان های اداری و تشکیلات کشوری دید فوراً انتقاد کند و نظر بدهد و به میزان انحراف لحن انتقاد خود را شدیدتر سازد ، زیرا مبدأ نیرو اوست ، این همان نظارت ملی است که جهان امروز آن را به صورت عالی ترین [۲۴۸] - اصل پذیرفته و اسلام چهارده قرن پیش پایه گذار آن بوده است . ملت هایی که این دو اصل بزرگ را فراموش کنند به صور حتم خداوند آنها را در چنگال ذلت و خواری گرفتار خواهد نمود و لباس بدبختی به اندام آنان خواهد پوشید ، چنین ملتی طعمه آماده ای برای درندگان انسان نما و ستمگران خواهند بود ، و لذا از شخص نبی اسلام و ائمه طاهرین عبارات تکان دهنده ای در لزوم انجام این دو وظیفه بزرگ و مفسد زیان هایی که از ترک آن دامگیر اجتماعات انسانی می شود نقل شده . نبی اسلام فرمود : کسی که درباره امور مسلمانان نیندیشد از آنان نیست ، حضرت فرمود : کسی که شر سیلاب یا آتش سوزنده ای را از مردمان مسلمان کوتاه سازد

بهشت بر او واجب می شود چه شری و کدام آتشی بدتر از شر و آتش معصیت است؟ امام صادق (علیه السلام) فرمود: بر تو باد که برای خدا در میان خلق به نصیحت پردازی، زیرا عملی بالاتر از آن نمی یابی. نبی اکرم فرمود: باید امر به معروف و نهی از منکر کنید، و گرنه ظالم بر شما مسلط می شود و دعای خوبانتان مستجاب نمی شود، قبل از این که در استجاب دعا به روی شما بسته شود امر به معروف و نهی از منکر کنید. پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) اسلام فرمود: از نشستن میان راه بپرهیزید، گفتند: عادت ماست برای مجالست و گفتگو. فرمود: پس حق را اداء کنید گفتند: حق راه چیست؟ فرمود: چشم پوشی از نامحرم، آزار نرساندن، جواب سلام، امر به معروف، و نهی از منکر. قرآن مجید امر به معروف و نهی از منکر را بر مسلمانان واجب کرده و این وجوب، امتیاز اسلام را بر ملل متمدن که انتقاد را مباح می دانند روشن می سازد، و نیز از فرمایشات نبی مکرم اسلام و پیشوایان شیعه وجود آن استفاده می شود. امام باقر (علیه السلام) فرمود: در سایه نظارت مردم فرائض و تکالیف انجام می گیرد و مردم ملزم می شوند از حرام بپرهیزند و از طرق مشروع و کسب حلال ارتزاق کنند در سایه دستگاه های مبارزه با فساد تمام راههای کشور امن می گردد و امنیت بر اثر اجرای حدود و کیفر دادن جنایتکاران در سراسر کشور سایه می اندازد. اگر این دو قدرت با تمام مراحل گوناگونی که دارد از راهنمایی زبانی گرفته تا برسد به اجراء حدود و قوانین جزایی از اجتماع گرفته شود هرج و مرج و بی نظمی، وحشت و اضطراب در تمام شئون مردم رخنه کرده و لذت زندگی را از بین می برد. آنان که تصور می کنند امر به معروف و نهی از منکر مانع از آزادی مردم است نبی اسلام پاسخ این پرسش را در ضمن یک سؤال بیان فرموده. اجتماع ما بسان یک کشتی است، سرنشینان کشتی تا آنجا آزادند که موجبات هلاک دیگران را فراهم نکنند هر گاه مسافری از این آزادی سوء استفاده نماید و بخواهد با میخ یا تیشه دیوار کشتی را سوراخ کند، کلیه مسافران روی غریزه دفاعی که دارند به شدت هر چه تمام تر با او مبارزه می نمایند و عمل او را یک نحو سوء استفاده از آزادی تلقی می کنند، جامعه نیز بسان کشتی است افراد این جامعه سرنشینان کشتی هستند، آنها در ضرر و نفع یکسانند و نمی توان حساب ضرر زدن یک فرد را از اجتماع جدا نمود. قرآن کریم در لزوم این دو وظیفه بزرگ آیاتی دارد از این قبیل: باید در میان شما طایفه ای باشد دعوت به خیر کند امر به نیکویی نماید و نهی از منکر کند، مساوی نیستند در میان امت کسانی که شب و روز در تلاوت آیات حقند و سجده به سر می برند، ایمان به خدا و آخرت دارند امر به معروف و نهی از منکر می کنند و در خیرات و خوبی ها سرعت می گیرند و از صالحینند و با دیگران یعنی مؤمنین و مؤمنات دوستان یکدیگرند، امر به معروف و نهی از منکر می کنند و بر پا دارنده نمازند. لعنت شدند قومی از بنی اسرائیل بر زبان داود و عیسی به گناهانشان و نهی نکردنشان، شما بهترین امتی هستید که از میان ملت ها انتخاب شدید که امر به معروف و نهی از منکر کنید، کمک کنید به خوبی ها و کمک نکنید به بدی ها و پستی ها. بی خردان تهی مغزی که چشم خود را از ابتدا به عرصه اروپا گشوده اند و جز برنامه مغرب زمین طریقه دیگری را قبول ندارند، خیال نکنند روش انتقاد صحیح را اروپائیان یا ملت آمریکا پایه گذاری کرده، و این کار بزرگ یادگار آن ملت است، اینها نمونه هایی از دستورات اسلام در چهارده قرن قبل است. نبی اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود: خداوند خودبان را عذاب نمی کند مگر بدی ها بین بدکاران آنان ظاهر شود، و آنان قدرت بر نهی داشته باشند.

قسمت دوم

از نبی اسلام رویت شده که فرمود: چه می کنید روزی که زن های شما طغیان کنند، و جوانان شما فاسق شوند، و کوشش در راه خدا ترک شود؟ گفتند: چنین برنامه ای می شود؟ فرمود: به کسی که جان من در دست اوست بدتر هم می شود. گفتند: چیست؟ فرمود: چه می کنید زمانی که امر به معروف و نهی از منکر ترک شود؟ گفتند: می شود؟ فرمود: بدتر هم می شود. گفتند: چگونه؟ فرمود: بینید معروف منکر و منکر معروف است. گفتند: می شود؟ فرمود: بدتر هم می گردد، روزی که امر

شود به منکر و نهی شود از معروف ، آیا با این آیات و احادیث این دو وظیفه بزرگ اسلامی و اجتماعی بر شما واجب نیست ؟ بدبختانه ما امروز مفاسد و زیان هایی را که از سستی و انجام این دو وظیفه سرچشمه می گیرد با چشم خود آشکارا می بینیم ، ولی ای کاش مطلب به همین جا ختم می شد و تنها به ترک این دو وظیفه قناعت کرده بودیم و کادر به اینجا نمی رسید که منکر در نظرها معروف و معروف در نظرها منکر گردد . آمرین به معروف و دعوت کنندگان به حق و فضیلت خودشان پشت پا به حق و فضیلت بزنند و نهی کنندگان از منکر خودشان آلوده انواع منکرات شوند ، این بلای کمرشکن و غیر قابل تحمل بر اثر کارهای بد مردم عاقبت فساد را در زمین و روی اقیانوس ها و در جو آشکار کرد با اینکه معصوم (علیه السلام) فرمود : لعنت بر کسانی که دعوت به نیکی می کنند و خودشان ترک می نمایند و آنها که نهی از بدی می کنند و خود آن را انجام می دهند . راستی آفرین بر این مذهب و بر این وسعت احکام و جامعیت آن زیرا آنچه برای دین و دنیای انسان لازم بوده و آنچه موجب ترقی و پیشرفت و سعادت او می شده اسلام پیش بینی نموده است ، از طرفی دستورات جامع و قوانین زنده ای برای مردم جهان وضع کرده که در واقع و در حقیقت به منزله قوه مقننه است ، بدیهی است این قوه قانون گذاری بدون یک نیروی اجرایی کافی اثری نخواهد بخشید ، لذا در درجه اول ضمانت اجرایی آن را به عهده عموم مسلمانان گذارده و امر به معروف و نهی از منکر را وظیفه فرد فرد آنها قرار داده تا هر کس یک قوه مجریه برای آن احکام و مقررات بوده باشد و همه بر وضع یکدیگر نظارت کنند و همه در برابر یکدیگر مسؤول باشند کسی که بخواهد به عمق این وظیفه بزرگ اسلامی پی برد باید به صحنه تشریح دقیق سرور آزادگان امام سوم حضرت ابی عبد الله الحسین (علیه السلام) نظر کند ، امام (علیه السلام) این مسئله را با توجه به تمام جهات و نکات اینطور بیان می کند : خداوند به اولیاء خود پند داده است که مانند علماء یهود از امر به معروف و نهی از منکر سرباز نزنند ، زیرا پیشوایان یهود جور و ظلم و ستمکاران را می نگرند و آنان را از این کار زشت نمی ترسانند و بر حذر نمی دارند به امید آن که از پرتو مرحمت ستم پیشگان به نوایی برسند و از دست آنان گزند نبینند و برای آن که دو روز خودش زندگی کنند و غبار ناراحتی بر دلشان نشیند از گفتن حرف حق هراسناک اند . در حالی که پروردگار بزرگ می گوید : فقط از من بیمناک باشید ، و از مردم عاجز و زبون نهراسید و باز خداوند می فرماید : مردم با ایمان کسانی هستند که امر به معروف و نهی از منکر می کنند زیرا اگر در میان مسلمانان این دو امر رواج بیابد کارها به صلاح می پیوندد و بنیان ملک و ملت استحکام می پذیرد . اگر مردم به کارهای نیک بگرایند و از دشواری آن باک نداشته باشند طومار ظلم در هم می پیچد اندیشه های مردم پاک می شود نور صلاح و فلاح در دل ها می تابد ، حق به حق دار می رسد ، و زورمندان بد سگال مانند گرگ به ناتوانان حمله ور نمی شوند ، و محترکین خون ضعیفان را نمی مکند و رحم و انصاف از خانه مردم رخت بر نمی بندد . ای مردمی که در دانش شهره شهر هستید و در نیک نامی زبان زد خاص و عام می باشید ، خداوند آن چنان اهمیت و احترامی از شما در دل مردم به وجود آورده است که قوی از شما حساب می برد و ناتوان از شما احترام می کند حتی در کسانی که بر آنها فضیلتی ندارید از عنایت خداوندی نفوذ دارید و چنان آبرویی کسب کرده اید که توانگران به امر شما حاجت نیازمندان را برمی آورند و هنگامی که از کوچه و خیابان می گذرید مانند پادشاهان شکوه و عظمت دارید ، و مقام و مرتبه شما با پیشوایان و بزرگان قوم برابری می کند . خداوند این شوکت و قدرت را به شما ارزانی داشت که از حقوق خداوند دفاع کنید ، ولی شما آسوده خاطر نشسته اید و جنبشی نمی کنید حق ضعیفاء و بینوایان تضییع می شود و شما تماشاگر هستید و دم بر نمی آورید ولی تا حق خودتان به مخاطره می افتد به دست و پا می افتید و به هر سو می دوید حاضر نیستید در راه خدا جزیی مخاطره شما را تهدید کند فقط در فکر جلب نفع برای خود و فامیل خود هستید و با این حال آرزو دارید در قیامت شعله عذاب الهی دامن شما را نگیرد و بهشت را مالک شوید و همنشین انبیاء باشید ؟ ای راحت طلبانی که بهشت را آرزو می کنید من می ترسم که در روز جزا به جای نعمت زهر عذاب و درد به شما چشانده شود و این آرزوهای بی جای شما سرابی بیش نباشد ، می ترسم که با این بی اعتنایی به احکام خدا عاقبت در خشک زار معاصی بمانید و در آرزوی زلال نجات با لب تشنه به هر

سو بدوید و عاقبت در کویر بدنامی و ناکامی جان بسپريد . لطف خداوندی شما را به همه چیز رسانده است و در پرتو عنایت خداوند به کرامت و بزرگواری رسیده اید ولی خداشناسان را اکرام نمی کنید شما با چشمان خود به خوبی می بینید که حقوق خداوندی اداء نمی شود و پیمان او را می شکنید و دم بر نمی آورید ولی برای پیشیزی حقوق از دست رفته پدرانتان فریاد می کشید و ضجه می زنید . حقوق رسول خدا را پایمال می کنند و به غارت می برند هزاران کور و کر و بینوا در شهرستان ها از بینوایی ناله می زنند و شما به این مناظر رقت انگیز می نگرید ؟ ستمکاران مردم ضعیف را زیر لگد می کوبند و شما به جای امر به معروف و نهی از منکر کار را با چاپلوسی و تملق می گذرانید فقط برای این که دو روز زندگی کنید . مسبب تمام این بدبختی ها شما مسامحه کاران هستید که از امر به معروف و نهی از منکر دست برداشته اید . بزرگترین مصیبت و رنج از آن شماست که دست از وظایف خود کشیدید و در اجرای حلال و حرام خدا کوتاهی کردید و مرتبه عظیمی را از خود سلب نموده اید . مقام عالی شما به پستی نگرایید مگر اینکه از خدا جدا شدید و او را فراموش کردید و با داشتن دلایل بی شمار در احکام خدا بین شما اختلاف به وجود آمد و به واسطه همین اختلاف ها رشته کار از دست شما در رفت و به دست زورگویان ستم پیشه افتاد و شما نشسته اید و به فجایع آنان نگاه می کنید و احکام تکبر و امور خداوند را تسلیمشان کرده اید و این ستمگران خیره سر در پی شهوترانی و کامجویی خویشند . شما برای آن که از مرگ نمی ترسید و برای آنکه به چند روزه عمر گذران علاقمندید خدا را فراموش کرده اید و با ستمکاران مماشات روا می دارید آنان به ستم خویش مشغولند و شما سرگرم زندگانی آسوده و بی حقیقت خود هستید . از حقوق بدبختان دفاع نمی کنید و مشتی بیچاره از پا افتاده را زیر دست و پای جابرین و قلدرها رها کرده اید و این ستمکاران خداشناس گروهی ضعیف و بینوا را به اطراف و اکناف پراکنده می کنند . برنامه های کشور با آراء ناصوابشان زیر و رو می شود و گروهی بزرگوار در برابر خودرأیی و خیره سری آنان خوار می شوند این ستمکاران از خداوند قهار نمی هراسند و به پشت گرمی عده ای فتنه جو با ایزد جبار به ستیزه برمی خیزند .

تکبر

فرزندم ! در هنگام سخن با مردم روی از ایشان مگردان ، و هنگام راه رفتن چون متکبران قدم بر مدار که خدا مغروران را دوست نمی دارد . وقت عمل مطابق طبع خود عمل کن و از آیین تصنع بپرهیز ، نه مانند متکبران قدم بردار و نه چون مردم زبون طی طریق کن . آهسته سخن گوی و فریاد مزین ، زیرا بیرون از حد تشبه به چهارپا پیدا کرده و کریه ترین صداها صدای خران است (۱) . نبی اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود : کسی که در دل او ذره ای از کبر باشد ، استفاده از بهشت برین نمی کند و آن کس که در دلش ذره ای از ایمان باشد ، او از عذاب جهنم در ایمنی است . و نقل شده که سه طایفه از بهشت و نعیم آن محرومند : ۱- متکبر . ۲- بخیل . ۳- کسی که مداومت بر معصیت دارد . نبی اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود : چه فرد بدی است کسی که تکبر کند و عظمت حق را فراموش نماید . به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) عرض شد : تکبر فلان شخص زیاد است ، فرمود آیا مرگ از پس او نیست ؟ عمر بن یزید گفت : حضور امام صادق (علیه السلام) عرض کردم : من از بهترین خوراکی ها استفاده می کنم و از بوی خوش استشمام می نمایم و بر مرکب نیکو سوار می شوم و در برنامه زندگی دارای نوکر هستم ، آیا در این قسمت های از پاورقی ۱- لقمان : ۱۷ . زندگی من از تکبر موجود است ؟ امام (علیه السلام) ساکت شد ، فرمود : علامت کبر دو چیز است : ۱- کوچک شمردن مردم . ۲- انکار حق . نبی اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود : کرم تقوی است ، عظمت تواضع است ، یقین ثروت است . عیسی بن مریم فرمود : خوشا به حال متواضعین که در قیامت از همه مردم بزرگوارترند . شخصی سیاه چهره و آبله رو به محضر رسول اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) که بر سفره ای دعوت داشتند رسید ، افراد مجلس از نشان دادن سیاه چهره نزدیک خود کراهت داشتند کسی به او توجه نکرد مگر رسول اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) که او را پهلوی خود جای داد . نبی

اسلام به اصحاب خود فرمودند: چرا شیرینی عبادت را در شما مشاهده نمی کنم، گفتند شیرینی عبادت چیست؟ فرمود: تواضع. به موسی خطاب رسید می دانی چرا از میان تمام بندگان تو را برای تکلم خود انتخاب کردم؟ عرض کرد: پروردگار من برای چه؟ خطاب رسید: من تمام جهات بندگان خویش را نظر کردم، ظاهر و باطن آنان را دیدم نیافتم کسی را که ذلیل تر باشد به دربار من غیر از تو زیرا هر زمانی که تو به عبادت قیام می کنی صورت خود را روی خاک می گذاری. امام چهارم در کوچه ای از محله های مدینه سواره می گذشتند، و عده ای جذامی مشغول غذا خوردن بودند، حضرت را به شرکت در غذا دعوت کردند، امام فرمود: اگر روزه نبودم در غذای شما شرکت می کردم یعنی با شما نشسته و از رفاقت با شما عار نداشتم، زمانی کهخ به منزل رفت دستور داد غذایی مطبوع تهیه کردند، مجذومین را دعوت نمودند و با آنان بر سر یک سفره نشستند و غذا تناول کردند. به داود خطاب شد: همچنانکه اهل تواضع به من نزدیک اند، به همان مقدار اهل کب از من دورند. امام صادق (علیه السلام) فرمود: تواضع آن است که هنگام ورود به مجلسی مکانی که خالی بود بنشین، و توقع بالا نشستن خود را نداشته باشی و به هر کسی برخوردی سلام کنی، جدال را در مباحثه ترک کنی اگر چه حق به جانب توست و از اینکه تو را به زهد و تقوی تعریف کردند خوشحال نشوی. بر امیرالمؤمنین (علیه السلام) دو مهمان وارد شد، یکی پدر و دیگر پسر امام به احترام هر دو برخاست و هر دو را احترام کرد و در صدر مجلس جای داد و خود روبروی آنان نشست، سپس امر به غذا کرد، پس از صرف غذا قنبر غلام امیرالمؤمنین طشت و حوله و ابریقی برای شستن دست مهمانان آورد، امیرالمؤمنین (علیه السلام) ابریق و حوله و طشت را گرفت و خویش را برای ریختن آب به دست پدر آماده کرد، مهمان از این برنامه تعجب نمود و خود را کنار کشید، عرض کرد: سید من! من کجا و این برنامه شما؟ حضرت او را قسم داد، فرمود بنشین و دست خود را همانطور کخه قنبر من می ریخت می شستی بشوی، زیرا من و تو از یک سریم و هر دو برادریم در قسمت انسانیت فرقی بین من و تو نیست، برای این عمل خدای توانا به من ده برابر مزد آنچه در دنیا می دادند عنایت می کند، خدا مرا به شرف این خدمت به برادر مسلمان نایل کرده بنشین و از این عمل سر میچ. مهمان حاضر شد دست خود را شست، آن گاه وسایل را به محمد حنفیه داد فرمود: دست پسر را بشوی اگر پسر به تنهایی حاضر بود من دست او را می شستم اما خداوند بین پدر و پسر از نظر پدری عظمت برقرار کرده زمانی که در یک جا جمع باشند. امام چهارم (علیه السلام) فرمود: هرکس پیروی از حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) کند حقاً او شیعه است. اگر چه نبی اکرم در زمان بعثت در راه نجات قوم عقب افتاده و متکبر عربستان کوشش خود را تا نهایت درجه به کار برد و در پرتو تعالیم حیات بخش خود بسیاری از رذایل اخلاقی آنان را سرکوب کرد، ولی خوی ناپسند تکبر و خودستایی در طول قرن های متمادی چنان در اعماق جان آنان ریشه دوانده بود که پس از گذشتن مدتی از قیام اسلام باز هم افرادی به صفت ناپسند تکبر مبتلا بودند و دیگران را با دیده پستی و حقارت می نگریستند. علقمه بن وائل برای ملاقات با رسول اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) به مدینه آمد شرفیاب محضر رسول اسلام شد و پس از پایان جلسه خواست به منزل یکی از بزرگان انصار وارد شود. خانه مهماندار در یکی از محلات مدینه بود و علقمه نمی دانست معاویه در مجلس حاضر بود، حضرت او را برای راهنمایی علقمه فرستاد معاویه می گوید من به اتفاق علقمه از مجلس خارج شدیم او بر مرکب خود سوار بود و من پیاده و پای برهنه در شدت گرما با وی حرکت می کردم بین راه به او گفتم از شدت گرما سوختم مرا به ترک خود سوار کن. دنیا در جواب گفت تو را آن لیاقت نیست که در ردیف بزرگان سوار شوی معاویه گفت: من فرزند ابو سفیانم، علقمه گفت: می دانم نبی اکرم به من گفته بود. معاویه گفت: اکنون که مرا سوار نمی کنی لااقل کفش خود را به من ده، زیرا پایم می سوزد، گفت: کفش من برای پای تو بزرگ است، ولی همین قدر به تو اجازه می دهم در سایه شتر من راه بروی و این خود ارفاق بزرگی از طرف من نسبت به توست و برای تو نیز در میان مردم مایه شرف و افتخار است. نبی اسلام روزی در کوچه های مدینه به مرد مصروعی برخورد که مردم برای تماشای او اطرافش را گرفته بودند، فرمود: برای چه اجتماع کرده اند؟ گفتند: دور دیوانه ای را گرفته اند. فرمود: این شخص دیوانه نیست، آیا شما را خبر دهم

دیوانه کیست؟ عرض کردند: خبر ده. فرمود: دیوانه واقعی آن مرد متکبری است که با تکبر راه رود و از خودپسندی به دامن های خویش نگاه کند و پهلوهایی خوش را با حرکت های دوش خویش حرکت دهد، چنین شخص دیوانه واقعی است، این مرد که گردش را گرفته اند مبتلا به مرضی است. مهلب بن ابی صفره از طرف عبدالملک مروان استاندار خراسان بود روزی جامه خز نیکویی بپوشیده و در کمال خودپسندی و تکبر از راه عبور می کرد، بزرگ مردی او را دید نزدیک شد و گفت: این گونه راه رفتن مورد دشمنی خدا و رسول اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) است. گفت: مرا می شناسی؟ گفت: آری! اولت نطفه نجسی بودی و آخرت مردار خبیثی خواهد بود و بین این دو زمان حامل کثافتی. گفتار حکیمانه آن مرد مهلب را از مرکب تکبر پیاده کرده تا اینجا متن نصایحی بود که از قرآن مجید سوره لقمان نقل کردیم، و در دنباله کتاب فقط به نصایح مشهوری که قریب به یقین از آن حضرت نقل شده اکتفا می کنم.

دنیا

نور دیده ام دنیا دریایی است بی پایان که ملت های بسیاری در آن غرق شدند برای عبور از این ورطه خطرناک کشتی از ایمان بساز، و بادبانی از توکل بر فراز آن قرار بده، و برای پیمودن این سفر توشه ای از تقوی بگیر که اگر از این سفر پر خطر به سلامت برهی رحمت حق تو را نجات داده، و اگر دچار هلاکت شوی گرانی بار گناهت تو را بیچاره کرده است. فرزند، از متاع دنیا چندان که تو را از خلق بی نیاز کند و به مقصد برساند بردار، و از دنیا چنان رو مگردان که یک باره تهیدست شوی، و چون جنازه بار گران بر دوش دگران گردی، اما چندان در اندیشه دنیا فرو مرو که از اصلاح نفس باز مانی. بعضی دنیا را زشت می دانند و عده ای آن را زیبا می پندارند مردمی آن را پست می نگرند، و قومی آن را از عرش اعلی بالاتر می دانند، زمانی از وضع آن شکایت می کنند و مدتی به آن چشم دوخته از برنامه های آن خوشخاند اما همه این تطورات سطحی و محدود به مناسباتی است کهخ برای هر کس در ایام چند روزه پیش می آید. روزی که اقتصاد و ثروت عده ای از آنان را در بهترین خوشی ها و آرامش ها قرار داد دنیا را بهترین وسیله خوشبختی می دانند، ایامی که چرخ زندگی برگشت و وجهه مطلوب دنیا بنظرشان کریه آمد، آنجا را بدترین محل معرفی می کنند، آن روز که از باده غرور و نخوت، و تکبر مست هستند تمام مقدسات و معنویات در نظرشان پوچ است و آن ساعتی که تزلزل در ارکان زندگی پیش آید به معنویات و اخلاقیات متوسل شده دنیا را زندان حساب می کنند، این نظریات جز از دریچه دید کودکان چیز دیگری نیست، دنیا خود بخود مقصر نیست و خود بخود مستقل نیست، بلکه این خانه بستگی به اعمال افراد دارد، قضاوت درباره دنیا فقط باید از دیدگاه اعمال بشر باشد، زیرا خشت و گل و سنگ و آهن و مرکب ها و گلستان ها و بیابان ها و ماه و خورشید و ستارگان فروزان هیچ یک تقصیر نداشته این بدبینی و خوش بینی را باید از زبان عقلای بشر آن هم در پرتو عملیات انسان دریافت و گرنه تمام آن نظریات جز مبانی شخصی و جهت مادیت و عدمش چیز دیگر نیست که آن را قابل مطالعه دانست. این مطلب صحیح است که اسلام جنبه های دنیا را هدف عالی قرار نداده و زهد در آن را از علائم کمال و عوالم سعادت دانسته زیرا زندگی دنیا استقلالی ندارد، بلکه مقدمه ای است برای رسیدن به یک زندگی بهتر و مدرن تر و خصوصیات ابدی اما از دریچه دنیا و زندگی صحیح و عقلایی در آن. و همچنین مذمت هایی فراوان که از دنیا شده و تشبیهاتی که در ناپایداری و سستی از آن شده جای تردید نیست، اما شیوع پاره ای از مکتب های غلط و نادرست مبنی بر بدبینی به جهان و سوء ظن بر گردش آن و پاره ای علل دیگر سبب شده که نظر اسلام درباره بسیاری از مطالب از جمله دنیا به طرز غلطی تفسیر گردد، در نتیجه موضوعی که با طرز فکر و نوع توجه مردم به مسائل زندگی و روابط اقتصادی و اجتماعی داشت در اثر همین سوء تعبیر از عوامل اساسی عقب ماندگی و بیچارگی و ذلت ملت مسلمانان بشمار آید. جای بسیار تعجب و تأسف است که متداولترین موضوعی که به نام پند و اندرز از اسلام در ذهن مردم جای گرفته همین توصیه ترک دنیا است در حالی که اسلام به همه

مبانی زندگی دنیایی انسان ها توجه فرموده ، و درباره تمام جهات زندگی دنیایی قانون وضع کرده که در هر زمان و مکان با تمام شرایط صحیح وجودی انسان موافقت داشته و اتفاقی برای هیچ یا از برنامه های زندگی نخواهد افتاد مرگ این که از نظر کلی ، اسلام درباره تجویز یا منع او با حفظ تمام جهات قانون وضع نموده است از این جهت ما باید دنیا را به دو جنبه تقسیم کنیم و آیات قرآن و احادیث ائمه طاهرین را با حفظ این دو جهت تفسیر و ترجمه نماییم یکی دنیای مادیگران که از کلیه حقایق چشم پوشیده و دیگر دنیای مؤمنان که به واقعیت زندگی پی برده اند . قرآن درباره دسته مادیگر می فرماید : از کسانی که به قرآن پشت کرده و به جز زندگی دنیا به اندازه سطح عملی کوتاه خود طالب نیستند روی بگردان . آنهایی که به دیدار ما امید ندارند و به زندگی دنیا راضی شده و آرام گرفته اند از نشانه های ما غافلند . آیا بجای آخرت به زندگی دنیا راضی شده اید در حالی که دنیا نسبت به آخرت اندکی بیش نیست . عده ای از مردم هستند که فقط از دنیا نصیب می خواهند و در آخرت بهره ای ندارند ، البته مذمت از دنیا و روی گرداندن از آن گونه دنیا در آیات حق و روایات اسلامی مسئله ای است اصولی و قابل پیروی . اما طایفه دوم که دنیا را وسیله تجارت برای آخرت قرار داده اند از انواع کمک هادرباره مردم دریغ ندارند مال التجاره خود را برای رفاه مردم بکار می اندازند معاملاتی که مورد نظر حق و دارای استفاده های سرشاری است برای خدا از آن بهره برداری می کنند و دنیا را وسیله رسیدن به هدف عالی انسانی قرار داده اند . اینان را اسلام به دنیا ترغیب و تحریم و تشویق کرده و حتی در جمله ای امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) به فرزندش می فرماید : برای زندگی دنیا آن چنان کن که خیال کنی برای همیشه خواهی ماند و برای آخرت کاری کن که خیال کنی فردا خواهی مرد . و نیز مردی در حضور امام علی (علیه السلام) از دنیا شکایت کرد ، فرمود ۶ از کدام نعمت آن شکایت می کنی ؟ آن مرد در جواب حضرت فرو ماند . بنابراین مطالبی که درباره مذمت دنیا وارد شده برای مادی گران است اما برای دسته دوم دنیا بهترین جایگاه و مناسب ترین محل برای تجارت است . علاوه بر این کناره گیری از دنیا و اجتماعات انسانی در اسلام گناهی نابخشدنی و روش غلطی است که از دین تحریف شده مسیحی گری به برنامه زندگی بعضی از مردم کوتاه نظر رسوخ کرده در حالی که قرآن می فرماید چه کسی زینت های دنیا و نعمت هایش را بر شما حرام کرده است ؟ پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود : من مبعوث شدم تا دنیا و آخرت شما را آباد کنم . بنابراین اساس این مذهب جلوگیری از انحصار علائق و غرائز در زندگی محدود دنیا می باشد ، زیرا دنیا لیاقت آن را ندارد که غایت آمال بشر گردد ، و انسان به آن دلخوش و راضی شود تا جایی که به آخرت و جهان ابدی توجه نکند ، پس دوستی و علاقه به دنیا و تحصیل مراتب آن در اسلام مذموم نیست ، زیرا نصف وجود انسان گرفته شده از همین دنیا است بلکه مستقل دانستن آن و این که جز آن جایی نیست و تا سرحد اعلی جان کندن برای به دست آمدن دنیا مذموم است ، قرآن می فرماید : برای کسانی که کار نیک انجام دهند برای دنیا در همین دنیا خداوند پاداش معین فرموده است . قرآن مال و فرزندان را زینت زندگی این عالم می داند ، قرآن ابراهیم و اسماعیل و عیسی و موسی را همانطور که از صلحا و افراد خوشنام عالم می داند از برگزیدگان و آبرومندان این جهان معرفی می کند ، و این مسئله خود بهترین گواه بر خوشی بینی قرآن نسبت به دنیا است .

روزه

فرزندم ! شهوات نفس را به قدرت ریاضت روزه بشکن اما نه چندان که ضعیف شوی و از برپا داشتن نماز مانی ، زیرا نماز از روزه نزد پروردگار پسندیده تر است . روزه برای فرمانبرداری از خدا و یقین بر اینکه او داناست و ایمان به روز جزاء و حضور در محکمه حق و طاعت شدید قرآن و پیغمبر و احساس قوی وظیفه شناسی و ورزیدگی در صبر و استقامت و قدرت غلبه بر شهوت های نفسانی ، و خلاصه در مسیر حق قدم زدن است . سالی یک مرتبه ماه رمضان می آید که مردم را در این مدت سی روز با این صفات و اخلاق عالی تربیت کند برای که واقعاً مسلمان کاملی باشند و احراز چنان مقام در تربیت می تواند انسان را آماده برای

عبادت حقیقی نماید. موادی را که خدا در این جهان آفریده تا شکفته نگردد خیراتی که باید از آن ظاهر نمی شود مثلاً هسته درخت تا تنگ و بهم بسته است خیری از آن نمایان نیست نه برگی دارد، نه شاخه ای و نه میوه ای، اما همین که شکفته شد و از هم بازگشت درختی می شود با شاخ و برگ و سایه و میوه و انواع خیرات و برکات دیگر. زمین تا از سرمای زمستان افسرده و در هم است مانند دست لثیمان خشک و هم چون روح جاهلان بی فروغ است، اما پس از باران و پس از تابش آفتاب که سینه اش باز می شود چون چهره عارف گشاده و چون خاطر دانا منور می گردد، در آن هنگام از هر سنگلاخش جویباری جاری می شود و از هر توده خاکش مرغزاری می روید و در هر قدمش نعمتی و سعادت جلوه می کند. روح انسان نیز همین طور است تا تنگ و گرفته است نمی تواند خیری بدهد و نه بگیرد نه می تواند حقیقتی را بیان کند نه بفهمد نه دلالتی کند نه بپذیرد نه بشارتی دهد نه دریابد نه محبتی کند نه بچشد مگر آنکه باز و منشرح گردد تا هم حقایقی را که باعث سعادت او و دیگران است بتواند خوب بفهمد و بیان کند عفو و عذاب و هم از انواع خوبی ها بهره مند شود. قرآن مجید مقدمه همه خوبی ها را شرح صدر می داند آن که باید به سعادت برسد نخست در جانش شرح صدر پیدا می شود، یعنی انبساطی و جنبشی و همتی در خود احساس می کند که مقدمه پرواز کردن و اوج گرفتن روح و پس از آن به مقصد رسیدن است. ماه رمضان فرصتی است برای کسانی که طالب شرح صدر و روشنی جانند تا به وظایف این ماه رفتار کنند و جان خود را از شر شیطان باز کرده با فرشتگان انباز گردانند و خویش را برای پذیرفتن انواع رحمت ها آماده نمایند. امتیاز دیگری که ماه رمضان دارد این است که خداوند روزه آن را بر همه واجب فرموده نه متفرق و جدای از یکدیگر، و این عمل دسته جمعی نیز منافع بسیاری در بر دارد، زیرا همین که ماه رمضان می آید سراسر محیط اسلامی را طهارت و نظافت و ایمان و ترس از خدا و اطاعت از احکامش و خوش اخلاقی فرا می گیرد و بازار منکرات کساد می گردد، و انتشار خیرات عمومیت پیدا می کند، و بندگان نیکوکار خدا به خوبی و احسان می پردازند و به یکدیگر کمک می کنند، بدکاران از ارتکاب منکرات خجل می شوند و در اغنیاء عاطفه مساعدت و کمک نسبت به برادران بینوا و درماندگان بیدار می گردد. خلاصه این وضع یک نواخت در میان مسلمانان احساس مشترکی به وجود می آورد که همه اعتراف می کنند مسلمانان جمعیت واحدی هستند و این است بهترین معنای عام شکستن شهوات.

عفو و عذاب

فرزندم! چنان از خدا بترس که اگر روز قیامت با خوبی های تمام بندگان وارد شوی از عذاب او بیمناک باشی و جندان به او امیدوار که اگر با بار گناهان همه وارد شوی امید عفو از او داشته باشی. قرآن مجید زندگی شخصی که پروردگار خود را فراموش کرده، و به دنبال غیر او رفته زندگی تنگی می داند هر چند زندگی او رد نظر ما وسعت داشته باشد چنانچه فرموده: کسی که اعراض از یاد من کند، دارای معیشت تنگی است. انسان سعادت و شقاوت خو را در هر چه گمان کرد و تشخیص داد به میزان همان خزن و شادی، رغبت و بی میلی، سرور و غم و بالاخره معذب بودن یا در ناز و نعمت بودنش ادراک می کند. دیگر آنکه سعادت و شقاوت هر چیزی معنایی مخصوص به خود دارد که در مورد چیز دیگر صدق نمی کند مثلاً روح سعادت و شقاوتی مخصوص به خود دارد و جسم سعادت و شقاوتی مخصوص به خود انسان یک نوع سعادت و شقاوت دارد حیوان یک نوع دیگر این دو مقدمه که معلوم شد. باید گفت انسان مادی که در شهوات فرو رفته و از آداب انسانیت و اخلاق الهی بهره نبرده چون مادیگری را سعادت پنداشته به سعادت روح توجهی ندارد به دریای حرص می افتد و تنها همتش جمع مال می شود و فراهم کردن اولاد و پیدا کردن جاه و بدست آوردن قدرت. اگر چه انسان مادی بیچاره قصد اصل و ابتدایی خو را این قرار داده و در واقع به تصور خویش خواهان لذت کامل است، ولی متأسفانه چگون به مقصودش می رسد خود را سیراب ندیده لذت خالص نمی بیند. چگونه لذت کامل ببیند با این که هر یک از رویدادهای مادی با هزاران درد و مصیبت همراه است هنگامی که به آرزوی خود

نرسیده ، جز حسرت بهره ای ندارد و زمانی که رسید غیر آنچه طالب بوده درک می کند آری او دل را به ذکر الهی مطمئن نکرد این است حالش در مقابل بدست آمده این نظر غلط انسان مادی در درک مستقل خودش . اما انسان را قرآن موجود مرکب دانسته و او را ترکیب از روح جاویدان و بدن متحول می داند بنابراین آنچه را که مربوط به سعادت روح است ، چون دانش و امثال آن از سعادت های انسانی می داند همین طور مطالبی که سعادت جسم و روح را با هم متضمن می باشد مانند نعمت مال و اولاد در صورتی که از ذکر الهی باز ندارد آنها را هم از سعادت های آدمی محسوب می دارد و باز قرآن قسمت هایی را که در ناحیه جسم از ناملایمات بوده ولی در ناحیه روح از سعادت است مانند کشته شدن در راه خدا و انفاق اضافه مال ، آنها را نیز از سعادت های انسانی می داند این مربوط به بحث قرآن از سعادت بشر است . اما قسمت هایی که از شقاوت و عذاب های انسانی تشخیص داده موضوعاتی است که اگر چه از نظر جسم سعادت است لیکن از نظر روح شقاوت خالص است و هیچگونه سعادتتی راه همراه ندارد مانند لذائذی که فقط جنبه دنیایی داشته موجب فراموشی ذکر خداست آن را متاع قليل و زود گذر دنیا دانسته و عذاب می داند . و دیگر چیزهایی است که شقاوت جسمی و روحی را با همه در بر دارد آنها را نیز قرآن عذاب شمرده است ، بنابراین کسانی که اعمال آنان مطابق با روش قرآن از نظر هدایت نیست در روز قیامت عکس العمل اعمال دنیای آنان عذاب اخروی است و آنان که مطابق با هدایت است عکس العمل اعمال آنان جزای نیکوی اخروی اتس که یک شمه از مرحله به مزد رساندن اشخاص مؤمن عفو است . عفو یعنی پوشش و بخشش ، آیات بسیاری در قرآن مجید دلالت می کند بر اینکه قرب به حق و منزلت نزد خدا و متنعم شدن به نعمت های او متوقف بر مغفرت قبلی است و لازم است قبلاً پلیدی شرک و گناهان با توبه و امثال آن زدوده شده باشد تا انسان مؤمن وارد روز قیامت گردد و بتواند عفو حق را شامل حال خود کند . خلاصه آن که عفو و مغفرت از قبیل برطرف نمودن مانع و از بین بردن منافای مصاد است ، و خداوند ایمان و خانه آخرت را حیات و اثار ایمان و افعال اهل آخرت را نور شمرده است . بنابراین مغفرت برطرف نمودن مرگ و تاریکی است و این مغفرت که از بین برنده مرگ و تاریکی است ناچار به وسیله حیات و نوری است که حیات آن از ایمان و نور آن عبارت از رحمت الهی است . بنابراین باید گفت کافر نه دارای حیات است نه دارای نور اما مؤمن دارای حیات است و دارای نور این است که در مقابل خداوند بزرگ انسان باید خود را ایمن از عذاب نداند و در مقابل عفو و رحمتش خو را ناامید نپندارد .

علم - عمل - ایمان

قسمت اول

فرزندم برای هر چیز نشانه ایست که گواه آن باشد و به وسیله آن شناخته گردد دین را سه علامت است : علم ، ایمان ، عمل کردن به مقتضای علم و لازمه ایمان . نبی اسلام فرمود : خداوند به من وحی کرد کسی که هر راهی از راه های دانش را طی کند مسیر بهشت برا و آسان می شود و نیز فرمود : دانشمند و دانش آموز در اجر شریکند برای عالم دو اجر است و برای دانش آموز یک اجر و خیری بهتر از علم نیست . از امام هفتم (علیه السلام) سؤال شد : آیا برای مردم رواست آنچه را نمی دانند و نیاز به آن دارند نپرسند ؟ فرمود : ابداً روا نیست . از امام صادق (علیه السلام) روایت شده : هر که دانش آموزد و بکار بندد و آن را برای خدا یاد دهد در ملکوت آسمان ها بزرگش خوانند و گویند برای خدا یاد گرفت و برا خدا عمل کرد و برای خدا تعلیم داد . حضرت محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند : ایمان حقیقی عریان است لباس او تقوی ، زینت او حیاء و میوه او علم است . و باز فرمود : مرگ قبیله ای آسانتر است از مردن یک دانشمند . دانشمند امین خدا روی زمین است و به ابراهیم وحی شد : من عالمم و هر دانشمندی را دوست دارم . خداوند در قرآن می فرماید : نیکو و خبیث ، کور و بینا ، ظلمت و نور ، سایه و حرارت ، حیات و مرگ ، یکی نیست

در تفسیر این ایه گفته شده رجوع تمام این مثالها به علم است ، در قرآن مجید ابتدا ایمان سپس علم را ذکر می کند ، و ایمان و علم جایی نفع دار که عمل در او باشد ، پس دیندار واقعی کسی است که دارای ایمان و علم و عمل باشد ایمان برای آن که مصرف علم را تعیین کند و گرنه علم بدون ایمان چراغ بدون سوخت است ، و جز تاریکی نتیجه نمی دهد . علم از نظر اسلام دارای رتبه ای است که نبی مکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) آن را برای هر مسلمانی جزء برنامه واجب زندگی او شمرده است .

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود : بدانید که کمال دیانت طلب علم و عمل به آن است طلب علم از طلب مال بر شما واجب تر است ، زیرا دارایی قسمت تضمین شده است که عادلای میان شما قسمت بندی کرده است و محققاً به شما پرداخت خواهد شد ، ولی علم نزد اهلش سپرده است شما دستور دارید آن را از اهلش بخواهید . امام صادق (علیه السلام) فرمود : دوست دارم تازیانه بسر یارانم بزنند تا دین را بفهمند و احکامش را یاد بگیرند یعنی آنان را مجبور کنند تا بفهمند . اسلام برای معلم و علم ارزشی بس عظیم قائل است ابو عبد الرحمن سلمی در مدینه معلّم قرآن بود به یکی از کودکان امام سوم (علیه السلام) سوره حمد را تعلیم کرد طفل چون آن سوره را برای پدر خواند ، حضرت در مقابل این عمل جوایزی مرحمت فرمود که سه رقم بود : ۱ - دهان معلم را پر از زر کرد . ۲ - هزار دینار به او عنایت کرد . ۳ - هزار حله بافته شده یمن به او داد . مردم مدینه براین سه جایزه در مقابل تعلیم یک سوره ایراد کردند ، حضرت در مقابل سیل اعتراض مردم جوابی بدین مضمون بیان کردند این پیش کشی که من به او تقدیم کردم کجا و آنچه او به طفل من عنایت کرد کجا ؟ در این جواب آن همه جایزه را پیش کشی حساب کرد و نام عمل او را عطا فرمود و این نیست مگر از عظمت مقام علم . امام هشتم (علیه السلام) فرمود : پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) وارد مسجد شد جمعی را دید گرد مردی نشسته اند ، فرمود : این کیست ؟ گفتند : علامه است ، فرمود : یعنی چه ؟ گفتند : عامل است به انساب عرب و نبردهای آنان ، فرمود : علمی است که ندانستن آن زیانی ندارد و دانستنش سوری ندهد ، علم بر سه قسم است : اول : آیه محکمه ، یعنی آنچه همیشه ثابت و پابرجا و جزء حقایق خلقت است . دوم فریضه عادلّه . سوم : روش زنده و برجا ، که به جز این سه مرحله بقیّه دانستنی ها از برای اشخاص فضل و برتری بر دیگران است . شخصی از نبی اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) پرسید : اگر جنازه کسی روی زمین است باید تشییع و سپس به خاک سپرده شود و در همان حال مجلسی است که در آن تعلیم علم می شود اگر در آن مجلس وارد شویم بهره مند می شویم اما فرصتی نیست که از هر دو استفاده شود ، اگر در تشییع جنازه شرکت کنم از علم محروم ، و اگر در مجلس علم از ثواب تشییع بی بهره ام ؟ فرمود : اگر کسانی هستند که آن مرده را دفن کنند در مجلس علم برو زیرا حضور در مجلس علم از شرکت کردن در هزار تشییع جنازه و از هزار عیادت بیمار و از هزار شب عبادت و هزار روز روزه و هزار درهم صدقه و هزار حج غیر واجب بهتر است ، اینجا کجا و حضور در مجلس علم . مگر نمی دانی که هب وسیله علم است خداوند اطاعت می شود و خیر دنیا و آخرت در پرتو علم و شر دنیا و آخرت محصول جهل است . نبی اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) وارد مسجد شد دو دسته تشکیل جلسه داده بودند ، که دسته ای مشغول به عبادت و دسته دیگر سرگرم یاد گرفتن و یاد دادن دانش هر دو را از نظر گذراند و از دیدن آنان اظهار خرسندی کرد و به کسانی که در حضورش بودند فرمود : من برای دانا کردن بشر فرستاده شدم و به طرف آن دسته ای که مشغول تحصیل علم بودند روان شد و در میان آنان نشست . عربی حضور امام حسین (علیه السلام) رسید ، عرض کرد : پسر پیغمبر ! دیه کامله ای را ضامن شدم و قدرت پرداخت آن را ندارم ، با خود گفتم باید از کریم ترین مردم سؤال کنم و کریم تر از اهلیت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) کسی را گمان ندارم . فرمود : من سه مسئله از تو می پرسم اگر یکی را جواب گفتی یک سوم مال را و اگر دو مسئله را دو سوم و اگر سه مسئله را همه مال را به تو عنایت می کنم ، عرض کرد : مانند تویی که از اهل شرف و علمی از عربی بدوی سؤال کنی ؟ فرمود : از جدم پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) شنیدم که فرمود در بخشش به روی مردم باید به اندازه معرفت گشاده داشت . عرب عرض کرد : هر چه خواهی سؤال کن ، اگر دانه جواب گویم ، و گرنه از شما فرا خواهم گرفت . حضرت فرمود : بهترین اعمال چیست ؟ گفت : ایمان به خدا . فرمود : چه

چیز مردم را از مهالک نجات می دهد؟ عرض کرد: اعتماد به خدا. فرمود: زینت آدمی در چیست؟ عرض کرد: علم توأم با حلم. فرمود: اگر بدین شرف دست نیافت؟ عرض کرد: مال با سخاوت. فرمود: اگر این مرتبه را نداشت؟ عرض کرد: فقر با صبر. فرمود: اگر نداشت؟ گفت: صاعقه ای از آسمان فرود آید و او را بسوزاند، چون اهلیتی جز این ندارد. حضرت خندید و کیسه ای که هزار درهم در آن بود به او عنایت کرد، فرمود: این زر را به دیه پرداز، سپس انگشتی به او عطا فرمود که نگین آن دویت درهم ارزش داشت، فرمود: این انگشتی را در نفقه خود خرج کن، اعرابی گفت: خدا می داند نبوت را در چه خانه ای قرار دهد.

قسمت دوم

این مختصر از خصوصیات مرحله علم در اسلام بود، این مطلب را نباید از نظر دور داشت که همواره علم در اسلام با معنای کلی آن یعنی هر عملی که نافع به حال جامعه است مورد توجه است درباره نشانه دوم یعنی ایمان در قسمت تحت توحید شرح داده شد، اما قسمت سوم عمل به علم و لازمه ایمان محتاج به توضیح نیست در پیرو این سه علامت لقمان بزرگوار مسائل سه گانه دیگری برای فرزند بیان کرده که شرح آن مسائل تقریباً در مباحث گذشته داده شد فقط اکتفاء به اصل مسئله می شود. فرزندم! ایمان دارای سه علامت است: ۱- باور داشتن خدا. ۲- قبول داشتن کتاب هایی که از طرف او نازل شده است. ۳- باور داشتن انبیاء حق. پایه های دین دارای سه علامت است: ۱- شناختن خدا. ۲- شناختن آنچه را خدا دوست دارد. ۳- شناختن آنچه را خدا دشمن دارد. عاملین بدین را سه علامت است: ۱- نماز. ۲- روزه. ۳- زکوة. شخص نادن را سه علامت است: ۱- با آنکه بالاتر از اوست نزاع کند. ۲- در آنچه نمی داند بحث نماید. ۳- در تحصیل آنچه از دسترس او بیرون است رنج ببرد. ظالم را سه نشانه است: ۱- نسبت به خداوند به نافرمانی ستم کند. ۲- نسبت به زیر دست ظلم روا دارد. ۳- به ستمکار یاری کند. منافق را سه علامت است: ۱- زبانش با دلش و نیتش با عمل و برونش با درون مخالف باشد. ۲- گنهکار دارای سه علامت است: ۱- خیانت کند. ۲- از دورغ نپرهیزد. ۳- کردارش مخالف با گفتارش باشد. حسود دارای سه علامت است: ۱- در غیاب مردم بدگویی و عیب جویی نماید. ۲- در حضورشان تملق گوید. ۳- به کسی که مصیبت وارد شده شماتت کند. ریاکاری دارای سه علامت است: ۱- در خلوت کسالت ورزد. ۲- در جمع خود را فعال نشان دهد. ۳- در هر عمل به انتظار مدح و ثنای مردم باشد. مسرف دارای سه علامت است: ۱- چیزی که در خور او نیست بخرد. ۲- جامه ای که در خور او نیست بپوشد. ۳- طعامی که در خور او نیست بخرد. ۴- تنبلی را سه علامت است: ۱- آنقدر سهل انگاری کند تا فرصت از دست برود. ۲- موقع را از دست بدهد تا کار تباہ شود. ۳- نسبت به خوبی ها بی تفاوت باشد. خلاصه اینکه اگر کسی دارای امان به حق و فضایل انسانی باشد به صفات حسنه ای که لقمان اشاره فرموده آراسته، و کسی که از لذت ایمان بی بهره باشد گرفتار صفات سوء است از این جهت باز به فرزندش نصیحت می کند که ای فرزند در دوران روز و شب ساعاتی را وقف کسب دانش کن، زیرا هیچ ضرری از ترک علم گران تر نیست، با دانشمندان معاشر باش، و در گفتگوی با آنان شرط ادب به جای آور از لجاج پرهیز که تو را از نور دانش خود بی بهره سازد و با مردم سرسخت و لجوج به بحث و مناظره مپیچ، و با ستمکاران همدم مشو، و با تبهکاران پیمان برادری مبنی و با تهمت زنندگان معاشر مباح، و چنانچه در جمع مال سعی داری در اندوختن دانش نیز بکوش. فرزندم! من بارها بارهای سنگین از سنگ و پولاد بر دوش کشیده ام اما برای گران تر از همسایه بد نیافته ام، همه تلخی های زندگی را چشیده ام، اما تلخ تر از فقر ندیدم، اگر روزی گرفتار فقر شوی این راز را میان خود و خدا نگهدار و با خلق در میان مگذار، زیرا اگر مردم از کار تو با خبر شوند تو را به دیده خواری خواهند نگرست، بهره ای را که خدا رای تو قرار داده بر آن خوشحال باش تا زندگی تو راحت باشد و هرگاه بخواهی حقیقت عزت به دست آری چشم طمع از مال مردم بپوش، زیرا انبیاء و صدیقین از همین راه به آن مقام نائل شدند. با

کسانی که سزاوار احسان باشند احسان کن ، و در این کار خدا را منظور بدار ، در بخشش شرط اعتدال به جای آور چنانچه بخل دست تو را از انفاق لازم نبندد و تبهذیر مال تو را به باد فنا ندهد . فرزندم ، اگر دستت از مالی که با آن صله رحم بجا آوری و به یاران خود بخشش کنی تهی بود فکر کن که حسن خلق را از دست ندهی ، زیرا هر که خود را به حسن خلق بیاراید خوبان او را دوست خواهند داشت و از اذیت او دوری خواهند جست ، و در نیکوکاری خود به دیده اعجاب نظر مکن و از انجام عمل صالح فخر مفروش و مباهات مکن که خویش را به هلاکت افکنی مردم را ناسزا و دشنام مگویی که آنان را به ناسزا گفتن واداری و خود موجب هتک حرمت خویش و پدر و مادرت را فراهم آوری . حسن خلق فرزندم ! هر که خشنودی خدا را طلب کند باید نفس اماره را خشمگین دارد ، زیرا هر کس نفس را خشنود سازد خدا را نمی تواند خشنود کند ، و هر کس خشم خود را فرو بخورد فرصت شماتت بدست دشمن نخواهد داد . ای فرزند ! از حسد پرهیز و از سوء خلق دوری کن ، زیرا زیان او دو به خودت رسد و چون خود به زیان خودت بکوشی دشمن را از کار خویش فارغ و در مبارزه با خودت پیروز خواهی ساخت ، زیرا دشمنی خودت نسبت به خود از دشمنی دشمنان برای تو زیان بارتر است . فرزندم ! به مردم شماتت مکن که دشمنی تو را به دل خواهند گرفت و خود را در برابر آنان زبون نشان مده که در تحقیرت خواهند کوشید ، و نه چندان شیرین باش که تو را بخورند ، و نه چندان تلخ باش که تو را از نظر دور دارند . فرزند ! هر که را از درون خود واعظی باشد او را از جانب خداوند حافظی هست ، و هر که داد خلق را از خویش دهد خدا بدین وسیله به عزتش بیفزاید خواری در راه اطاعت خدا از عزت به وسیله معصیت بهتر است . فرزند ! هزار دوست به دست آر و بدان که هزار دوست کم است ، و یک دشمن میندوز که یک دشمن بسیار است . فرزندم ! با مردم جز به روش خودشان دوستی مکن ، و بار توقع خود را گران تر از حد طاقتشان مساز ، زیرا معاشرینت از تو گریزان شوند و تو در این میان تنها بمانی ، نه دوستی داشته باشی که با تو همدم شود و نه برادری و یاری که تو را کمک کند و چون تنها بمانی خوار و ذلیل گردی . فرزند ! از کسی که به علت سخت گیری عذر تو را نپذیرد و برای تو حقی قائل نباشد عذر خواهی مکن ، در مشکلات خود از کسی یاری طلب کن که از برآوردن حاجت امید مزد داشته باشد ، زیرا چنین کسی در انجام کار تو مانند کار خویش خواهد کوشید تا چون کار تو به سامان رسد یا از مزد مادی و نتیجه دنیوی کوشش خود برخوردار شود و یا از حاصل معنوی و ثواب اخروی آن بهره گیرد .

حسن خلق

از تنگ حوصلگی و کژ خلقی و بی صبری پرهیز ، زیرا هیچ دوستی در مقابل این صفات نخواهد ماند در کارها خویشتن را به بردباری وادار ، و در برابر زحمات یاران شکیبایی بیاموز ، و خوی خویشتن را با همگی خلق خوش و سازگار ساز و هر زمان خواهی کسی را به رفاقت انتخاب کنی ابتدا از سر آزمایش او را از دست خود خشمگین ساز و بنگر در حال خشم آیا شرط انصاف را با تو به جای می آورد ، او را بگرین و گرنه از او برحذر باش ، و از دوستی و معاشرت او پرهیز کن . برقراری دوستی نتیجه حسن خلق و تفرقه بین مردم نتیجه سوء خلق است ، اخلاق پسندیده است که موجب دوستی و الفت و توافق است و دشمنی و حسد و روگردای نتیجه بدخلقی است ، حسن خلق است که مردم را به طرف انسان جلب می کند و راه دوستی را آسان می نماید و در معاشرت را به روی انسان بازمی کند . نبی اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود : بیشتر چیزی که مردم را وارد بهشت می کند تقوی و حسن خلق است ، فرمود : من مبعوث شدم تا مکارم اخلاق شما را به اعلی درجه برسانم . از نبی اسلام سؤال شد : حسن خلق چیست ؟ فرمود : صله رحم با کسی که با تو قطع رحم کرده ، و عفو از کسی که تو را آزار کرده و عطا به کسی که تو را منع کرده است . پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود : برای طایفه ای در روز قیامت کرسی هایی در اطراف عرش الهی برقرار می کنند صورت آنان مانند ماه شب چهارده می درخشد تمام مردم در ناله و حسرتند مگر آنان ، و همه در وحشتند به جز آنان ،

این افراد دوستان خدایند، ترس و وحشت ندارند، پرسیدند: کیستند این اشخاص؟ فرمود: کسانی که برای خدا دوستی و معاشرت می کنند. در خبر دیگر آمده است که فرمود: در اطراف عرش جایگاه های بلندی از نور قرار دارد قومی بر آن می نشینند که لباس آنها و صورتشان از نور است آنان رتبه پیغمبری و شهادت ندارند اما همه بر آنها غبطه می خورند، گفتند: کیستند؟ فرمود: کسانی که برای خدا دوستی کردند و برای خدا نشستند و برای خدا به دیدن یکدیگر رفتند. نبی اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود: دوستی نمی کنند دو نفر برای خدا مگر این که نزد خدا آن کسی که در دوستی شدیدتر است محبوب تر است. حضرت محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود: خداوند می فرماید: سزاوار است محبت من برای کسانی که یکدیگر را به خاطر من زیارت می کنند و یکدیگر را یاری می نمایند و برای من دوستی می کنند و رای من به یکدیگر می بخشند. از امام چهارم (علیه السلام) روایت شده: زمانی که خلق اولین و آخرین در قیامت جمع شدند، ندا کننده ای برمی خیزد و ندا می کند آن چنان که تمام مردم بشنوند کجایند کسانی که برای خدا دوستی کردند؟ پس طایفه ای از مردم برمی خیزند، به آنان گفته می شود: به سوی بهشت حرکت کنید بدون حساب، ملائکه آنان را ملاقات می کنند، و سؤال می کنند از چه دسته ای هستید؟ می گویند: از کسانی که دوستی کردیم برای خدا. می گویند: اعمال شما چیست؟ جواب می دهند: دوستی برای خدا، و دشمنی برای خدا، ملائکه می گویند همین است اجر عمل کنندگان. امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: برای مسلمان سزاوار نیست با سه طایفه دوستی کند: ۱- طائفه ماجن. ۲- طائفه احمق. ۳- طائفه دروغ گو. ماجن کسی است که عمل خود را نزد تو نیک جلوه دهد و دوست دارد تو هم مثل او شوی، تو را در امر دین و معاد کمک نمی کند، دوستی او جفا و تاریکی است، آمد و رفتش با تو ننگ است. احمق کسی است که تو را راهنمایی به خیر نمی کند و امید برگشت بدی ها را از تو ندارد، چه بسا اراده می کند به تو نفع رساند ضرر می رساند پس مرگ او برای تو بهتر است از حیاتش و سکوت او بهتر است از گفتگوش، او دوری او سزاوارتر است از نزدیکیش. دروغگو در دوستی او خیری نیست سخن تو را به دیگران و از دیگران به تو بازگو می کند، زمانی که مطلبی پایان یافت مطلب دیگر انشاء می کند چنانچه برای تو دارد راست می گوید اما دروغ است، در میان مردم ایجاد دشمنی می کند و کینه در دلها می افکند، از خدا بترسید و برنامه خود را بازدید کنید. لقمان حکیم فرمود: فرزندانم! آنقدر به مردم نزدیک مشو که عاقبت از آنان دور شوی و آنقدر دور مشو که سبک گردی، هر جنبه ای مثل خودش را دوست دارد، فرزندان آدم امثال خود را دوست دارند متاع خود را باز مکن مگر نزد کسی که طالب اوست، زیرا بین گرگ و گوسپند دوستی نخواهد شد، همچنان که بین خوب و بد دوستی نمی شود کسی که نزدیکی کند با افراد رنج دهنده خوی آنان را می گیرد و کسی که دوستی کند با بدکار روش او را عادت می کند و کسی که جدال را دوست داشته باشد مورد ملامت می شود و کسی که در بدکاری قدم بگذارد مورد تهمت قرار می گیرد، و کسی که با بدخلق آمیزش کند از سلامتی محروم می شود، و کسی که مالک زبان خود نبوده باشد پشیمان می شود.

اندرزها

پسرم! از روزی که به دنیا آمده ای پشت به دنیا کرده، و روی به آخرت آورده ای، بنابراین در مقام طی مراحل دنیای دیگری، و بی تردید جایی که به سوی آن می روی به تو نزدیک تر است از جایی که از آن دور می گردی. فرزندانم! اگر در خردسالی آراسته به ادب شوی، در بزرگی از آن بهره مند گردی، آن کس که ارزش آداب حسنه را بداند، در تحصیل آن بکوشد، و کوشای در تحصیل آن تحمل رنج کند، و آن کس که با رنج و زحمت این متاع گران را به دست آورد، سعی می کند خود را به آن بیاراید، و چون آراسته شد سود دنیا و آخرت نصیبش گردد. بنابراین به آداب پسندیده عادت کن، تا یادگار مردمان نیک گذشته باشی، و آیندگان را نیز نفع برسد، در این صورت دوستانت به تو امیدوار، و دشمنانت از تو بیمناک خواهند بود. زنهار

که در جستجوی آداب حسنه سستی مکن ، و از توجه به غیر آن روی گردان ، از دست رفتن دنیا چیزی نیست ، ولی باختن آخرت سخت است ، و آن کس که دانش را از غیر موضعش بگیرد آخرت را از دست خواهد داد . ساعاتی از روز و شب را برای تحصیل دانش قرار بده ، زیرا هیچ چیز مانند ترک علم آدمی را ضایع نمی کند ، زیرا در ترک دانش ترس از دست رفتن آن مقدار از علم تحصیل شده هم هست ، علم را برای مجادله و غلبه بر افراد مخواه ، با دانا ستیزه مکن ، با صاحب قدرت آن طور نباش که راه تسلط بر تو پیدا کند ، با ستمکار دوستی و همراهی منما ، با فاسق برادر مباش ، با متهم رفت و آمد مکن ، آنچه را می دانی مانند طلایی که پنهان می داری از دسترس نااهل پنهان بدار . پسر ! تمام همت خود را متوجه دنیا مکن ، که مخلوقی نزد حق تعالی بی اعتبارتر از دنیا نیست ، مگر نمی بینی خداوند نعمت دنیا را اجر نیکان نکرده ، و بلای دنیا را عذاب بدان . فرزند ! تیغی تیزتر از تیغ حلم نیست ، چه بسیار دشمنانی که داری بتوانی آنان را با اخلاق حسنه مغلوب خود گردانی . پسر ! آن کس که باورش نسبت به روزی دادن حق ضعیف است باید چنند مرحله را برای قوت دادن به ایمانش به یاد آورد : آن گاه که نبود به او لباس هستی پوشاندند ، سپس در رحم قرارش دادند به طوری که از آفات مصون باشد و او را روزی دادند ، و آن گاه که متولد شد نیز به نحو کامل از روزی برخوردار بود تا رشد و تکامل یافت ، و نیز پس از بریدن از شیر به وسیله کسب پدر و زحمت مادر روزی خورد ، این چنین آدم که در آن سه مرحله بدون اینکه دارای تدبیر باشد روزی کامل گرفت ، چرا در مرحله آخر نباید به رزاقیت حق ایمان داشته باشد ؟ فرزندم ! برای پیروزی بر دشمن او تقوا و کسب فضیلت و جوان مردی ، و کرامت نفس ، و اخلاق نیکو ، و پنهان داشتن راز ، و تصفیه باطن ، یاری جوی ، در چنین حال در سایه عنایت و پوشش حق خواهی بود ، و از شر دشمن در امان ، بیدار باش که دشمن بر عیب آگاه نشود ، یا لغزش را نیابد ، زیرا اگر غافل بمانی دشمن بر تو چیره گردد ، آن گاه عذرت پذیرفته نشود . در راه جستن نفع مشقت بسیار را اندک شمار ، و اندک رنج را در طی و پیمودن راه ضرر بسیار دان . پسر ! بهترین برنامه حکمت است و به دست آوردنش از هر چیز لازم تر و آن حکمت عبارت از دین خداست ، و مثل دین همانند یک درخت است آب آن ایمان ، ریشه اش نماز ، ساقه اش زکات ، شاخه هایش برادری با مؤمنان ، برگش اخلاق پسندیده ، و میوه اش ترک معصیت و درختی کامل نیست مگر به میوه اش پس کمال انسان به ترک گناه است . بدترین پریشانی ها پریشانی عقل ، بزرگترین مصیبت ها مصیبت دین و هولناکترین آفت ها آفت ایمان ، و پرسودترین توانگریها توانگری دل بنابراین دل را به دانش و یقین و اخلاق حمیده توانگر گردان و به آنچه از روزی به تو می رسد قانع باش ، و به قسمت حق راضی . آن کس که خیانت به مال می کند ، و از راه دزدی طلب روزی خداوند به همان اندازه از حلال محرومش می کند ، در این بین جز گناه ، و بار حق الناس برایش نمی ماند ، در حالی که اگر به راه راست می رفت به همان اندازه که از حرام بدست آورده بدست می آورد و از عقوبت دنیا و آخرت نیز در امان می ماند . عمل را خالص کن ، طاعت را به پیروی از اهل حق زینت ده و دانش را به بردباری بیاری و آن را از حماقت و بی خردی دور دار ، علم را به دوراندیشی محکم کن ، و جاهل را به رسالت به جایی مفرست ، اگر عاقل نیابی خود به بردن پیغام اقدام کن ، از بدی دوری کن تا بدی هم از تو دور بماند . امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود از لقمان پرسیدند : برترین مردم کیست ؟ گفت : مؤمن غنی ، گفتند : غنی از مال ؟ گفت : نه ، از علم که اگر مردم به او نیازمند شوند بهره برند و اگر به او رجوع نکنند خود از خود نفع گیرد . گفتند : بدترین مردم کیست ؟ فرمود : کسی که پروا نداشته باشد او را گناهکار و بدکردار ببینند . فرزندم ! هر گاه با دوستان به سفر رفتی در برنامه خود و آنان از مشورت با ایشان روی مگردان ، تبسم داشته باش و در خرج کردن کریم باش ، در سه برنامه بر آنان پیشی گیر : خاموشی بسیار ، نماز ، سخاوت و جوانمردی . چون بر مسئله حقی تو را گواه گیرند گواه باش ، و در هنگامی که از تو مشورت کردند سعی کن نظر و رأیت ب هخیر آنان باشد ، قبل از تأمل در رأی و فکر بسیار اظهار حکم مکن ، زیرا خداوند رأی و عقل کسی که در رأی خالص و دقیق نباشد سلب می کند . در پیاده روی با دوستان همراهی کن ، در کار با آنان شریک شو چون اتفاق کنند و قرض دهند تو نیز آن کادر را انجام ده ، سخن بزرگتر را بشنو ،

در خواسته های درستشان نه مگو، زیرا نه، گفتن از عجز و زبونی است، چون راه را گم کنید و به شک افتید پیاده شوید و با یکدیگر مشورت کنید، در بیابان از شخص غریب احوال راه پرسید و بر گفته اش اعتماد نکنید، زیرا ممکن است جاسوس دزدان باشد. نماز را به خاطر کار تأخیر مینداز، از نماز اطمینان و امنیت طلب که نماز اصل دین است، نماز را با جماعت به جای آر اگر چه بر سر نیزه باشی چون نزدیک منزل رسی از چهارپا فرود آی و پیاده حرکت کن، چون به منزل رسی قبل از رسیدگی به طعام خود چهارپا را متوجه شو، از برای فرود آمدن زمینی که از نظر خاک و گیاه بهتر است انتخاب کن، و پس از پیاده شدن دو رکعت نماز بگذار، برای قضای حاجت از چشم بیننده دور شو، و به هنگام عزیمت باز دو رکعت نماز بگذار، و بر آن زمین و اهلش درود فرست که در هر بقعه ای جمعی از ملائکه هستند. اگر بتوانی از طعام خوردن خود تصدق ده، در هنگام فراغت دعا کن اول شب راه مرو، ولی از نصف شب تا آخر را برای راه رفتن اختیار کن، در راه صدایت را بلند مکن. با صد کس همنشین باش و با یک نفر دشمنی مکن، آنکه بکار تو آید اخلاق توست، پس اخلاق تو در حقیقت دین توست، در رد امانت بکوش تا دنیا و آخرت سالم بماند، امین باش تا توانگر و بی نیاز گردی. فرزندم! چرا مردم از عقوبت های اعمال بدشان که به آنان وعده داده اند نمی ترسند در حالی که روز بروز به پستی می گرایند؟ و چرا خود را برای رسیدن به وعده های خدا آماده نمی کنند، در حالی که عمر آنان به زودی تمام می شود؟ در مجالس دقت کن، اگر جمعی در آن به یاد حق گرد آمده اند به ایشان پیوند، زیرا اگر دانایی به علمت افزوده گردد، و نیز از دانش بهره مند شوی، و اگر نادای از ایشان کسب دانایی کنی، آن وقت است که به هنگام نزول رحمت برایشان تو نیز سود وافربری. پسرم! اگر در مرگ شک داری خواب از خود برطرف کن، درحالی که نتوانی، و اگر در زنده شدن پس از مرگ تردید داری، بیداری بعد از خواب را از خود دور کن، در حالی که ممکن نیست، چون در این دو حالت فکر کنی به این نتیجه می رسی که جان در اختیار تو نیست، چنانچه اصل خواب و بیداری در [۲۸۵]- اراده تو نمی باشد، پس مرگ و زنده شدن همانند خواب و بیدار شدن است. چنانچه میان گرگ و گوسپند دوستی نیست، میان نیکوکار و بدکار هم پیوند نیست، همنشینی با فاجر انسان را به بد آموزی عادت می دهد مجادله با خلق سبب دشنام خوردن می گردد، و شکرت در مجالس خلاف باعث اتهام به انسان است، همنشینی با بدان به انسان ضرر می رساند، و آن کس که زبانش رها باشد به پشیمانی می رسد. امین باش که خدا خائن را دشمن دارد، ظاهری نیک و باطنی بد نداشته باش، دنیای خود را به آخرت بفروش که خیر دنیا و آخرت یابی، و آخرت به دنیا مفروش که زیان این دنیا و آن دنیا بری. پسرم! دروغ می گوید آن کس که عقیده دارد بدی را به بدی می توان دفع کرد، به او باید گفت: دو جا آتش افروزد، ببیند می توان آتش را به آتش خاموش کرد؟ آنچه شر را دفع می کند نیکی است، چنانچه آب آتش را خاموش می کند. در دنیا چون گوسپند افتاده در علفزار مباش که می خورد تا چاق شود برای قربانی شدن، بلکه دنیا را همانند پلی برای عبور به آخرت قرار ده. از چهار چیز در دادگاه قیامت سؤال شوی: از جوانی که آن را چگونه گذراندی؟ از عمر که در چه مصرف کردی؟ از مال که کجا آوردی و در کدام راه خرج کردی؟ خود را برای جواب مهیا کن، اگر حکیم و دانا تو را آزار برساند بهتر است که نادان بر بدنت روغن خوشبو بمالد. توبه را تأخیر مینداز که مرگ ناگهان میرسد، شماتت بر مرگ مکن که برای تو هم هست، مردم را از احسان خود محروم مکن، مبتلای به بلا را مسخره منما، پرهیزکاری تجارتی است بی سرمایه که سودش عاید توست، با تصدق آتش گناه را خاموش کن، آنچه را نمی دانی یادگیر، و هر چه را می دانی یاد ده، سخن کم گوی، و همه جا خدا را به یاد داشته باش، زیرا خداوند تو را از عذاب ترسانده، و به تو بینایی داده است، از مردم پندگیر پیش از آنکه از تو پند گیرند، از بلائی کوچک عبرت گیر، قبل از اینکه بلائی بزرگ بر تو نازل شود، به هنگام خشم خویشتن دار باش، تا هیزم جهنم نگردي، فقر بهتر از اینکه مال دار شوی و یاغی گردی، مردم در گرو کرده های خویشند، پس وای بر آنان از دست و دلشان، تا شیطان زنده است از گناه ایمن مباش، دنیا را برای خود زندان گردان، تا آخرت بهشت تو باشد. از معاشرت با شاهان پرهیز که تو را می کشند و فرمان اینان مبر، که کافر به

حق گردی ، برای یتیمان پدری مهربان باش ، و برای بیوه زنان شوهری مشفق^۷ به اینکه کسی بگوید مرا بیمارز مورد عفو نمی شود ، آمرزش گناهکار در سایه پیروی او از حق است . پسر ! ابتدا رعیت همسایه کن ، آن گاه به خود برس ، اول رفیق پیدا کن سپس به سفر اقدام نما ، نیکی را به نیکی مکافات کن ، و بدکار را واگذار که بدتر از آنچه او در حق خود کرده تو نمی توانی بر او روا داری . چه کس خدا را بندگی کرد که او رایاری نداد ، و چه کس خداوند را طلبید و او را نیافت ، کدام انسان یاد خدا کرد و خدایش یاد نکرد ، کدام انسان بر حق تکیه کرد خدا او را به دیگری وا گذاشت ، و کدام بنده به درگاهش زاری برد و او رحم نکرد ؟ در برخورد ابتدا سلام کن ، آن گاه به گفتگو برخیز ، بسیار شیرین باش که خورده شوی ، و زیاد تلخ باش که تو را دور افکنند . فرزند ! هفت هزار کلمه حکمت آموختم تو از آن چهار نامه حفظ کن کشتی خود محکم بساز که دریا بسیار عمیق است ، و بارت سبک کن که گردن گاهی سخت در پیش است ، توشه بسیار بردار که راه دور است ، عمل خالص گردان که نقاد عمل بسیار بینا و دانا است . (۱) پاورقی ۱ - بحار جدید : ج ۱۳ ، ص ۴۰۸ - ۴۳۴ .